خلاصہ حالات

حضرت شیخ الاسلام اخون خواجہ عبد السلام صاحب حسنی قدس سرہ

مسمّٰی بہ

تحفۃ السلام

مؤلفہ

مولوی ابو الحسن محمد سعید صاحب حسنی القادری والچشتی

بار اول

مطبع منشی نول کشور لکھنؤ میں چھپا

سنہ ۱۸۹۴ء

فهرست کتاب تحفة الاسلام

فہرست

خلاصہ حالات

حضرت شیخ الاسلام آخون خواجہ عبد السلام صاحب حسنی قدس اللہ سرہ

مسمّٰی بہ

تحفۃ السلام

مؤلفہ

مولوی ابوالحسن محمد سید صاحب حسنی القادری والچشتی

باراول

مطبع منشی نول کشور لکھنؤ میں چھپا

سنہ ۱۸۹۴ء

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد (۱) — سزاوار حمد و ثنا آن ذات موجود مطلق ست که ازلی و قدیم یگانۂ بی ہمتا و ابدی ست۔ بذات خود موجود و عین حقیقت وجود ست بحیثیت اطلاق و تجرد یکتا و نہایت بی نام و بی نشان ست و باین حیثیت حق ست و بحیثیت تلبس اعراض و تشخصات نا محدود و کثیر که مینماید خلق ست۔ ذات والا صفات ازلی الخفا و ابدی الظهور ست ہمیشه بعد ظهور خفا و بعد خفا ظهور فرما میشود بوقت ظهور ظاہر حق عالم می نماید و باطن عالم حق می باشد

بخدا غیر خدا در دو جہان غیری نیست	بی نشان ست که از نام و نشان چیزی نیست

تمامی عوالم و افراد موجودات که اجناس و انواع آنها لاتعد و لاتحصی و صفات آنها از شمار بیرون ہمه ممکن الوجود اند۔ و تمامی ممکنات در وجود خود محتاج ذات واجب الوجود اند۔ بغیر ذات واجب الوجود وجود ممکنات ناممکن ست پس مبدء ممکنات و مرجع آنها صرف ذات واجب الوجود ست و حقیقت ممکنات نیز ذات واجب الوجود ست پس ازین ظاہر ست که وجود ممکنات وجود حقیقی نیست بلکه وجود اعتباری ست۔ و وجود ذات واجب الوجود وجود حقیقی ست و ممکنات گویا اعراض آن جوہر الجواہر و حقیقت الحقائق اند۔ که صفت ظاہری او وجوب و صفت باطنی او امکان ست و انیہمه تشخصات و تعینات و خواص مخصوصه با امتیاز ہمه شیون ذاتیه واجب الوجود اند۔ که در وحدت ذات او مندرج و مندمج بودند۔ و ازین ثابت ست که فی الخارج ما سوای حقیقت واحده چیزے نیست و ہمان حقیقت واحده بنظر عوام بوجه شیون و البسه تشخصات و تعینات و صفات نامحدود و کثیر مینماید۔ و ذات واجب الوجود در مظاہر ممکنه جلوه فرماست ازین ہویداست که در حقیقت موصوف صفات مظاہر ممکنه آن ذات موجود مطلق ست که از اطلاق و در مظاہر ممکنه جلوه فرما شده است نه مظاہر ممکنه۔

از جہان وجوب تا امکان	ہر چه اندیشی از خفا و عیان	او بہارست و این جہان رنگش	اوست قانون و جمله آہنگش

اگر در صفات و حالات و تکوین افراد موجودات عالم غور کرده شود نزدی نیست که ظهور آن بر حکمت بالغه آن

حکیم مطلق مبنی نباشد و حالات عجیبه صفات غریبه وکمالات نامحدود ندارد۔ وبالانفراد فهم امور مذکوره نسبت فردی دشوار بلکه ناممکن ست۔ ومجموعاً بلحاظ جمله حالات مستحق چندین محامد شمردن ممکن ست که شمار آن از معلومات انسانی بیرون ست چون نسبت فردی انسان از محامد کامله قاصر ست۔ کجا جمله افراد موجودات عالم که علم انواع و اقسام آن از حد علم بشری خارج ست وکجا موجودات عوالم۔ که از انواع و اقسام آنها و از اوصاف وکمالات و آثار غریبه آنها بجز ذات باری احدی مطلع نیست چون عجز انسان بحدیست که از مظاهر ممکنه نسبت مظهری ادراک حالات بالانفراد او را دشوار بلکه ناممکن ست پس چسان او نسبت صفات وکمالات آن اندازه محامد کردن میتواند وکجا در علم انسان وسعت معلومات محاسن جمیع مظاهر ممکنه ازین ثابت ست که علم انسان از معلومات محاسن ظهور آن ذات محض قاصر ست بر محاسن ظهور حمد و ثنا چندین که باید کی کردن میتواند وکجا محامد و محاسن خفا۔ پس ازین ثابت شد که حمد و ثنای باری چندانکه واقعی ست از ان شمه انسان ادا کردن نمیتواند و در حقیقت آن ذات محترم شایان چندین حمد و ثنا ست که حد آن در علم اوست۔

یا ابدی الظهور یا ازلی الخفا
نورک فوق النظر حسنک فوق الثنا

حقیقت آن ذات والاصفات بوجه اطلاق در ذوات موجودات چنان ساری ست که گویا او عین ذوات است چنانکه آن ذوات در ذی عین بوند علی هذا صفات کامله او در جمیع صفات موجودات چنان ساری اند که گویا آنها عین صفات اند چنانکه آن صفات در ضمن صفات کامله عین صفات بوند۔ گو صفات غیر ذات می نمایند لیکن بحیثیت تحقق و حصول عین ذات اند همچنانکه صفات بحسب مفهوم بذات منتهی می شوند همچنین بحسب تحقق بحقیقت منتهی میشوند و بدین معنی عین ذات موجود اند که وجود تعدد نمیدارد بلکه ذات موجود یکی ست گو اسما و صفات و اعتبارات کثیر باشند۔

چشم وحدت بکشا مسجد و بتخانه یکیست
ببین ساغر کش خمخانهٔ فیض توحید

کفر و اسلام یکی کعبه و بتخانه یکیست
میکشی ساقی و مینائی و میخانه یکیست
وحدت صرف محمد نظر دارم و بس

جبهه چون مهر بهر خانه نتابم چکنم
گاه از کسوت شاه گهی از دلق گدا
پیش من شمع و گل و بلبل و پروانه یکیست

صاحب دیر و حرم مسجد و بتخانه یکیست
میکند جلوه ولی پیکر جانانه یکیست

ای آفتاب انور ظهور روی شمع شبستان خفا سجا نها در طپیدن ست با آنکه صبح پردهٔ خود نمائی بر خود نه دریدهٔ و نفوس پروانها در سوختن ست با آنکه نقابی از چهرهٔ دلربائی باز نه فرمودهٔ۔

بی نقاب آن جمال نتوان دید
وز رخش جز مثال نتوان دید
آفتاب ست در ظلال نهان
رو بغیر از ظلال نتوان دید

نعت (۴)

ذات والاصفات بچندین اسما موسوم ست که تعداد آن از علم انسان بیرون ست و بجز ذات مقدس صفات از تعداد آن کسی واقف نیست و ظهور آن ذات در مظاهر ممکنه بحیثیت اسمائی ست

واسما باہم متقابل ومتضاداند لہذا مظاہر ہم متضاد اند واین نامناسب بود - کہ اہتمام اینہا داز ہمہ اتفاق
بیشد لہذا مبدء فیاض از قدرت کاملہ خود در مظہری بجمیع اسما وصفات ظہور فرمود واو را در عالم ظہور بخلافت خود
ممتاز ساخت کہ آن انسان ست - لیکن در افراد انسان ہم تفاوت مدارج وصفات مختلف ظہور فرمود - وبعض
افراد ظہور صفات بطور غیر معمولی زاید وزاید تر وکامل وکامل تر بظہور آمد - واینہا بدین امتیاز اشرف واشرف
بنی نوع انسان شدند وموسوم بہ اولیا ومرسلین وانبیا علیہم السلام گردیدند وبالآخر مظہر اکمل اتم یعنی حضرت
خاتم الانبیا سیدنا ومولانا محمد المصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظہور فرما شدند کہ بلحاظ اکملیت بر تمامی مظاہر
کاملہ شرف کامل میدارند - وبدین وجہ در مظاہر ممکنہ بی ہمتا وبیمثال اند ووجہ شرف آنحضرت نہ صرف ہمین ست
بلکہ کامل تر وجہ شرفش آنست کہ در تجلی علمی غیبی آن ذات موجود مطلق اولاً از اطلاق در پردۂ تعین جلوہ فرا شدہ
بدین وجہ در تجلی شہادت وجود بعد تمامی مظاہر کاملہ ظہور این مظہر اکمل واتم شدہ است وچون این امر ثابت ست
کہ در تجلی علمی غیبی ابتدائی ظہور این مظہر ست پس ازین ظاہر ست کہ بلا وساطت این مظہر اتم افاضۂ وجود دیگر
مظاہر شدہ است درین صورت بغیر تسلیم این امر چارہ نیست کہ کدامی مظہری از مظاہر ممکنہ از نور این مظہر اتم
خالی نیست ودر موجودات عوالم موجودی نیست کہ در و نور این مظہر اتم ساری نباشد - بدین اسباب بنسبت
آنحضرت ارشاد ذات والاصفات اینست کہ لولاک لما خلقت الافلاک - وبدین تخصیص سرور کائنات منتہ چون القاب
ما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا - ومخصوص بخطاب - ما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی - شدند ازین شرف
سرور عالم بر جمیع انبیا ثابت ست پس در حقیقت خلیفۂ اکمل الحقیقت صرف ذات سرور کائنات بود -
کہ در محامد ومحاسن آنحضرت انسان بوجہ قلت معلومات محض قاصر ست وذات آنحضرت چندانکہ مستحق محامد ست -
ازان ہیچ ادا کردن نمیتوانند - پس بر جناب رسالت مآب محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرود نامعدود
اختصار میکنم چراکہ آن تحفہ کجا میسر ست کہ لایق پیش کش خدام ذوی الاحترام باشد وآن ہدیہ کجا ہم رسد کہ
لایق شان بزرگان عالیمقام باشد جز آنکہ در نعت آن سرور عالم زبان عجز کشائیم واعتراف بقصور ومعذوری نمائیم
چارہ نیست - -

مفلسم تحفہ ندارم پیش ازین
یا شفیع المذنبین حالم ببین
تا ببا بر در دلم خورشید ہو

جز صلوۃ وجز سلام ای شاہ دین
بر درت نامید با یوسم ببین
در ہمہ ذرات بینم روی تو

از کرم بکشا بسوی من نظر
ای حبیب حق بحق شور ہمون
تا تجلی محو گردم سوی حق

لطف کن بر حال این مسکین نگر
تا ز بطلان روی آیم برون
تا بچشم حق ببینم روی حق

اللہم صل علیہ وعلی آلہ المقتبسین من بوارق کمالہ وبوارق جمالہ واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

تذکرۂ مقصود کتاب ووجہ تالیف

بعد ازین ہرچہ مقصود بیان ست - تذکرۂ مظہری ذی شان ست

اند در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری جلوه فرمای عالم ناسوت شده - مخاطب بخطاب قدوة الواصلین
پیشوای اکابر اهل یقین جامع کمالات شریعت و طریقت محقق ولایت و حقیقت برگزیدهٔ اولیای
زمان ممتاز اتقیای دوران ماهتاب فلک هدایت آفتاب آسمان ولایت شیخ الاسلام سید الانام
حضرت آخون خواجه عبد السّلام حسنی النقشبندی گردید - از فیضان علوم ظاهریه و باطنیه او بیشمار فهمین
بدرجهٔ کمال رسیدند و کاملین هم فیضیاب شدند و همه کسان منافع اقسام و انواع حاصل نموده خوشحال گردیدند
گو حالات آنجناب که نهایت عجیب و غریب بودند - بیشمار اهل عصر آنجناب بحسب معلومات خود قلمبند کرده بودند
و تدوین مکاتیب آنجناب هم بعض اصحاب نموده بودند - و تصانیف آنجناب هم دران زمان بسا شایع و مقبول
خاص و عام بودند لیکن چونکه دران زمان کدامی طریقهٔ اشاعت کتب نبود عموماً نقول قلمی مستعمل بودند - که از
تغیرات زمان و تاخت و تاراج سلاطین دوران و تباهی بلاد و اهل بلاد در دو صد سال همه تلف گردیدند
و الحال چیزی ازان بهم رسیدن دشوار است - و در نسل آنجناب هم بوجوه مذکوره همه کتب باقی نمانده لیکن
تاهم یادداشت انساب و بعض تحریرات و مکاتیب و بعض کتب چنین موجود اند که ازان بالاجمال از حالات
و از بزرگان و اولاد آنجناب آگاهی ممکن است - و چونکه عادت زمان است که از عروج جانب نزول میرساند و از
تنزل به ترقی می برد و این مد و جزر در همه نمایان است پس بحسب عادت زمان در نسل آنجناب هم تغیرات
پیدا شده همه کسان متفرق شده بر سکونت بلاد مختلفه مجبور گردیدند و از تغیرات نوبت بجدی رسید که درمیان
اکثرین مغایرت پیدا گردید - و بیشتر کسان اقربای خود را نمیدانند و بیشتر کسان از قلت معلومات این هم نمیدانند
که از کدام نسل اند و اسمای بزرگان اینها چیست - و حالات بزرگان اینها چه - پس ضرورت این داعی
است که هرچه در نسل آنجناب موجود است آن همه در کتابی منضبط کرده شود - و بذریعهٔ انطباع شایع
کرده آید که از تغیرات زمان از تلف محفوظ ماند - و همه پس ماندگان و ارادتمندان ازان متمتع و فیضیاب
شوند و ساکنان بلاد مختلفه از یگانگت باهمی خود ها مطلع شوند و آنها که از قلت معلومات نمیدانند که از
کدام نسل اند مطلع شوند و از بزرگان خود آگاه گردند - لهذا بدین وجوه من متوجه این امر شدم و هرانچه
بهم رسید درین کتاب منضبط نمودم و این کتاب را موسوم به **تحفة السّلام** نمودم -

مختصر حالات والد بزرگوار حضرت آخون صاحب (۴)

والد بزرگوار جناب آخون صاحب سرور ارباب توحید پیشوای اصحاب تجرید
مجمع علوم شریعت منبع معلومات حقیقت معدن جواهر هدایت مخزن لآلی ولایت
زبدة العلماء الراسخین قدوة الفضلاء المتبحرین عمدة السالکین فخر الواصلین سید الانام حضرت
خواجه شاه مسعود حسنی النقشبندی رحمه الله بودند که ولی مادرزاد و مجذوب سالک و از اکابر

خلفای حضرت حافظ عبد الغفور پشاوری رحمہ اللہ و از اکابر علما و اولیا ے وقت خود بودند۔ جناب ممدوح در پشاور سکونت میداشتند و تعلیم علوم ظاہری و باطنی میفرمودند۔ و بہ تعلیم حضرت بیشمار اشخاص در علوم ظاہری و باطنی کامیاب شدند و بمنابع بیشمار از جناب موصوف مستفید گردیدند۔ گو بیشتر از حضرت ممدوح واقعات خوارق عادات بظہور آمدند لیکن یادداشت تلف شد از ینجہ در تذکرۂ تفصیلے آن معذوری ست از حضرت ممدوح جناب حافظ عبد الغفور پشاوری از حد محبت داشتند حضرت ممدوح جناب برادر فرزندی خواستند و نیز خواہش این امر کردند۔ کہ بخلعت قائم مقامی خود مفتخر و ممتاز سازند لیکن جناب موصوف قبول نکردند۔ ازین واقعہ اندازۂ علو مرتبت آنجناب تواند شد حضرت ممدوح چہار فرزند میداشتند۔ نام نامی فرزند کلان۔ سید مراد الدین خان صاحب بود۔ کہ برادر کلان حضرت آخون صاحب بودند۔ و نام برادر خُرد حضرت آخون صاحب ملا خواجہ عبد الکریم صاحب بود و فرزند اصغر آنجناب خواجہ محمد ابراہیم صاحب بودند۔ جناب ممدوح بعمر طویل در پشاور از جہان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند۔ و در مقبرۂ مرشد خود (یعنی حضرت حافظ عبد الغفور صاحب پشاوری رحمہ اللہ) مدفون گردید۔

(۵) چہار مکاتیب والد ماجد حضرت آخون صاحب

چہار مکاتیب حضرت خواجہ شاہ مسعود حسنی نقشبندی رحمہ اللہ موسومۂ جناب خواجہ مراد الدین خان صاحب مرحوم فرزند اکبر کہ باسناد معتبر بہم رسیدہ اند در ذیل مندرج اند

مکاتیب (۱)

نور الابصار من سید مراد الدین خان سلمکم اللہ تعالی۔

زبانی میر عنایت اللہ صاحب دریافت شد کہ در قلب شما گرانی ذکر ست و طبیعت شما گران از ذکر یعنی از ذکر چہار ضرب و خلوۂ متخیلہ و مدرکہ تکاہلی و تساہلی میفرمایند جان من دور افتادہ قریب ہفتاد رسید و در چار ضرب کہالت نمیکنند پس عجب ست کہ ایشان طبع خود را بر خود غالب کردند خیر مضی مامضی استقبال را ذکر چار ضرب موقوف نسازند و صحبت مرزا جمیل بیگ صاحب غنیمت شمارند و صبح و شام مع ہر دو فرزندان سر بسینہ بتخلیہ نشستہ باشند و تکاسلی بکار نبرند کہ خوب نیست۔

مکاتیب (۲)

نور الابصار من سلمکم اللہ تعالی۔

در وقت نوشتن خط برای شما معلوم شد کہ در قلب شما گرانی ذکر ست۔ شاید در فکر فناء فناء و فناء النفس افاق و فناء لطایف و عناصر بدنی و خاطر لطایف و خلوۂ متخیلہ و خلوۂ مدرکہ دل نمیدہند ہر دو کار

باید کرد۔ یعنی فکر روزی و فکر ترقی سلوک۔ این کلمہ حضرت پشاوری ست کہ برای عنایت اللہ نوشتند از پشاور بکشمیر۔

مکاتیب ([illegible])

نور ابصار من سلمکم اللہ سبحانہ۔

دو فرزند نرینہ سلامت باشند مبارکباد متعکم اللہ تعالی بطول الاعمار وحسن الاعمال۔ از میرزا صاحب دعای خیر کنانید۔ بشرے لقد انجز الاقبال ما وعدا ۞ وکوکب المجد من افق العلی صعدا۔ تربیت اولاد واتباع سنت لازم بگیرند۔ داد دم بشما ز گنج مقصود نشان ۞ از حقیقت ارشاد زبانی میرزا جمیل بیگ سلمہم اللہ سبحانہ مفصل نوشتید خوب کردید خاطر خوش شد صحبت ایشان را از نعمتهای غیر مترقبہ واز مغتنمات بدانید وشکر بجا بیارید کہ شما را بہ پشاور ولاہور رسیدن نمیشد حق تعالی ایشانرا بدار الخلافت رسانید وما ذلک علی اللہ بعزیز۔ این بعینہ بآن می ماند کہ جناب حضرت خواجہ یوسف ہمدانی کہ سر حلقہ خواجہا اند روزی بخاطرشان رسید کہ جائی باید رفت مقصد معین نشد بعد استیلای آن سوار شدند وعنان مرکب ہمون طور گذاشتند بویرانہ رسیدند مسجدے بود وپیش در آن مسجد مرکب استاد فرود آمدہ بمسجد در آمدند جوانی دران مسجد مراقب بود چون سر برداشت سلام علیک گفتہ جوان مشکلے کہ در طریق داشت ازان از جناب حضرت سوال کرد حل شد بعدہ حضرت گفتند کہ ای جوان وقتی کہ شما را در طریقت مشکلی افتد با آنجا می توان آمد۔ جوان گفت کہ ہرگاہ مشکلی پیش مے آید ہر سنگی برای من خواجہ یوسف ہمدانی خواہد شد۔ لیکن این نصیب مراد آن ست کہ مریدان را بدہ دسر بدست می آید۔

کار آسان نیست با درگاہ او	خاک می باید شدن در راہ او

مصرع آری دہند لیک بخون جگر دہند

طریقۂ حضرات کبرویہ مشقت وارد کہ ازین سہ چہار بیت معلوم میشود۔

سالکا دانی طریق راہ چیست	دائما با نفس خود بودن بحرب	قوت خود از خون دل کردن مدام
ترک کردن لقمۂ شیرین وچرب	خانۂ تاریک وبیداری شب	معدۂ خالی وذکر چہار ضرب

وطرق دیگر مشقت بین بین دارند۔ طریقۂ نقشبندیہ اسہل ست خصوصاً آنچہ باین فقیر رسید صاحب رشحات خواست کہ بعزم ملازمت حضرت خواجہ احرار مسافر شود از خدمت مولانا عبد الرحمن جامی استیذان کرد ایشان گفتند کہ شما آداب ملازمت وصحبت حضرت خواجہ نمیدانند ما رقعۂ می نویسیم

برای یکی از دوستان خود مولانا قاسم نام ایشا نرا اول دریابید و تعلم آداب صحبت کنید بعد از ان ملازمت خواہید کنید مولانا قاسم رقعہ را بر چشم مالیدند و آداب گفتند از انجملہ ہمین بود کہ حضرت ایشا نرا اسباب دولت دنیا بسیار روی داد پرداخت طالبان بظاہر صحبت و تعلیم و تعلم نمی شود حالا ہر کہ خواہد کہ از ایشان استفادہ و استفاضہ کند بجز طریق رابطہ صورت ندارد کہ دل بدل ایشان بندد طالبان از اطراف عالم آمدند ـ چون ازین دقائق آگاہ نشدند محروم رفتند و ما درین شصت سال ازین اسرار پیش کسے لب نکشودیم مگر امروز کہ با شما گفتیم کہ رقعہ مولانا عزیز ست در شجا ت بہ پیچید کہ این نقل را دیدیم بر حافظہ اعتماد نیست خطا شدہ باشد غرض از تمہید این مقدمہ آنست کہ ابتدای نسبت میرزا صاحب خلوت و تخیلہ بود کہ در قدما اکثر بود و یکسہ آنی می بود و در ایشان دایم و اوسط ایشان بخوبی بود کہ محض نایافت ست از نہایت ایشان چہ وانمودہ آید الحال از افادہ و استفادہ بطور مسدود ست آنرا باعتقاد عالی التفات از ایشان حاصل باید کرد و طریق افاضہ و استفاضہ ہم از ایشان استفسار باید کرد بروجہی کہ از ان شائبہ جدال ظاہر نشود کہ ایشان با کتاب آشنائی ندارند در سبحۃ الابرار مولوی جامی ست

فاضلی داد سے برہان بیاری	در بیابان جدل جان فرسا سے	از درویشی پرسید کہ خدا را بچہ شناختہ ـ
گفت من غرق شناساوریم	نیست کاری بشناسا کریم	کار من نیست کہ کس را بجدال
رو نمایم بخدا سے متعال	ہر کہ پیے بر پے من بشتابد	ہرچہ من یافتم او ہم یابد

در پیش ارباب قدرت و ارباب دل رعایت آداب ضرور ست اگرچہ بنابر محبت من شما را دوست میدانند لیکن حفظ آداب ضرور ست کہ نور علی نور ست ـ

آدبوا النفس ایہا الاصحاب	طرق العشق کلہا آداب

این نقل را باین رنگ اظہار نخواہید کرد کہ مبادا ازین تخصیص بزرگی مفہوم شود و اگر ضرور باشد اظہار این مطلب برنگ دیگر باید کرد کہ رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمدینہ رسیدند ـ برا سے اہل مدینہ منورہ والا کل اہل مدینہ کجا بلکہ میرسیدند قال اللہ تعالی (لا یسئل عما یفعل وہم یسئلون) حضرت ما میگفتند ای پسر چون ترقی باطنت شود ترقی ظاہرت شود ـ

مکاتبہ (۴)

سلّمکم اللہ سبحانہ ولاقاکم ـ

بعد سلام مسنون احوال فقیر بخیر ست ـ میر عنایت اللہ صاحب بعد دو ماہ رسیدند ـ اکثر امور بزبان گفتند ـ سلامت ہمہ معلوم شد حضرت ما میگفتند کہ با کسی نہ نشینیم اگر کسی با ما بد باشد او داند ـ این سخن چہ در اقارب ست و چہ در مصاحبان جواب آنست ـ از مبدا میگوییم حق تعالی بود کنز مخفی

واز مخلوقات چیزی نبود۔ از عدم عالم را بیرون آورد ومخلوق کرد یعنی عالم را نسبت بوجود او کان اللہ ولم یکن
معه شئ۔ پس آنکه عالم را دران اختیاری باشد که اختیار فرع وجود ست وجود نبود اختیار از کجا باشد چنانچه ندا ام
دامن از کجا آرم از پشت حضرت آدم ذریات را برآورد بلی گفتند۔ اَلَسْتُ بِرَبِّکُم بار ایا دنماند وشاہدان بران منصوب
کردند۔ بعد آن در کشتی حضرت نوح محمول کرد وما را معلوم نیست۔ از کتاب سنت یقین شد این از پیغمبران ست
علیهم الصلوة والتسلیمات ودر امت مرحومه کنتم خیر امة در شان ایشان ست در ہر زمانی اولیا اشرف کرد
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل۔ واز منکران در پرده داشت اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری۔ غرض ازین
نوشته آنکه فضیلت حضرات انبیا واولیا ثابت ست حضرت حافظ عبد الغفور صاحب مرشد کاتب حروف ولی
مادرزاد اند واز حاجی حرمین شریفین حاجی محمد اسمعیل صاحب مجذ باث احراریه مشرف شدند واز حضرت سعدی صاحب
لاہوری آن یافتند که مافوق آن متصور نیست واز سینه ہای حضرات همه یافتند وطرق حضرت شاه نقشبند و
حضرت خواجه احرار وحضرت مجدد در ضمن کلام وذکر طرق بیان میفرمودند واین فقیر را بغلامی قبول کردند وانفرزندی
خواسته بودند وفقیر نخواست بلکه حضرت مرحوم وغیرہم الحال گویا فقیر را بجای خود گذاشتند که محبت فقیر بسیار
داشتند وزیارت ہیچ میخواستند وبجای خود نایب منا بلی میخواستند۔

ما کل ما یتمنی المرء یدرکه	تجری الریاح بما لا تشتهی السفن

در باب حج الہام شد که (ست آئیو راه مین قصد ہے پاؤگے) بزبان ہندی شنیده ام ونایب مناب ہم نشدم
وآمدن بکشمیر ہم نشد ولیکن مسجد کلان ساخته آمد در محله خود بلوچ پوره از زر نیاز میان منظور که ناظر عمده بود۔
وفقیر در ہیچ امری دل نداده نه در مطالعه وحفظ کتب از تفسیر وحدیث وقرارت وفقه وتصوف وعربیت ونه
ریاضت گویا مجذوب مادرزاد بوده ام۔ چه توان کرد مرا چنین آفریدند آن ایشان اند ومن چنینم۔ یا رب
وحضرت مرشدی کشف کونی وکشف قلوب را مستور داشته اند واین راه بند کرده منع کرده اند این احوال که نوشته ام
برای آنست که ما از کشمیر که برآمده بودیم بقصد ملک دکن برآمده بودیم با ارسلان خان که جغتائی خان شده بامید
مدد معاش که از دکن حاصل شود۔ به پشاور وکابل آمدیم۔ در پشاور از مردم لکھا بودند فقیر را نظری از فضل
الٰہی از نظر ہای حضرت مرشدی نصیب شد که قطعی منجی ست احوال خود را ہیچ نمیدانم چون تولد شدم ہمیشه مریض
بودم وچون کلان شدم وبالغ شدم ہمچنین بودم۔ حضرت مرحوم کلان کسب ہای بسیار کردند از نوکری و
تجارت وکسب علوم کردند۔ ومرا تابع خود کردند والدین مرا برای خواندن گذاشتند۔ وتابع برادر کلان کردند
تا آنکه با ارسلان خان سفر بنیت وقصد دکن اتفاق افتاد۔ وانگه کابل شدیم ونظری از حضرت مرشدی نصیب شد
که مثل آن از ہزاران ہزار به کسی کم نصیب شده باشد واز فقیر ہیچ کار درست نه شد چه فقه وچه حدیث وچه قراءت

وجہ تفسیر و تصوف وجہ ریاضت حضرت مرشدی سلوک مرا آسان فرمودند و نسبت تزویج فقیر در خانہ مرشدی شد
والدۂ شما خواہرزادہ میرزا جمیل بیگ صاحب صوفی بود کہ از قبیلۂ عرب بود یکی از یاران مرشدی مرا گفت کہ این
نصیب شماست ورنہ این شرفاء عرب بہ بادشاہان ہندوستان دختر نمیدہند حضرت سلوک و تسلیک مرا آسان فرمودند
و مشکل ہمہ آموختند و فقیر را گفتند کہ از اصطلاح ہر کسی واقف باید شد تا اجازت بجمیع طرق و سلاسل ست۔ بعد آمدن
بکشمیر ہم ہمین طور مجذوب بودم۔ وجاذب را ندانستم کہ کیست اگر جاذب فقیر حضرت مرشدی ست پس سانند کہ
فقیر پیش مرشدی کیست اگر اللہ تعالیٰ ست پس مرشدی چرا اینہمہ تربیت کردند و از کشوف چیزی عنایت نشد
اگرچہ سینہ منشرح شد کشف پیش آن چہ اعتبار دارد۔

مدتی شد کہ بدیدار تو دارم ہوسی	جگرم خون شد و این از نہ گفتم بہ کسی

آن نور چشمان را باہمہ عیال و اطفال مع نعمتہا کہ حق تعالیٰ بایشان داد در ضمن خود و ضمن حضرات خود گرفتیم
والسلام علیکم و علی من لدیکم۔

(۴)
نقل اندراج تاریخ خزینۃ الاصفیا متعلقۂ حالات آخون صاحب | در تاریخ خزینۃ الاصفیا۔ جلد اول مخزن چہارم بصفحۂ (۶۷۶) و (۶۷۷) مطبوعۂ مطبع منشی نولکشور مفتی غلام سرور صاحب مؤلف کتاب حسب ذیل می نگارند

خواجہ عبد السلام کشمیری مجددی قدس سرہ از اکابر خلفای حافظ عبد الغفور صاحب پشاوری ست جامع علوم
ظاہری و باطنی بود و با وجود دولت ظاہری کہ بواسطۂ وکالت شاہی در کشمیر داشت و جاگیردار و منصبدار بود
لمحۂ از یاد خدا غافل نمی ماند و خلقی کثیر از اہل حاجات دینی و دنیوی بر دروازۂ فیض اندازۂ وی ہجوم می آوردند
و وی بحاجت روائی ہر یک می پرداخت و احدی را ناامید باز نمیگردانید۔
و برادر بزرگ وی ملا مراد الدین خان نیز اگرچہ منصب امیر الامرائی داشت و بعہدۂ قاضی القضات ممتاز بود اما
درویش دل بود و سلسلۂ نسبت خود بخواجہ حافظ حسن ابصیر خلیفۂ ملا طاہر نازک نقشبندی کشمیری داشت
علی ہذا القیاس برادر خورد وی ملا عبد الکریم ہم جامع کمالات صوری و معنوی بود۔

(۵)
ذکر حالات حضرت حافظ عبد الغفور صاحب قدس سرہ مرشد حضرت آخون صاحب | از تاریخ خزینۃ الاصفیا و از مکاتبۂ چہارم والد ماجد حضرت آخون صاحب ثابت ست کہ پدر و پسر ہر دو از خلفای مخدوم حافظ عبد الغفور صاحب

پشاوری قدس سرہ بودند پس مناسب ست کہ بالاختصار حالات حافظ صاحب بیان کردہ شوند۔
صاحب تاریخ خزینۃ الاصفیا می نگارد کہ حضرت ممدوح از خلفای ارشد و اصحاب اکمل شیخ اسمعیل غوری
است و از حضرت شیخ سعدی لاہوری نیز فایدۂ کامل و بہرۂ وافر یافت شکستگی نفس و فروتنی بر وجود
مسعودش جود وی غلبہ تمام داشت و ... بی مادر زاد بود۔ چنانچہ مشہور ست کہ در ایام طفولیت با پدر عالی قدر خود

بکشمیر میرفتم بر مزار شیخ بابا عبدالکریم که در محلهٔ فتحکدل ست میرسیدیم در آنجا نماز نوافل میگذاردم و بعد هر رکعتے که میخواندم فلوس های سکهٔ رائج الوقت پیش خود از غیب موجود می یافتم و آنرا میگرفتم و با اطفال هم عمر صرف میکردم وسید محمد غوث قادری گیلانی در رسالهٔ خود تحریر می فرماید که حافظ عبدالغفور پشاوری تمام شب بحبس دم و مراقبه میگذرانید و التفات بدنیا و اهل دنیا نداشت و مدام در خدمت مساکین و مسافرین مشغول می ماند و قریب پانصد کس هر روز در مطبخ وی طعام میخوردند و دیگران وی گاهی سرو نمیشد و خدام از صبح تا شام در پخت طعام و تقسیم آن مصروف می ماندند و شیخ سوای طعام بحاجتمندان نقد و لباس هم مرحمت میفرمود و این همه خرج سوای دخل ظاهری صرف از خزانهٔ غیب بود و در عشق الٰهی بدین آگاهی میگذرانید که اگر کسی آیتی از آیات قرآنی روبروی وی میخواند یا لفظ الله بر زبان می آورد گریه و اضطرار بر حضرت حافظ طاری میشد شیخ محمد عمر پشاوری صاحب جواهر السرائر میفرماید که حضرت حافظ صاحب اول در پشاور بارادت حافظ محمد اسمٰعیل غوری پشاوری مستفید شد و بهرهٔ وافر حاصل نمود بعد از ان بلاهور تشریف آورده و مشرف بشرف بیعت شیخ سعدی لاهوری گردید و خرقهٔ خلافت و اجازت سلسلهٔ عالیه نقشبندیه و قادریه و چشتیه و سهروردیه یافت و از کاملان وقت شد و تا دونیم سال حاضرباش خدمت آنحضرت ماند۔

شیخ شرف الدین صاحب روضة السلام میفرماید که حضرت حافظ وقتیکه یاران را توجه میداد زلزلهٔ عظیم بر زمین محله برپا می شد در اوائل حال اهل محله را خوف و هراس دامنگیر حال می شد بعد ازان چون معلوم کردند بر وقت حرکت زمین میدانستند که حضرت بتوجه طلبا مصروف اند صاحب روضة السلام می نگارد که سید ابوالمعالی کشمیری میفرماید که روزی حضرت حافظ در بازار پشاور میرفت و بنده همراه بوده ناگاه آنحضرت دست مرا بدست خود گرفت چون چند قدم برفتم خود را با آنجناب در کشمیر یافتم که از پل زینه کدل که در کشمیر ست میگذریم رفته رفته تا بر نگین مسجد که در بازار کاغذ فروشان ست رسیدیم و از انجا مراجعت کرده باز بر پل زینه کدل رسیدیم و آنحضرت دست مرا از دست خود جدا کرد دیدم که باز به بازار پشاور میرویم بجائیکه میرفتیم۔

و نیز درج کتاب روضة السلام ست که روزی حضرت حافظ بطرف دیهات پشاور به تقریب سیر و خبرگیری مریدان خود تشریف برده بود وقت عصر در دیهی از دیهات مضافات درهٔ خیبر فرود آمده در مسجدے قیام کرد و یاران بذکر و شغل و مراقبه مشغول شدند بمجرد این حالت جماعتے از رهزنان و دزدان باراده غارت اسباب درویشان متوجه بسمت مسجد شدند بعضے یاران که هنوز سر بجیب مراقبه

نشناخته بودند از مشاهدهٔ اینحال مضطرب الحال گشتند و شور و غوغا برداشتند حضرت حافظ باستماع شور و صدای خدام سر از مراقبه برداشت و فرمود که از شور و غوغا چه حاصل ست بنشینید و بخدا مشغول شوید حسب الامر همه یاران مراقب شدند و بکار مشغول گشتند و حضرت حافظ هم مشغول مراقبه گردیدند چون از ذکر و مراقبه فرصت یافتند همه یاران خود را با پیر روشن ضمیر در پشاور بخانهٔ مسکونهٔ وی یافتند همه خدام از ظهور این خوارق عظیمی حیران ماندند و هیچ معلوم کردن نتوانستند که بچه طور از آن دهه که بفاصله چند کروه از پشاور بود باز در پشاور بخانهٔ حضرت رسیدند۔

و نیز مندرج روضة السلام ست که شیخ احمد علی که از یاران صداقت کیش و مخلصان اخلاص اندیش حضرت حافظ بود گفت که دران ایامیکه سلطان محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر اورنگ زیب در کابل آمد بلای عظیم و طاعون بیرون عاید حال سکنای کابل و پشاور گردید و من هم بهمان بیماری سخت علیل شدم و بحالت نزع رسیدم و از حیات خود مایوس گشتم هدران حالت حال بیهوشی و بیخبری بر من طاری شد در واقعه دیدم که حضرت حافظ عبد الغفور تشریف فرما شدند و مرا همراه خود بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بردند و عرض نمودند که محمد علی یکی از مریدان من ست امید دارم که از بلای بیماری خلاص یابد ارشاد شد که صحت خواهد یافت۔ حضرت حافظ باز جرأت نموده بعرض پرداخت که یا رسول الله اگر همین ساعت بیماری وی بصحت مبدل نشود و از حاضر خود بخدمت جناب چه نفع حاصل شد حضرت پیغمبر علیه الصلوة الملک الاکبر متبسم شدند و فرمودند که حافظ شما میخواهید که در تقدیر قادر حقیقی متصرف شویم۔ و این امکان ندارد باز عرض کرد که آنچه صعوبت و شدت مرض علیه حال این بیمارست همین وقت دور گردد۔ و قدری ازان اگر تا بوقت معهود باقی ماند مضایقه نیست حضرت فرمودند که بسیار خوب بپاس خاطر شما همین طور بظهور خواهد آمد انشاء الله تعالی پس همچنان بوقوع آمد که همان روز ارشاد شد از مرض خلاص یافتم و آنچه که قدری باقی ماند در چند روز زایل شد۔ غرض حالات خوارق عادات که از حضرت ممدوح بظهور آمده اند بیشمار اند که انضباط آن درینجا خالی از تطویل نیست۔ غرض درین شک نیست که حضرت موصوف ممتاز اولیاے وقت خود بودند۔ و صفات و کمالات عجیبه پیدا اشتند۔ در ۱۱۱۵ هجری بتاریخ چهاردهم ماه شعبان در عهد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی در شهر پشاور ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند قطعهٔ تاریخ وفات آنجناب در ذیل مندرج ست۔

شیخ عبد الغفور حافظ دین	چون جدا کرد جان بنام آن
حافظ وصل ست تاریخش	هم بخوان حافظ کلام الله

(۸) بشارت ولایت قبل از ولادت حضرت آخوند صاحب

شیخ شرف الدین محمد زبیر در احوال آخوند صاحب در کتاب خود می نگارد که هرگاه آخوند صاحب در بطن والدهٔ ماجدهٔ خود بودند شبی از شبها می ماه والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر دریچه حجرهٔ خود

نشسته بودند و در بیداری دیدند که ماهتابے از آسمان فرود می آید و تا دیوار خانه رسیده ایستاد و گفت که فرزند نرینهٔ خود را که در بطن دارید - بخوبی نگهدارید و محافظت کنید که یکی از اکابر کاملان و واصلان خواهد شد -

(۹) اجابت دعای مرضعهٔ حضرت آخون صاحب

شیخ مذکور می نگارد که مرضعهٔ حضرت آخونصاحب خواست که بعد مدت رضاعت بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شده دعای ترقی درجات آخونصاحب و کامیابی ایشان تا مقام اولیا بکند و این دعای مرضعه مقبول گردید و بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شده و تمنای دعائی که آن داشت کرد حالانکه دران زمان زیارت حرمین شریفین از دقت راه هم بسیار دشوار بود - و نیز مرضعه را بعدم مقدرت و شواری دیگر هم بود مگر بعنایت مسبب الاسباب همه آسان گردید

(۱۰) بشارت ولایت بزمانه صغرسنی حضرت آخونصاحب

شیخ شرف الدین محمد در کتاب خود مینویسد که حضرت آخونصاحب بزمانهٔ طفولیت بعمر سه سالگی با برادر کلان خود در بازار میرفتند در اثنای راه حضرت شاه صادق قلندر که خلیفهٔ حضرت سرمد قدس سره بودند و از اکابر قلندران و مجذوبان سالک و ولی کامل بودند - بچوبکی که در دست داشتند بطرف برادر کلان ایشان اشارت کردند و فرمودند که ای آخون قدر و حرمت برادر خود بخوبی نگاه دارید که یکی از اولیاست -

(۱۱) احوال طفلی حضرت آخون صاحب

شیخ مذکور در کتاب خود می نگارد که میان خواجه عبدالکریم میفرمودند که برادرم حضرت آخون صاحب را از خورد سالی آثار نیک هویدا بود و از ناصیهٔ ایشان آثار بزرگی ظاهر میشد با هیچکس از اطفال محله بازی نمیکردند باهرد و برادر بخانه خود باهم می باختیم - ایشاق طاق خانه را محراب مسجد قرار داده سنگها پائین طاق گذاشته زینها ساخته چوبی بدست خود گرفته بسان خطیب بالا رفته خطبه میخواندند (بی آنکه بیرون خانه برآمده باشند یا طریق خواندن خطبه دیده باشند) اوضاع واطوار ایشان همه بدین دستور بود -

(۱۲) ذکر تعلیم حضرت آخون صاحب و اخلاق ایشان

چون عمر آخون صاحب ترقی میکرد در اخلاق حمیده و صفات جمیله روز بروز افزونی بظهور می آمد از عهد طفولیت پابند صوم و صلوٰة بودند و نیز اتقا در مزاج ایشان بود و شوق حصول علم و در تعلم از صغرسنی توجه بود - غرض تا سن شعور علاوه از اخلاق حسنه در علوم مروجه دستگاهی کافی بهم رسید - چونکه از صغرسنی توجه آخونصاحب بطرف سلوک هم مایل بود - و صحبت اهل الله بسیار دوست میداشتند لهذا اکثر بخدمت حافظ حسن بصیر قدس سره که در محلهٔ علی کدل متصل آستانهٔ حضرت پیر بابائی اویسی قدس سره آسوده اند و از خلفا و مریدان آخون

ملا نازک نقشبندی بودند۔ اکثر حاضر میشدند حضرت ممدوح ایشانرا تعلیم اسم ذات نمودند برین بنیاد ایشان خود را مرید حضرت ممدوح می شمردند۔

(۱۳) ذکر سفر خواجہ مراد الدین خان صاحب برادر کلان حضرت آخون صاحب از کشمیر و بخدمت پادشاہی مشرف شدن | برادر کلان حضرت آخونصاحب نیز نسبت ارادت بحضرت حافظ حسن بصیر از مدت دراز مستفید گشتند۔

حضرت ممدوح بالآخر چند مرتبہ ارشاد فرمودند کہ وقت آن رسید کہ ترا کشایش ظاہری ہم خواہد شد۔ این زمانہ سلطنت اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ غازی بود۔ و نواب ابراہیم خان صوبہ دار کشمیر بودند و بپا می اعانت و امداد لبساق قرۃ ثبت ارسلان خان از شاہجہان آباد رسیدہ تا چندی در کشمیر مقیم ماند امیر مذکور امید تعین خود بملک دکن داشت نیز از والد بزرگوار حضرت آخون صاحب وعدہ اجرائے مدد معاش در دکن کردہ بود۔ چون بعد چندے امیر مذکور قصد مراجعت کرد خواست کہ بحضور بادشاہ رود و ہمراہ خود عالمی متبحر از کشمیر برد۔ تمامی علما بہ امیر مذکور رجوع شدند لیکن امیر مذکور از آنہا یکی را منتخب نکرد۔ تا آنکہ از ملا خواجہ مراد الدین خان صاحب کہ عالم متبحر بودند۔ ملاقات کرد و ایشانرا بلحاظ علوی خاندان ایشان و تبحر علوم و دیگر صفات مستحسنہ منتخب کرد۔ و خواہش کرد کہ ہمراہ او بشاہجہان آباد تکلیف فرمایند۔ جناب ممدوح قبول فرمودند۔ او گفت کہ فردا روز روانگی مقرر است علی الصباح تشریف آرند۔ جناب ممدوح حسب خواہش او علی الصباح معہ والد بزرگوار خود تشریف بردند۔ امیر مذکور بوجہ واجب التعظیم بودن حضرت موصوف۔ سواری خاصہ کہ امباری فیل بود بحضرت ممدوح داد و خود بسواری دیگر راہی شد۔ ہمچنین تا بگجرات رسیدہ بودند کہ از پیشگاہ بادشاہ تعین ارسلان خان نزد بہادر شاہ شاہزادہ صوبہ دار کابل و پشاور شد۔ لہذا روانگی پشاور ضرور افتاد۔ آنحضرت ہم ہمراہی او بہ پشاور رسیدند۔ و چونکہ مولد حضرت حافظ عبد الغفور صاحب قدس سرہ ہم کشمیر بود۔ و حضرت ممدوح اہل کشمیر را بسیار دوست میداشتند۔ ملاقات این حضرات از حضرت حافظ صاحب شد و ایشان را عقیدت و ارادت از حضرت ممدوح پیدا شد و از بیعت حضرت ممدوح مشرف شدند بعد چندی این حضرات آخونصاحب را طلبیدند۔ و حضرت ممدوح معہ والدہ و برادر خرد۔ ملا عبد الکریم صاحب از کشمیر بہ پشاور رسیدند۔ پس آنحضرات ایشانرا تفویض مرشد بزرگوار خود نمودند۔ و حضرت آخونصاحب و برادر خرد ایشان ملا عبد الکریم صاحب از بیعت حضرت حافظ صاحب مشرف شدند۔ و چونکہ درسان زمان صوبہ دار کابل و پشاور در زمستان بہ پشاور میماند و در تابستان بہ کابل قیام میکرد۔ پس بوقت روانگی کابل این حضرات ہمراہ ارسلان خان و بہادر شاہ شاہزادہ صوبہ دار

کابل به کابل روانه شدند۔ وحضرت آخون صاحب معه برادر خُرد و والدهٔ ماجده در پشاور مقیم ماندند۔ حضرت عبد الغفور صاحب قدس سره را با آخون صاحب بسیار التفات پیدا شد۔ و در روز تکمیل تعلیم علوم ظاهری میفرمودند و در شب تعلیم باطنی میفرمودند و شب و روز پیش خود میداشتند۔ و سرگرم تعلیم ظاهری و باطنی بودند۔ تا آنکه در عرصهٔ دو و نیم سال تعلیم ظاهری و باطنی ختم نموده بخلافت خود ممتاز فرمودند و ملا مراد الدین خان صاحب بعد چندی به شاهجهان آباد رسیده از باریابی خدمت اورنگ زیب بادشاه غازی مشرف شدند و بعهدهٔ مفتی سرفراز گردیدند۔ و بعد چندی مقبول نظر بادشاه گردیدند۔ و مستحق ترقی اعلی قرار یافتند۔ و بعهدهٔ جلیلهٔ قاضی القضات مشرف شدند۔ و بعد چندی در کشمیر به پرگنهٔ لار موضع ثرو و خاص ... و مواضع دیگر بطور جاگیر به ایشان عطا شد۔

(۱۴) ذکر فراغت یافتن حضرت آخون صاحب از تعلیم باطنی و تقرر حضرت بر وکالت بادشاهی — محمد مقصود که شیخ معمر از مخلصان خالص العقیدت حضرت آخون صاحب بود از شیخ شرف الدین محمد زبگیر اکثر احوال و کرامات و خوارق عادات حضرت آخون صاحب بیان نمود۔ و کیفیت شفقت جناب ممدوح نسبت طالبان و خصوصاً نسبت خود بالتفصیل ظاهر کرد۔ از آن جمله اینست که گفت روزی از جناب ممدوح استفسار کردم که حضرت تا چند زمان بخدمت پیر و مرشد خود حضرت حافظ عبد الغفور قدس سره حاضر ماندند۔ و منازل سلوک طی فرمودند۔ و چنان خدمت وکالت منصب یافتند از کمال غریب نوازی و بنده پروری فرمودند که منازل و مقامات سلوک به توجه حضرت پیر و مرشد خود در دو و نیم سال تمام و کمال طی نمودم۔ بعد از آن شبی در خواب دیدم که یک نانی بمن دادند۔ صبح آن بخدمت حضرت خود عرض کردم فرمودند۔ بی واقعیت شما را نانی دادند۔ بعد چند روز حضرت ممدوح را صفت ... بفتوح رسید فرمودند که این را پیش خود نگهدار بعد چندی دیگر عزیزی یک اسپ نذر کرد آنرا هم حواله فقیر نمودند و فرمودند که این سواریست و آن خرج سفر برخیز و پیش برادر خود ملا مراد الدین خان برو که صورت نان تو خواهد شد تهیه نموده راهی شاهجهان آباد شدم و در آنجا رسیده پیش برادر بزرگ خود چندی به گذرانیدم روزی ایشان را مغموم و محزون دیدم و وجه آن از ایشان پرسیدم فرمودند که فلان امیری که بادشاه او را بسیار میخواهد نسبت او قسم افتاده است از این وجه او به در بار آمدن نمیتواند نظر الهی علاج قسم او میخواهند لیکن از روی شرع شریف آنرا علاج نیست علما و فضلا همه در جواب درمانده اند۔ از این سبب مغموم۔ جواب دادم که این را علاجی هست مرا پیش بادشاه ببرند تا علاج آن کنم۔ بسماعت این جواب برادرم خوش و خرم شدند و پریشانی ایشان رفع گردید۔ فردا مرا همراه بردند و عرض کردند که برادر من ملا عبد السلام میگوید که من علاج این قسم میدانم۔ بسماعت این اورنگ زیب بادشاه غازی خوش شدند و فرمودند

که اوشان را پیش من آرند چون مرا طلبیده پیش بادشاه بردند بادشاه از من فرمود که تدارک این قسم کجا مرقوم ست عرض کردم که در فلان کتاب مرقوم ست - فرمودند آن کتاب پیش شما موجود ست عرض کردم که پیش من موجود نیست در کتب خانهٔ شاهی موجود خواهد بود - فوراً بدارو غهٔ کتب خانه حکم شد که آخوند صاحب را همراه خود ببرند و کتاب را از کتب خانه بر آرند من همراه داروغهٔ کتب خانه رفته کتاب بر آوردم و هر جا که مسئلهٔ مابه البحث نوشته بود - نشان نهاده پیش بادشاه آوردم و بنظر انور اعلی حضرت گزرانیدم - بملاحظهٔ آن بسیار خوشنود شدند و فوراً حکم صادر فرمودند که ایشان را از طرف خود وکیل صوبهٔ کشمیر مقرر کردیم و بربنای حکم ظل الٰهی به کشمیر روانه شدم سبب یافتن خدمت وکالت بادشاهی همین ست و هر چه شد بتوجه و عنایت پیر و مرشد شد -

(۱۵) دولت وجاه ظاهری حضرت آخوند صاحب

چونکه عنایت ظل سبحانی روز بروز بر حال حضرت آخوند صاحب افزون می شد بعد چندی منصب جاری شد و بعد چندی از خدمت مفتی سرفراز فرموده شدند و بعد چندی ازان ترقی یافته بخدمت قاضی القضات ممتاز شدند و بعد چندی شیخ الاسلام گردیدند - و در کشمیر چهار مواضع جاگیر هم مرحمت شدند - و در زمانیکه شیخ الاسلام شدند اجازت قیام کشمیر هم حاصل شد و خدمت وکالت هم بحال واشته شد و به کامیابی تمام به کشمیر مراجعت فرمودند و تا آخر عمر در کشمیر کار فرما ماندند - در حقیقت در سلطنت اسلامیه اعزاز و اختیارات شیخ الاسلام نظیر نداشت و با آن وکالت بادشاهی که اعزاز آن هم دران زمان بحد بود - و منصب و جاگیر گویا ترقی ظاهری بحد کمال و دولت و دنیا زاید از کافی حاصل شده بود - این حالت ظاهری شیخ الاسلام بود - و حالت باطنی آخوند صاحب ازین بسا برتر ست که چیزے ازان آینده بیان کرده خواهد شد -

(۱۶) کیفیت تعلیم باطنی حضرت آخون صاحب ومدت تعلیم وتلقین وتعداد مریدان وخلفا

چون حضرت آخوند صاحب بعد کامیابی از خدمت حضرت حافظ عبد الغفور صاحب قدس سره رخصت شده راهی شاهجهان آباد شدند دران وقت عمر آخون صاحب زاید از بست و پنج سال نبود - و بعد از خلافت و اجازت حضرت آخوند صاحب رهنمائی درماندگان و هدایت گمرهان آغاز فرموده بودند و مرید میکردند و تعلیم باطنی میفرمودند و قریب اختتام سال هشتاد و پنجم ازین جهان فانی رحلت فرمودند ازین ظاهر ست که تقریباً شصت سال حضرت ممدوح مسند آرای ارشاد ماندند و مریدان حضرت ممدوح همه سالکان و طالبان وقت بودند - و تعداد مریدان از ذکور و اناث از حصر متجاوز ست همچنین خلفای جناب ممدوح بیشمار اند - صاحب خزینة الاصفیا می نگارد که اگر چه خلفای خواجه بیشمار اند اما خواجه محمد عابد کاوسی و شرف الدین محمد زهگیر و محمد عثمان زنگوجی

وشیخ عبدالرزاق رسول پوریه وخواجه امان الله وحاجی تیمور ختلی وخواجه محمد فخرالدین وعبدالرحمن پارکندی وابوالبقا کشمیری ومحمد رضا ابن عبدالکریم برادرزادهٔ آنحضرت ومحمد ابراهیم واکبرشاه وشیخ عبدالله وشیخ حمیدالدین ابن محمد نظام از اشهر ترین خلفای خواجه اند۔

ذکر مجاز بودن حضرت آخوند صاحب بطرق اربعه و شجرهٔ نسبت ایشان (۱۶۵)

حضرت آخون صاحب بطرق مندرجهٔ ذیل مجاز و ماذون بودند۔

(۱) طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه قدس الله ارواحهم
(۲) طریقهٔ عالیهٔ قادریه قدس الله اسرارهم
(۳) طریقهٔ شریفهٔ کبرویه قدس الله سرهم العزیز
(۴) طریقهٔ سنیهٔ سهروردیه قدس الله سرهم

درطریقهٔ اول الذکر از حضرت حافظ عبدالغفور صاحب قدس سره اجازت داشتند و درطریقهٔ ثانیه از حضرت شاه فی الحال صاحب که از اولاد حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بودند اجازت یافتند و درطریقهٔ ثالثه از خواجه محمد بادشاه قدس الله سره که از اولاد حضرت امیر کبیر سید علی همدانی بودند اجازت حاصل کردند و در طریقهٔ رابعه از بابا محمد عثمان صاحب رحمه الله مجاز گردیدند۔ لهذا در چهار طرق مذکوره مریدان۔ وسالکان سلوک آن طرق را تعلیم فرموده بحق میرسانیدند۔ طریقهٔ احسنیهٔ افضلیهٔ آدمیه بنوریه ایشان بکشمیر آوردند مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی قدس سره و رسایل دیگر بزرگان خاندان نقشبندیه اولاً در کشمیر ایشان رسانیدند و شایع فرمودند۔

(سلسلهٔ نقشبندیه) درطریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه مرشد حضرت آخون صاحب حضرت حافظ عبدالغفور پشاوری قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت حاجی اسمعیل غوری قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت شیخ سعدی لاهوری قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت شیخ آدم بنوری قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت خواجه باقی بالله قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت خواجگی امکنگی قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت خواجه محمد درویش قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت مولانا زاهد وخشی قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت خواجه عبیدالله احرار قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت شاه نقشبند رضی الله تعالی عنه ومرشد ایشان حضرت سید کلال قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت بابای سماسی قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت علی رامیتنی قدس الله سره ومرشد ایشان خواجه محمود انجیر فغنوی قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت عارف ریوگری قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله سره ومرشد ایشان حضرت خواجه

یوسف ہمدانی قدس اللہ سرہ و مرشد ایشان حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس اللہ سرہ و مرشد ایشان حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس اللہ سرہ و مرشد ایشان حضرت سلطان بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ و مرشد ایشان حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد ایشان حضرت قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد ایشان حضرت سلمان فارسی قدس اللہ سرہ و مرشد ایشان حضرت ابوبکر الصدیق رضی اللہ تعالی عنہ بودند۔ کہ از جناب خواجۂ ہر دو سرا حضرت احمد مجتبی محمد المصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم فیضیاب گردیدہ بودند۔

(سلسلۂ قادریہ) و در طریقۂ عالیۂ قادریہ مرشد حضرت آخون صاحب حضرت شاہ فی الحال صاحب قدس اللہ سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ محمد اشرف صاحب قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت معصوم صاحب قدس اللہ سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شاہ سکندر قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شاہ کمال قدس سرہ و مرشد اوشان شاہ فضل اللہ قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت سید گدا قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شمس الدین عارف قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت سید عبدالرحمن قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت ابوالحسن خرقانی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شمس الدین صحرائی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت سید عقیل قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت سید بہاء الدین قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت سید عبدالوہاب قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شرف الدین قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ عبدالرزاق قدس سرہ و مرشد اوشان قطب الاقطاب حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد اوشان حضرت شیخ ابوسعید مخزومی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ ابوالحسن قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ ابوالفرح طرطوسی قدس سرہ و مرشد اوشان شیخ عبدالواحد قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ شبلی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت جنید بغدادی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ سری سقطی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت شیخ معروف کرخی قدس سرہ و مرشد اوشان حضرت امام علی موسی رضا رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد اوشان حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد اوشان حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد اوشان حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد اوشان حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد اوشان حضرت امام حسین شہید رضی اللہ تعالی عنہ و مرشد اوشان حضرت علی مرتضی کرم اللہ وجہہ اند کہ از حضرت سرور کائنات محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فیضیاب شدہ بودند۔

(۱۸) تذکرۂ توجہ حضرت آخون صاحب بنسبت تعلیم اشخاص و عام حالت ایشان

حضرت آخون صاحب با وصف تعلقات خدمات شاہی و جاگیرداری و عیالداری و قبیلہ داری تعلیم علوم فقہ و حدیث و تفسیر و دیگر علوم ظاہری و تعلیم علوم باطنی و تسلیک سلوک سالکان بر کارہای دنیوی مقدم میداشتند و طالبان علوم ظاہری و باطنی را بنہایت شفقت و مہربانی و دلجوئی و نرمی تعلیم علوم ظاہری و باطنی میفرمودند ہرچند حضرت ممدوح تعلقات دنیا را بظاہر پردۂ باطن خود ساختہ بودند لیکن غبار آفتاب را کی پوشیدن میتواند آثار ولایت بخوبی از جبین حضرت ظاہر بودند ہرگاہ بر پالکی یا بسواری دیگر از راہ بازار بدربار تحکمہ میرفتند اہل بازار و دربار بر روی مبارک ایشان نظر کردہ این آیہ کریمہ (ما ہذا بشرا ان ہذا الا ملک کریم) میخواندند و چرا نمیخواندند کہ ایشان ہر وقت فانی از خود و باقی بحق می بودند۔

(۱۹) منجملہ مکاتیب حضرت آخون صاحب دوازدہ مکاتیب کہ بہم رسیدہ اند۔

ملا خواجہ محمد عابد کاموسی کہ بر تمامی خلفای حضرت بزرگی میداشتند و اعظم ترین خلفای حضرت بودند بعض عنایت نامجات حضرت جمع کردہ بودند کہ از ان دوازدہ خطوط جمع کردۂ ایشان تا این وقت باقی اند کہ بطور تبرک در ذیل درج کردہ می شوند۔

مکتوب (۱)

محمد و ما صلی کشندہ شیر سگ گرد در وان چو جذبہ ہم میشود لیکن جذبہ کہ لطیف باشد ادراک ہم لطیف میشود۔ القبض والبسط فی الولی کالوحی فی النبی۔ وقتیکہ آدمی در نایافت می افتد خود بے مناسبت باین فضیلت می انتہ اولت رہبر ار چہ یا دبود چہ رسی آنجا کہ یاد یاد بود چہ العجز عن درک الادراک ادراک۔ سالک را وقتی می آید کہ ہر خطرہ اش زینہ میشود برای مطالب فوق و فوق الفوق ہر مرتبہ از وجود حکمی دارد۔ بہرحال صحبت دخیل تر است و بعد آن رابطہ و کاتب الی توجہ را متوجہ احوال خود دانند کہ تربیت بر چہار قسم است نوع اول آلنست کہ چون ماکیان کہ در زیر پرہای خود بیضہ را از ہیئت بیضگی بہیئت جانوری رسانند۔ دوم چون مرغ آبی ہرچند خود در آب است و بچہایش در غیبت باز تربیت میکند۔ سوم چون کلنگ کہ بچہ ہای خود را فہماً تربیت میکند۔ چہارم آلنست تربیت محض بیچون است بہرحال تربیت منقطع نیست علی ما قلنا۔ مصرع کہ برند از درہ پنہان بحرم قافلہ را۔ والسلام علیکم وعلی من لدیکم۔

مکتوب (۲)

نحمد اللہ العلی ونصلی علی النبی الامی وعلی کل التقی والنقی ونسلم علیہم۔ بعد سلام برادران عزیز القدر ملا محمد حسن و ملا محمد عابد سلمہما اللہ تعالی محفوظ بودہ بدانید کہ خط رسید فرحت بخشید تاسف بر عدم گرفتن رخصت خلوت سہ ماہہ نوشتہ بودند۔ طریقہ حضرات ما نیست خوب شدہ از دل سالک رہ جا ذبہ صحبت شان؟

سیر دوسو سته خلوت و ذکر چله را به اعتکاف مسنون دهه اخیر رمضان است نقشبندیه به زوائد نمی پردازند
مگر آنکه این سته ماه را نه دهه قرار دهند و عوض اعتکاف قضا شده ادا کنند که راهی به سنت پیدا کنند بالجمله استقامت
غنیمت است دیگر نوشته اند تحسّر بر فوت صحبت ما هم فائده صحبت می بخشد چنانکه پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم
وقت احتضار حضرت خدیجه رضی الله عنها گفته اند که مرا در دنیا و در جنت از واج نصیب است گویند ایشان
متغیر شدند حضرت اکبر گفتند رضی الله عنه که یا رسول الله اینوقت چه وقت این سخن بود فرمودند که ایشان
جهاد نکردند این سخن حسرت خیز قائم مقام جهاد شود سبق دیگر خواسته بودند سبق محمد محسن باختیار شما مفوض است
بهتر شیخ که گفتم بگویند و سبق شما آن است که همیشه خالی نشینید و هر چه پیش آید آنرا نفی کنید و آنرا ایست دانید
در روی با فوق آن کنید برعایت شرائط و آداب که از حضرات بما رسیده است و این عاصی آنها را در یک
بیت جمع کرده ام۔

خلو و نفی و ربط و صحو سنت	فنا می رو خلوص سر عزیمت

می باید که مردم را بترغیب سوی اقامت شریعت شریف دارند والسلام والاکرام۔

مکتوب (۳۱)

نحمده و نصلی علی النبی الامی العربی و علی کل التقی والنقی و نسلم۔ بعد سلام مسنون برادر عزیز القدر ملا محمد عابد
این فضیلت پناه محمد یوسف معلوم نمایند که خط اشتیاق نامه رسید فرحت بخشید اشتیاق نتیجه بعد صوری است
در قرب بدان فقدان شوق است که ألا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم لاشد شوقا حدیث قدسی است
ما لا اشد شوقا باشد شوقات در ابرار است و در مقربین شوق مفقود است زیرا که شوق مشعر از بعد و فقدان
است و در مقربین بعد نیست و این صفات تجدید و در سالک نمایان بعد از آن که از مقربین شود و اگر موی
در میان حجاب باقی ماند از مقربین نیست بلکه از ابرار است حسنات الابرار سیئات المقربین وارد
است۔ اکتفا بر مجرد قرب قلوب درجه ثانیه است ضبط اوقات شبانروز طلبیده اند مجملش این است
که چون از خواب بیدار شود موافق سنت نقل آرد و ادعیه ماثوره را در بیت الخلا و کاری بخواند و نماز
تهجد را دوازده رکعت بقراءت طویله یا هر چه میسر آید ادا کند بعد آن تا فجر بسبق باطن مشغول شود و اگر فرصت باید چنانکه
لہ تہجد بین النومتین شود و سنت بامداد در خانه ادا کند بعد آن در مسجد و بعد نماز فجر تا طلوع آفتاب به مراقبه نشینند بعده
اشراق ادا کنند و دوگانه شکر نعمت شب و روز و دوگانه استخاره و دوگانه استعاذه نشسته گذارد و اگر
فارغ باشد باز نشینند تا چاشت و ضحوه کبری بسبق باطن مشغول شود و اگر سالک فارغ است بمراقبه
مشغول شود و اگر طالب العلم است بدرس و اگر کاسب است بکسب بعد از آن نماز فی زوال ادا کرده

بعد خوردن طعام قیلوله که سنت ست نماید - وچهارگانه فی زوال بطول قرارت مشغول نماز پیشین شود وبعد از پیشین بتلاوت بحضور تمام مشغول شود وبعد ازان بکار مباحات که فکر خوردن وپختن وفکر خانه وسخن با مردم شغل کند وبعد آن نماز عصر وبعد نماز عصر باز بمراقبه مشغول شود که بآیه قبل طلوع وقبل الغروب بآیه بکرةً واصیلاً عمل نماید وبعد آن نماز شام با نماز اوابین واحیاء ما بین العشائین قیام نماید وبعد نماز عشا اگر تواند سخن دنیا نکند وباز بعد خوردن بسبق باطن مشغول شود تا در همان شغل خواب غلبه کند وچون بیدار شود دران هنگام همدران بیدار خواهد شد مصرع چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد -

طریق سلوک این ست ومجذوب سالک را نمیگذارند که باین افکار واین اشغال فرصت یابد کشان کشان او را می برند ؎ من نه باختیار خود میروم از قفای دوست ؞ آن دو کمند عنبرین میبردم کشان کشان ؞ گر میبردی بجا صلی ور میبرندت واصلی ؞ رفتن کجا بردن کجا این سیر سیر راه نیست ؞ وانتائیر صحبت چه نویسد - مالا عینٌ رأت ولا اذنٌ سمعت ولا یخطر علی قلب بشر ازان نشان میدهد رزقکم الله وایانا بفضله وکرمه وتصدق حبیبه علیه افضل الصلوات واکمل التسلیمات وعلی آله واصحابه واخوانه من النبیین والمرسلین وعلی کل من التابعین وتابع التابعین -

مکاتبہ (۴)

نور ابصار فقیر سلکها الله تعالی سبحانه - بعد سلام خط فرحت نمط رسید فرحت بخشید خط اول رسیده بود جواب نوشته بودیم صحت ایشان معلوم شد رسید خطا نوشته بودند محمد اسلم رسانید چون ز فقیر خطی میخواهید درهمان خط انسبت را باید فهمید که حضرت خواجه احرار فرموده اند قدس سره که کلام راجمالی ست ازین جهت کلام نازل شده تصرف وجذبه - از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه وارد ست که او تعالی در کلام خود متجلی ست چرا نباشد که صفات لا هو ولا غیر هو ست چون کلام فقرا مستفاد از مردان ست سخن مردان جان دارد - التقا را فواج طرفین روز جمعه پیش روی درخانه فقیر بود ازین نقلی وانتقالی شده بود وبعد آن موقوف دراتهم امید خیر ست شما هم دعائی خیر عموماً وخصوصاً بکنید که ضرورست دعای خیر کرده شد وسے شود - وباعث جذبه رعایت رابطه است که بجذبه میرساند وهر قدم درراه جذبهٔ دیگر میخواهد آن قدم چنانچه در سلوک است از خدا خواسته امیدوار باشند ودرهر قدم مجذوب را جذبهٔ دیگر ضرورست چنانچه سالک را درهر قدم مسافتی قطع باید کرد - (من استوی یوماه فهو مغبون) شنیده باشند گفتند - از کسی که یک نفس فوت شود تدارک آن تا ابد نمیتواند کرد وطریق ارسال خطوط را دایم مسلوک دارید بیک لحظه از دوری نشاید که از نزدیک بودن فهرباید بیاران سلام رسانیده شد - عبد اللطیف ومحمد صالح بتبلیغ سلام مشتغل اند والسلام والاکرام

مکاتبہ (۵)

دوستداران فقیر اسلکما اللہ تعالیٰ۔ بعد سلام شوق شمار برادر عزیز شما رسانیدہ درباب فاتحہ خواندن واجازت دادن ختم حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ نوشتہ بودند۔ فقیر را اجازتی از شاہ فی الحال ہست اگر ہمان قدر فاتحہ میخواہند چہ مضایقہ فاتحہ خواندیم بحضور برادر شما واجازت ہم ہست خواندہ باشید۔ دیگر نوشتہ بودید کہ توجہ غائبانہ کہ با محمد عابد مراقبہ کردہ باشم وجمعیت شدہ باشد وخطرہ رفع شود وسبق جاری شود دوستدارا خاصیت صحبت خصوصًا درین طریقۂ نقشبندیہ خصوصًا در طریقۂ احمدیہ خصوصًا ازان در طریقۂ حسینیہ فضلیہ خصوصًا ازان طریقہ سعدیہ لاہوریہ خصوصًا ازان پشاوری صاحب با خصوصًا از یاران ایشان از صحبت یاران این عاصی تاثیر معنی کافی ست می باید کہ نصیب باشد آنکہ نصیب داشتہ باشد قدر این نعمت عظمی بیدانستہ باشد۔ اگر نخواستی داوندادے وہرکہ خواست باماست اگرچہ باما کمتر نشیند لیکن کجا میرود اثر آن مصرع اول وآخر ہر منتہی ؛ استقامت ضرورست مصرع چون توئی باختی کسے چہ کند۔ ہنوز ہیچ نرفتہ است مدار این طریقہ بر صحبت ست صحبت بار بار یا جمعیت بشرط نفی در ہر دگر ورابطۂ مرشد وشرایط دیگر مرعی باید داشت اثر را از کمال فضل وکرم لازم آن کردند قال اللہ تعالےٰ فَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّۃٍ خَیْرًا یَّرَہٗ وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّۃٍ شَرًّا یَّرَہٗ ؎ خلو ونفی در ربط وصحبت ؛ فنای روخلوص سر عزیمت ؛ این بیت از این عاصی ست۔ در دعای خیر مقصر نیستم شما ہم در دعای من باشید والسلام علیکم وعلی من لدیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ۔

مکاتبہ (۶)

بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات وبعد السلام المسنون نگاشتہ میشود کہ دو خط شما برادر محمد اسلم رسانید مشعر از صحت شما ودستدار شما ممنون بودن ما را بعد ختم ہر روزانہ درگاہ میخواہید ہل جزاء الاحسان الا الاحسان۔ حق تعالیٰ شما را از طرف ما قاصران جزای خیر آن دہاد۔ دیگر مکتوب بود کہ جواب ہر دو خط ہر دو برادر رسید در ذکر قلب در ذکر افزود۔ وبوا کردن خط می افزاید وتعظیم خط کردید صاحبان من کلام لبعض مردان جان دارد فقیر از مردان خدای تعالیٰ نیگویم البتہ تاثیر قم باذن اللہ خواہد داشت کہ مصرع ہرچہ استاد ازل گفت ہمان میگویم ؛ جواب خطوط میخواہید ہرگاہ خط می آمدہ باشد جواب ارسال کردہ می شدہ باشد۔ حسرت فوت اوقات نوشتید ہنوز وقت ست توجہ غائبانہ مبذول ست رابطہ نگاہدارید۔ برای شفاء شکم فاتحہ خواندہ شد وبجاے تعویذ بسم اللہ الرحمن الرحیم خواندہ بدست دم کردہ بر شکم مالیدہ باشید کہ خیر شود وبیاران سلام رسانیدہ شود والسلام۔

مکاتبہ (۷)

قَالَ رَسُولُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ کُنْ فِی الدُّنْیَا کَاَنَّکَ غَرِیْبٌ اَوْ عَابِرُ سَبِیْلٍ وَعُدَّ نَفْسَکَ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُوْرِ۔ برادران عزیزان من سلمکما اللہ تعالیٰ سبحانہ۔ بعد سلام خط شما بدو مہر رسید محمد اسلم رسانید محظوظ شدیم سخن ہمان ست کہ گفتیم کہ سلوک را تا آنجا کہ محمد عابد داند استعمال کنید و آیندہ اگر زندہ ماندیم با تمام آن شاید موفق شویم بالفعل صورت آنست کہ بیاد کردن شما ما فقرا را جمعیت فیضان می شود خطاً یا ذکراً یا وفاطراً و ناظراً و حاضراً و غائباً و محمد عابد را ہمان سبق ست کہ ہر چہ پیش آید بآن متاثر و متلذذ شدہ پیش رفتہ باشد و دعاء محمد عابد خوب ست و ما را ہم بدعاے ظہر الغیب یاد کردہ باشند والسلام۔

مکاتبہ (۸)

فرزندان گرامی سلامت باشند۔ بعد سلام خطی کہ برخورداری محمد اسلم نوشتہ بودید۔ خواندیم خوش شدیم دعاء خیر کردیم از خانہ وسواس نکردہ باشید روز جمعہ در حوالی مسجد جامع شورش شدہ بود در شہر مورچہ بندی شد حقیقت محمد اسلم خواہد نوشت

ترا یک پند بہ از ہر دو عالم ۔۔۔ کہ بر ناید ز جانت بی خدا دم

واین فقیر را ہم یاد کردہ باشید والسلام۔

مکاتبہ (۹)

بعد الحمد للہ تعالیٰ والصلوٰۃ والسلام علی رسول اللہ وتبلیغ الدعوات لگاشتہ می آید۔ کہ خط رسید سخن ہمانست کہ سلوک خود را تا سلوک محمد عابد برسانید و بعد نماز فجر و مغرب می نشینید متوجہ من جانب اللہ سبحانہ جمعیت شود خاصیت این طریقہ علیہ ست وسبقہای ابتدا را ہم تکرار کنید و پیش ہم بروید غرض از سیر منازل سلوک کہ بمنزلہ تقنن قوانین علمیہ ست حصول ملکہ است و استحضار قواعد مقدمہ آنست رفع خطرات ہم از ہمین می شود لیکن بتدریج ع گرچہ عاریت ست اول کار۔ ملک گردد بکثرت تکرار۔ محمد عابد بداند کہ ہمان سبق باشد و از آخر آن خبر دہد ع اول او آخر ہر منتہی ؛ آخر او جیب تمنا تہی۔ بندہ چنان شود کہ گویا بندہ موجود و معلوم ہم نشدہ است تا فعلی وصفتی و ذاتی داشتہ باشد از خود حیلولہ قائمست یکایک این را نتوان فہمید ع اوحدی شصت سال سختی دید ؛ تا شبی روی نیک بختی دید ؛ تا جان نکنی خون نخوری پنجہ سال ؛ از قال ترا رہ ننمایند بحال۔ شمارا کہ تربیت محمد حسن ہم گفتیم این اجازت خاصہ ہست اگر نصیب باشد بعد آن اجازت عامہ شود و رابطہ باعث توجہ غائبانہ است دعاء خیر البتہ کردہ باشند

وا ز اعتکاف وضبط نوشته بودید - هردو مبارک باد - در نوافل نیت مطلق صلوٰة ونفل مخصوص - کفایت کند - ودر قرأت مختار اند - اگرچه در حدیث منصوص ست با آن چنگ باید زد والا باختیار مصلی ست هر قدر فرصت وذوق دست دهد در از تر والا بمقتضای - قضای نماز ادا این هم همین دستور ا قلش شش رکعت ست وبست هم آمده است وحضرت مرشدی رضی الله عنه رکعات بسیار میگذاردند فقیر در انوقت با آن طرف میل نداشت که همگی همت مشغول دید ایشان بودم - الحمد لله علی ذلک ونماز فی الزوال چهار رکعت بیک سلام بعد زوال آفتاب قبل از ظهر الطول قرأت بهتر وکسی که جذبه او مقدم بر سلوک او باشد مجذوب سالک ست وعکس آن سالک مجذوب این هردو بزرگ صلاحیت ارشاد دارند اول اولست ودوم دوم ودر طریقه حضرات ما اول معمول ست واز مجذوب فقط وسالک فقط تکمیل مقصود ست که کمال ندارند وتکمیل فرع کمال ست اصلاح انشاء عده مطلبے نیست - بیاران حلقه سلام رسانیده می شود جواب این خط نوشتم - بسم الله الرحمن الرحیم برای هر مطلب وهر مرض نوشته باشند بنیت مخصوص المرض که این کلمه جامع خیرات ست رابطه باعث توجه این طرف وباعث ترقی در نفی وفنا ست - نوشتن مکاتیب این نابکار چه احتیاج از سلف بس ست واگر نیت صالحه دران باشد اجازت ست واهل را باید نمود نه نااهل را - من منح الجهال علماً فقد اضاعه ومن منع المستوجبین فقد ظلم - باهرکس بقدر حوصله او وطلب او سخن باید کرد والا اسرار که ودایع است اگر بدست نااهل افتد اگر نه فهمد قائل را بدنام کند واگر بفهمد منسوب بخود میکند شما تجربه ندارید - اصلاح دیباچه آن بر وقتی دیگر موقوف ماند والسلام علیکم -

مکاتبہ (۱۰)

دوستدار دوستان سلمکم الله تعالی سبحانه - بعد سلام رقعه شما رسید فرحت بخشید شما بنام حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه مسمی هستید نام پسر موافق آن باشد محمد باقر یا محمد جعفر واگر بنام جد خود عبد الله مختار اید - جواب مطلب دوم آنست که هرچه بتدریج شود بقا دارد مصرع بچهل سال شود پخته کاسه چینی ؛ معهذا هر امر موقوف بر وقتی ست سوای آن کدام روز ست که شما را ترقی نمیشود شکر نعمت سبب زیادة آنست وحال شما کم از استعداد شما نیست مصرع نکته دانی سهل باشد قدردانی مشکل ست ؛ علاوه مذکور آنست که ما را نسبت بشما بخلی نیست حرص در علم محمود ست والسلام علیکم وعلی من لدیکم -

مکاتبہ (۱۱)

السلام علیکم وعلی اخیکم وعلی من لدیکم - هر که در انجا از شما ارادت طریقه علیه میکند کائناً من کان اورا

بگوئید بعد از آن اینجا بیائید اگر اجازت هم خواهند این هم خواهد شد۔

مکاتبہ (۱۴)

محب الفقرا اخوی فی الله سلامت از آفات باشند۔ رقعۂ شریفه رسید و خورسند ساخت بعد صوری هم مقدر ست چون فواید طریقه بیسر ست شکر بجا باید آورد و امیدوار مزید باید بود وانچه در واقعه دیده اند بظهور پیوست مشعر از استعداد وست که رویای صالحه جزئیست از نبوت شکر باید کرد که بخیر بگذشت و دران ترقیات نصیب شود که در پیشاور فقیر را آزاری روی داد ممتد و مشتد بعد صحت حضرت فرمودند که ملا عبد السلام بادشا در بیداران مرض را سبب تا ختیم شما که جوان بود بیشتر تصدیع دادند و با پیری ما را اینقدر اسباب ست و این مرض شما کار رابطه ساله سلوک شما کرد فحمداً ثم حمداً لله وانچه نوشته اند که ازین بنده کدام جنایت بظهور آمده بود که بر حقیقت این امر آگاه ساخته تنبیه سازند عزیز من در قرآنست الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار امام زاهدی در تفسیر زاهدی تعجب کرده که این جماعت را که باین صفات موصوف اند چه حاجت استغفارست و در پیش حضرات جای تعجب نیست که ترقی ایشان بنسبت ملایکه بهمین معاصی ست که توبه کنند۔ و نادم شوند و بر توبه و ندامت درجات قرب که مترتب شود که ملایکه را از آن نصیب نیست که با معاصی کار ندارند و نتایج آنها نیابند و چون ملایکه ازین آگاه نبودند گفتند که اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و حق تعالی در جواب گفت انی اعلم ما لا تعلمون و چون کلمهٔ اعلم ما لا تعلمون مفید استمرارست تا ابد الآبدین ثمرات انسان در بهشت جاودان جدید بر ملائکه ظهور کند و ملائکه می بینند حق تعالی ایشان را بر وجهی آفریده که تا قیامت درجات و تا ابد الآبدین یابد پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یکروز و مجلس قریب صد بار استغفار میکردند و ازین بزرگتر چه گناه از انسان ست که۔ وجودک ذنب لا یقاس به ذنب۔ و حکمت درین ست که خدای تعالی منزه است و بنده حادث و از عدم مخرج سه سیه روئی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله اعلم که حق تعالی بیکار نیست و رحمت دایم بارست و بنده [illegible] محتاج پس دوام استغفار ضرورست و صحبت نصیب شود و درین [illegible] زبان و وجود آن برا [illegible] غنیمت ست مصدر فیض عالی شوند اگرچه همه اهل روزگار قدر آن ندانسته کرد دنیا دار الحجاب ست که دوستان از دشمنان ممتاز نیستند و نصیحت اینست والمستهترون فی ذکر الله یضع الذکر عنهم اثقالهم فیاتون یوم القیمة خفافا و متابعت سنت۔

(۳۰) کیفیت استغراق حضرت آخون صاحب

حضرت آخون صاحب همیشه در ذات حق محو می ماندند و استغراق

بر ایشان چندان غالب بود که اکثر اوقات از اکثر یاران می پرسیدند که شما از کجا آئید و نام شما چیست
حاضران وقت ازین حالت سخت متعجب میشدند و متحیر می ماندند شیخ شرف الدین محمد زرگر میگوید که یاد دارم
که روزی حاکم شهر شخصی را بدعوی قتل حکم قصاص کرد و فرمود که قاتل را بحکمه ببرند. اگر قتل او بموجب شرع
شریف درست باشد بچبوتره کوتوالی برده گردن بزنند والاخیر. مدعیان بر قتل او اصرار داشتند
غرض که هنگامهٔ عظیم برپا شده بود. من این روز بشوق شرف ملازمت بدولتخانهٔ حضرت آخون صاحب
رفته بودم در انجا یاران و برادران جمع بودند. و همین مقال شهر بود خبر معتبر از نتیجهٔ آن نرسیده بود.
اتفاق حضار مجلس برین شد که الحال حضرت آخون صاحب از محکمه می آیند از جناب ممدوح حقیقت واقعی
معلوم خواهد شد و همه در انتظار تشریف آوری حضرت بودند. چون حضرت تشریف آوردند نشسته مستفید
محمد ابراهیم و میان عبد الکریم برادران ایشان از ایشان حقیقت آن مقدمه دریافت کردند تا دو سه
سوال آنجناب هیچ جواب ندادند آنها ساکت شدند بعد از ان آنجناب فرمودند که بخدای که مرا آفریده مرا
ازین مذکورات هیچ خبری نیست که چه شد و چه نشد. اکبر صاحب نواسه آخون صاحب میگفتند که بعد از
وفات آخون صاحب روزی پیش ملا محمد وقائی مفتی مرحوم رفته بودم بر سبیل تذکره احوال استغراق
حضرت آخون صاحب گفتند که در یک محکمه مقدمهٔ سترگ و مباحث عالیه بود. و گفتگو و شور در محکمه بسیار شد
بعد ازان که مقدمهٔ مذکور فیصل شد ارباب عدالت همه برخاستند و از محکمه رفتند شیخ الاسلام همچنان نشسته
ماندند چند بار دست بر زانوی ایشان زدم تا که از حالت استغراق برآیند چنانچه بعد ازان که از حالت استغراق
افاقه شد گفتند که همه رفتند الحال ما هم میرویم.

و نیز اکبر صاحب میگفتند که اکثر اوقات در طعام چاشت حضرت آخون صاحب دیر میشد والده ام برای
تقاضا و طلب ایشان مرا میفرستادند که برای خوردن طعام زود بیارند. که دیر شد اکثر جناب ممدوح
بویست و لعل میگذرانیدند تا آنکه نماز هم از مسجد گزارده می آمدند بعض اوقات برای تقاضا که می آمدم اکثر
بسبب غلبهٔ حال جواب میدادند که چه هنوز من طعام نخورده ام. از خوردن و ناخوردن طعام هم خبر
نداشتند احوال ایشان چه در سفر و چه در حضر و چه در خانه و چه در شهر بدین منوال بود.

بعض مریدان حضرت بیان کردند که با برای زیارت حضرت آخون صاحب از راه دور و دراز می آمدیم
و اتفاقاً ایشان در انوقت در محکمه می بودند از افراط اشتیاق برای دیدار ایشان در محکمه میرفتیم
که از دور دیدار کنیم ما در انجا هم ایشان را مستغرق حال خود میدیدیم.

(۱۲) بیان اثر توجه حضرت آخون صاحب نسبت شاه محمود صاحب رحمه الله

شاه محمود صاحب رحمه الله که از خلفای حضرت

آخون صاحب بودند و در رسالهٔ خود حسب ذیل می نگارند۔

کیفیت توجه خدام عالیجناب مولانا و مرشدنا و ہادینا محبوب یزدان قطب زمان سید عبدالسلام قدس
سره نسبت فقیر اینست که این فقیر سراسر تقصیر از صغر سن شوق صحبت سراسر سعادت اہل الله داشته
کو بکو و در بدر میگردید و از ہر جا که بوئی بمشام میرسید بے اختیار خود را دران محفل میرسانید شده شده
در خدمت یک صاحب رسید که طریقهٔ ایشان سهروی بود و لیل و نهار مشغول بجهر میبودند چونکه فقیر ذوق
طرق طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه میداشت و دران طریقهٔ علیه جهر بالکل مفقود است لهذا وسوسه و خطره بر خاطر
خطور میکرد لاجرم از خدمت ایشان بهره برنداشتم و در خود اصلا اثری از صفائی و تزکیه ندیدم ازین
معنی بسیار دل تنگ شده و بجان آمده متفکر و محزون می بودم که جدهٔ والدهٔ معظمه که ازین طریقهٔ علیه
نقشبندیه بهره داشت و شب و روز در یاد الهی میگذرانید۔ بر حال این فقیر مطلع گردیده فرمودند با چه او دلگیر
هستند و غم و اندوه میگذرانند۔ فقیر حقیقت و روداد تمام و کمال در خدمت ایشان ظاهر نموده [illegible]
فرمودند اگر میخواهید که ازین طایفهٔ مقدسهٔ شریفه بهره مند شوند و مشرف گردند۔ درین زمان از شهر کشمیر
به یقین من حضرت آخون ملا عبدالسلام قدس سره بوده اند۔ و مثل و مانند او درین طریقهٔ علیه کم کسی میباشد
یقین هست که اگر در خدمت ملازمان ایشان برسید محظوظ خواهید شد درینباب سعی بلیغ نمائید شاید که حق سبحانه
جل شانه بوساطت ایشان هدایت نماید چون برین ماجرا مطلع شدم۔ عاشق و دیوانه و منقاد حضرت
ایشان گردیدم و در پئی سراغ ایشان بی آرام میبودم و وسیله میخواستم بهزار تردد وسیله بهم رسانیده خود را
از خدمت شریف ایشان مشرف گردانیدم۔ در مجلس اول همین فرمودند که پسر نام شما چیست و بکدام کار
مشغول هستند و بکجا سکونت دارند فقیر در جواب حضرت ایشان آنچه راست بود۔ اظهار نموده چون
نام شریف جد بزرگوار فقیر قدس سره معلوم شد بسیار بسیار التفات نمودند و عنایات و تفضلات مبذول
نمودند اندران اثنا فقیر ما فی الضمیر خود معروض داشت۔ فرمودند که در طریق ما استخاره مقدم است از
یک روز تا هفت روز هر چند فقیر موقوف بر استخاره نگذاشته بود و اظهار اعتقاد خود ظاهر نمود قبول
نداشتند۔ و فرمودند که امشب استخاره نمائید هر چه رو میدهد فردا صبح درینجا بیائید و اظهار بکنید۔ چون
فقیر بشب استخاره نمود دید که گویا حلقهٔ آراسته اند و صاحبان مراقبه کرده در میان ایشان چون ماه چهاردهم
حضرت ایشان نشسته سر مبارک برداشتند و بخادمی فرمودند۔ که محمود شاه را در میان حلقه بنشانید [illegible]
تنگی بسیار بود خادم گفت که در حلقه جائی نیست عقب بنشینید این سخن مفهوم نموده خود بر [illegible]
فقیر را در میان حلقه نشانیدند و مراقبه فرمودند چون صبح شد فقیر خوش و خرم در خدمت ایشان آ[illegible]

رویای شب ظاهر نمود - فرمودند که از درگاه اقدس شما را قبول نمودند و شکر حضرت حق تعالی جلشانه بجا آرید
وبعد نماز عشا حاضر شوید که باشما را داخل طریقه نقشبندیه علیه نمایم حسب الامر چنان کرده شد چون بوقت نماز
عشا حاضر شدم داخل طریقه نمودند بوقوف قلبی مشغول ساختند - بکرم حضرت حق سبحانه فی الفور قلب
جاری شد و ذوق محبت بحد رو داد دو روز برین نگذشته بود که فرمودند که محمود استعداد شما بلند ست
بجمعیت باطنی خواهید رسید فقیر آنچه لوازمهٔ آداب بود بجا آورد و بلطیفهٔ روح سرفراز ساختند برین چند روز
گذشت بعد ازان بلطیفهٔ سر سرور گردانیده بعد ازان بعد چند روز فرمودند که ذکر بحبس کرده باشید
فقیر چند روز عمل نمود کشایشها دید - چون قاعدهٔ حضرت ایشان آن بود که یوم پنجشنبه و یوم دوشنبه
حلقهٔ ختم حضرات میفرمودند و همه محبان و مخلصان حاضر می شدند - روزی پنجشنبه بود - بعد ختم حضرت
طرف فقیر متوجه شدند فقیر را حالتی خاص روی داد و دید که سقف خانه شق شد و حضرت سرور کائنات
علیه الصلوة والسلام فرود آمدند و جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم جائیکه حضرت ایشان می نشستند تشریف
فرما شدند و صحابهٔ کبار و حضرات چهارده خانوادهٔ عظام نیز حاضر شدند و حلقه کرده نشستند و حضرت ایشان
از جای خود برخاسته متصل فقیر نشستند غرض که جد فقیر مغفرت پناه رضوان دستگاه جناب حضرت آخون
ملا محمد نازک صاحب قدس الله سره برخاسته عرض کردند - که این فرزند امیدوار خلعت ست جناب سرور کائنات
علیه الصلوة والسلام قبول نموده بلازمی را فرمودند که صندوقچه که دران خلعتها ست بیارید - خادم حسب الامر
عالی فی الفور صندوقچه چنباری حاضر نموده از میان آن ردائی سفید برآورده بطرف قطب عالم غوث الاعظم
مرهم دلهای دردمندان حضرت شاه نقشبند مشکل کشا رضی الله تعالی عنه داد ایشان بحضرت جد بزرگوار
فقیر سپردند ایشان مصحوب بابا محمد معروف نبیرهٔ خود نزد حضرت آخون صاحب فرستاده فرمودند که شاه
محمود را بپوشانید ایشان آن ردای مبارک گرفته در خدمت حضرت سرور کائنات علیه الصلوة والسلام
آوردند و بپیش نظر مبارک آن حضرت فقیر را از سر تا پا پوشانیدند - و همه حضرات مبارکباد نمودند الحمد لله
رب العالمین چون فقیر را فاقت آمد سر از مراقبه برداشت و حضرت ایشان نیز سر از مراقبه برداشته در حجره
رفتند از درون دروازه را زنجیر دادند - فقیر عقب ایشان رفته حلقهٔ دروازه زد فرمودند که کیستید فقیر نام
خود بر زبان آورد گفتند که بروید حقیقت معلوم ست چون فقیر شوق بسیار بود - چیزی نادیده و دیدی دولت
بی پایان یافت دست بردار نشد تا آنکه حضرت زنجیر وا کردند و فقیر را درون حجره طلبیدند - فقیر واقعهٔ خود
اظهار نمود فرمودند که مبارکباد شما را که دولتی یافتند بروید و بکس نگوئید بعد ازان فقیر تا مدت درانحالت
بود و گاهی بیهوشی دست میداد و گاهی هوش لیکن در مراقبه در مجلس شریف آن سرور عالم علیه الصلوة والسلام

میرسیدم و مشرف بدیدار پرانوار میشدم و کشف قبور نیز دست داده بود - در هر مقبره متبرکه میرفتم و بالمواجه ایشانرا میدیدم - و حالتی میگذشت که قلم نمی تواند نوشت تا اینکه بدیوانگی کشیدم و مدتی دیوانه ماندم چنان از خود رفته که اصلاً هوش دنیا نداشتم به اکل و شرب هم نمی پرداختم حتی که آشنایان دست بردار شده بودند و توقع افاقت نداشتند تا که غرهٔ ماه رمضان المبارک المعظم شد حضرت ایشان کسی را در خانه فقیر فرستادند و فرمودند که محمود شاه را اینجا بفرستند - که درین ماه پیش ما باشد فقیر قبول نموده و فقیر را در خدمت حضرت ایشان فرستادند و فقیر پیش حضرت ایشان رسید آن شب شب قدر بود - و همه یاران حاضر بودند حضرت ایشان به فقیر فرمودند که بطرف ما خالی بنشینید در آنحالت خاص رو داد و دید که گویا یک حویلی از یک تخت جواهر ساخته مالهای مروارید در ان آویزان کرده اند و در ان حویلی صرف فقیر بود و در دل میگذشت که این حویلی از حویلی های مثل بهشت ست و فقیر را عنایت نمودند درین فکر بود که دو شخص بدشکل و مهیب پیدا شدند و فقیر را گرفته بیافتند و چندان سختی نمودند که دست از جان برداشت دران اثنا حضرت ایشان حاضر شدند و آن دو کس را فرمودند که ازین پسر دست بردار شوید آنها قبول نکردند در تصدیعه افزودند - بعد از ان مجبور شده خود را عوض فقیر در پیش آن دو کس گذاشتند و فقیر را رخصت کنانیدند و گفتند که زود بخانهٔ خود بروید فقیر دوان دوان ازانجا بیرون آمده در شالی زار رسید و دید که حضرت ایشان هم از عقب تشریف شریف می آرند و فقیر را میفرمایند که زود برا هم خلاص شده آمدیم چون فقیر را افاقت رسید و سر از مراقبه برداشت حضرت ایشان هم سر از مراقبه برداشتند فقیر خواست که حقیقت واقعهٔ خود را بعرض رساند جناب ایشان سبقت نموده فرمودند که مبارک باد و هم یاران را فرمودند که محمود شاه را مبارک باد کنانید - غرض از ان شب فقیر آهسته آهسته از دیوانگی بهوش آمده بصحت پیوست بعد از ان احوال خود برنگ غفلت مشاهده میکرد و اصلاً آگهی در خود نمیدید - اینمعنی بجناب حضرت ایشان عرض نمود فرمودند که سه مقام ست معلوم الکیف - و مجهول الکیف - و معدوم الکیف و از هر سه عالی تر مقام معدوم الکیف ست شما را این مقام دست داده است شکر الهی بجا آرند و توجه به نوعی که بوده است هست خاطر جمع دارند بر فقیر ازین قسم چیزها هزاران هزار گذشت ازان دو حرفی بقلم آمد -

(۲۲) درخدمت آخون صاحب مشرف شدن شیخ شرف الدین محمد زنگیر از زیارت سرور عالم صلی الله علیه وسلم

شیخ شرف الدین زنگیر بیان میکند که وقتیکه حضرت آخونصاحب در حویلی محله گوجواره سکونت میداشتند بتاریخ دوازدهم ربیع الاول که عرس مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میشد اراده کردم که در خدمت حضرت بروم و نیز شیخ محمد بابد کاوسی بهمین خیال در خدمت حاضر شدند بعد از نماز عشا که از مسجد آمدند حضرت آخون صاحب فرمودند که با پیرم ما را طاقت نشستن نیست شما با خواهند بنشینند و بشغل باطنی مشغول باشند

ایشان دراز کشیدند پایان قریب پاهای ایشان نشستیم و یک پای مبارک عابد کاوسی بر زانوی خود گرفتند و پای دیگر ایشان فقیر بر زانوی خود گرفت و پاهای ایشان میمالیدیم و بشغل خود مشغول دل بودیم تا آنکه نصف شب گذشت محمد عابد کاوسی بفقیر گفت که شما درخواست نسبت فیض این شب از حضرت کنند من گفتم که شما بگوئید ایشان تکرار کردند و گفتند که بر شما مهربان ترند شما بگوئید درهمین مکالمه بودیم بفحوای دلش بیدار چشمش در سکر خواب فرمودند که چه مکالمه دارید از شغل غفلت نه کنید باز بخواب رفتند بعد یک گهڑی باز همین مذکور باهم شد باز فرمودند که چه مکالمه دارید دو روز در حجرهٔ مکان گوجواره مشغول شغل باطنی باشید فقیر گفت آرزوی فیض ست فرمودند که از شب چه قدر گذشته باشد گفتم که نصف شبی گذشته باشد فرمودند که بروید تجدید وضو بکنید و بمواجهه نشینید فقیر سراسیمه برخاسته تجدید وضو نموده نماز تهجد ادا کرده متوجه بمواجهه نشسته که درین اثنا معاینه نمود که پهلوی راست حجره از طرف قبله شق شده جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بالباس فاخره تشریف می آرند وزیاده از نصف حجره برابر فقیر رسیدند بلا حظهٔ این واقعه هیبت و دهشت بر فقیر مستولی شد و بیهوش گردید ـ

۴۳ ذکر واقعه که ازان از اهل خدمت باطنی بودن حضرت آخوند صاحب پیدا است

محمد شاه صاحب که همشیره زادهٔ حاجی عبد السلام صاحب قدس سره که همعصر حضرت آخون صاحب قدس سره بودند ـ فرمودند که عبد الستار میر پدر رضاعی من بودند ـ از حضرت آخون صاحب عقیدت میداشتند و در خدمت حضرت ممدوح شب و روز حاضر میماندند و شب و روز خدمت گذاری میکردند روزی من نزد عبد الستار میر رفتم و بدین وجه از زیارت حضرت آخون صاحب هم مشرف شدم ـ درین اثنا دیدم که صاحبی رسیدند و آخون صاحب ایشان را به نیم قامت تعظیم دادند و ایشان پیش روی آخون صاحب نشستند و باهم آهسته آهسته گفتگو کردند ـ بعد چند گهڑی چون مرخص میشدند اوشان و آخون صاحب گریه نمودند ـ و بوقت رخصت هم آخون صاحب به نیم قیام تعظیم کردند من بمشاهدهٔ این احوال متعجب شدم و پرسیدم که این چه واقعه بود فرمودند که این عزیز از اهل خدمت بودند الحال ازین عالم میروند برای وداع و رخصت آمده بودند ـ ازین وجه تعظیم و تکریم اوشان کردم ـ ازان روز معلوم شد که حضرت آخوند صاحب قدس سره هم از اهل خدمت بودند ـ اهل خدمت پیش اهل خدمت برای وداع و رخصت آمده بود ـ

۴۴ بر مقام بعید از کشمیر از بلای برف مهلک برآوردن آخوند صاحب چند کس را به تصرف باطنی

عبد الصبور صاحب مرید حضرت بیان کردند که سالی در ایام زمستان از جمون بکشمیر می آمدیم و چند کس دیگر همراه بودند ـ و خواجه عبد الوهاب هم همراه بودند ـ چون بمنزل پانچال رسیدیم معلوم شد که برف و باد بسیار ست و از خوف برف مهلک کسی قصد عبور نمیکرد و همه پس پا بودند ـ اتفاقاً من پیش قدمی نمودم ـ همینکه بر سر کوه

رسیدیم باد بشدت بر خاست برف مهلک باریدن گرفت راه عبور مسدود و شد تاریکی در چشمهای ما یان افتاد و یقین شد که از هلاکت نجات نیست درهمان حالت یاس پیر و مرشد خود آخوند صاحب را بخاطر آوردم و مدد ایشان خواستم دران اثنا دیدم که ایشان تشریف آوردند و چند گام پیش من رفتن گرفتند عقب ایشان من رفتن آغاز نهادم و عقب من خواجه عبدالوهاب و مسافران دیگر میرفتند و بر ما یان هیچ اثر برف و باد نمیشد تا آنکه به نشیب و پستی کوه رسیدیم - و از تاریکی خلاص یافتیم و راه نمودار شد و حضرت از نظر غایب شدند - و ما یان از آفت عظیم نجات یافتیم -

(۲۵) واقعهٔ سلام گفته فرستادن حضرت عمرؓ وحضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم به آخوند صاحب وایشان را برادر خود خواندن

بابا محمد سعید رحمة الله علیه بیان میکنند که در اربعین نشسته بودم شبی در واقعه دیدم که مکان کلان بهفت طبقه است - بر طبقهٔ بالا جناب سرور کائنات تشریف فرما اند و دو بزرگ طرف راست و دو بزرگ طرف چپ نشسته اند - بزرگی که طرف راست بودند بمن گفتند که ملا عبدالسلام را سلام من بگوئید چونکه من آنوقت ملا عبدالسلام را نمی شناختم لهذا مرتبهٔ دوم فرمودند که ملا عبدالسلام که بمحله گوجواره می مانند و وکیل بادشاه اند او شان برادر من اند شما سلام من برسانند - بزرگ دوم که بطرف راست بودند فرمودند که ملا عبدالسلام که در محله گوجواره می مانند برادر من اند شما سلام من برسانند - مگر با وجود این تاکیدات تا مدتی اتفاق رفتن بخدمت جناب آخوند صاحب نشد من بعد رفته همه حال واقعه بیان کردم گفتند که آنحضرت که بشما اولا ارشاد فرمودند حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه بودند و آنحضرت که بار دیگر ارشاد فرمودند حضرت ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه بودند -

(۲۶) مشرف شدن شخصے بزیارت حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم بتوجه آخوند صاحب

درویشی معمر از فرزندان سید حاجی مراد بیان کرد که من بعد جستجوی بسیار از حضرت آخوند صاحب بیعت کردم - بعد پانزده سال درخواست دیدار جمال مبارک سرور کائنات نمودم - حضرت ممدوح مرا تعلیم حصول این سعادت فرمودند - چون متوجه شدم یک مرتبه سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد بمجرد مشاهده این امر بزرگ بے اختیار شده از زبان من بر آمد که حضرت سلامت سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد فرمودند که هرگاه سر مبارک آنحضرت ظاهر شده بود جسم مبارک هم ظاهر می شد - اضطراب چه بود -

(۲۷) واقعهٔ ضیافت آخوند صاحب به بارگاه حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم

شاه عبدالسلام صاحب رحمه الله که صاحب باطن بودند از پیر و مرشد خود شیخ شرف الدین محمد ننگیر بیان کردند که

شب در واقعه یک باغ دیدم که هر چهار طرف آن جویها بودند دیدم شخصی از طرف خانه رسید پرسیدم که این
باغ کیست گفت این باغ پیغمبر خداست گفتم ایشان کجا هستند گفت در همین حویلی وهمین جا ضیافت
ملا عبد السلام کرده اند گفتم آخون صاحب کجا هستند گفت ایشان هم درهمین جا هستند گفتم پیر من
شرف صاحب کجا هستند گفت اوشان هم همین جا اند فرمود تو هم همین جا برو گفتم چگونه بروم که مرا اذن
واجازت نیست مبادا ناراض شوند باز گفتم که شمارا چه قرب ست فرمودند که من سلمان فارسی ام در
مهمانان نام ترا هم نوشته ام چنانچه خود فهرست برآوردند ونمودند وگفتند که این اسم تو هم درج ست
پس همراه ایشان درخانه رفتم دیدم که جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم تشریف فرما هستند وهر چهار
طرف صحابه گرداگرد نشسته اند سلام عرض کردم جواب دادند بعد ازان بطرف حضرت آخون صاحب وشما هم
سلام کردم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند بنشین بموجب ارشاد بجائی در پهلوی شما نشستم شما گفتند
که کجا بودی گفتم درین باغ در آمده بودم ـ حضرت سلمان فارسی مرا درینجا آوردند گفتند خوب شد گفتم حضرت
صدیق اکبر کیستند مرا نمائید حضرت آخون صاحب وشما باشاره نمودند پیش جناب ممدوح رفتم ـ بعد مصافحه
باز آمده بجای خود نشستم درین اثنا خوانها آوردند ونزد هر کسی خوانی بردند ـ در هر خوان پنج پنج پیالهٔ
کلان بودند در هر پیاله شربت بود وهر یک پیاله بهم پنج رنگ بود ـ همه شربت خوردند من نیز خوردم
بعد ازان خوانها برداشته سفره چیدند ـ بعد ازان بعد فراغ طعام برخاستم ورخصت گرفتم ـ حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم از آخون صاحب بنسبت فقیر چیزی فرمودند وآخون صاحب آن امر از شما ظاهر نمودند
شما بمن گفتند ـ بعد هوش آن امر فراموش نمودم ـ شیخ شرف الدین گفتند شمارا مبارک ست شما را تسلی دادند ـ

(۲۸) واقعهٔ لکھر؟ حضرت آخون صاحب در طی مسافت

محمد سنی عرف ملک که فرزند آتون دختران حضرت آخون صاحب بود بیان کرد که بارش بسیار شد راه آمد ورفت دیهات بند شد مردمان برای دیدن
سیلاب میرفتند حضرت بمن فرمودند که برخیز هم برای دیدن سیلاب میرویم هر گاه که به پل اشرف کدل
رسیدم راه از طغیانی آب مسدود بود ـ حضرت بطرف من نگاه کرده فرمودند که چشمان خود را
بند ـ بند کردم باز فرمودند که چشم واکن چون واکردم حضرت وخود را در زمین پائین باغ بهشت یافتم
از مشاهدهٔ این حال بر اندام من رعشه افتاد ـ چونکه از هر طرف سیلاب عظیم بود ـ وصداهای مهیب
مسموع میشدند نمیدانم واقعی آن صداهای چه بود ـ مگر خیال میکنم ـ که آن صداهای افتادن مکانها بود
بر من سخت آثار خوف پیدا شدند ـ حضرت فرمودند که مترس به طرف قبله متوجه بنشین وبه شغل باطنی خود
مشغول باش در یک گهڑی بدین نمط آنجا نشستم باز فرمودند که اگر میخواهی که از نیجا برویم باز چشمان

خود بپوشم بموجب امر ایشان چشمان خود بند کردم باز فرمودند که وا کن چون وا کردم براه مرور موضع کندر پور که طرف عیدگاه است خود را یافتم ایشان هیچ پیش فقیر طرف عیدگاه میرفتند چون نظر بر عیدگاه افتاد و آن هم پر از آب بود چون متصل درختان چنار رسیدیم دیدم که بالای درختی از چنار شخصی نشسته که بدست خود اشاره مینماید که از همان طرفی که آمدید - واپس بروید راه مسدود است - از مشاهدهٔ این واقعه حضرت فرمودند - که چشمان را بپوشید چشمان را پوشیدیم باز فرمودند که وا کن چون وا کردم - دیدم که بسبر راه محله مزدوره که این طرف عیدگاه است رسیدیم - از آنجا آهسته آهسته همراه حضرت بخانه آمدم -

(۲۹)

بعد وفات حضرت آخون صاحب دیدن محمد رجب حضرت را بحالت حیات و گفتگو از ایشان

شیخ شرف الدین محمد زرگیری نگارند که محمد رجب که از مخلصان خالص العقیده حضرت آخون صاحب است و از مدتی حواله فقیر کرده بودند پیش از چندین سال آمد و رفت میکرد بعد ارتحال حضرت هم باز رجوع بفاهی کرده و گفت که بخاطرم گذشته بود که بآستانهٔ حضرت مخدوم بروم شب در واقعه دیدم که گویا بیرون مقبرهٔ حضرت خود که راه مرور آستانهٔ حضرت مخدوم است رسیده ام شما هم از همان راه از آستانه مراجعت کردید گفتم کجا بودید گفتند در آستانه بودم شما هم بروید بعد از آن حضرت آخون صاحب را هم دیدم فرمودند که ما در آستانهٔ حضرت مخدوم بودیم شما هم بروید که شما را هم می طلبند و خود درون مقبرهٔ خود رفتند بهمان اثنا بیدار شدم قصد کرده بودم که بروز جمعه بر آستانهٔ حضرت آخون صاحب برای فاتحه بروم اتفاق نشد امروز یوم دوشنبه است علی الصباح بر آستانهٔ حضرت رفتم بیرون حجره بدستور استاده شروع بفاتحه نمودم - گوشم آواز آمد که از راه درون بیا از راه درون رفتم چون اندرون در آمدم از حجره در رفتم و دیدم که سرا پرده ایست چون پرده برداشتم حضرت آخون صاحب را نشسته دیدم سلام کردم - جواب دادند - و بعد از آن اشارت و بشارت بنسبت رفتن پیش محمد ابراهیم پدر من نمودند و فرمودند که در آنجا رفتن خوب است و نیز ارشاد شد که هرچه از جناب حضرت مخدوم می طلبی ما شما را بجاست حضرت مخدوم ایم لیکن چونکه ما ازین عالم رحلت نمودیم لهذا الحال از یاران ما شما - آن خواهید یافت مشار الیه که والد صادق ست تسلیم کرده و تعمیل نموده -

(۳۰)

به تصرف حضرت آخون صاحب مریکه گرفتن می شد از آن بر آمد

عبد الله صاحب بیان میکردند که روزی حضرت آخون صاحب نشسته بودند حجام اصلاح موی سر ایشان میکرد که یکایک بر ایشان

حالت دیگر طاری شد و فرمودند که بگزارید و برخاسته در حجره رفتند و در حجره بستند و تا ساعتی درون حجره نشستند بعد ازان در وا کرده بر آمدند و دیدم که بسیار پر عرق بودند۔ در پشت ایشان دو جا زخم بود که ازان خون جاری بود۔ بعد معالجه آن با صلاح تمام کنانیدند۔ همه ها ازین واقعه سخت متحیر شدند۔ لیکن جرأت هیچ کس نشد که از حضرت ماجرای آن بپرسد۔ من این واقعه را بالقید تاریخ و روز و وقت قلمبند کردم۔ تا که اگر گاهی موقعه شود از کیفیت این واقعه اطلاع شود۔ بعد چندی اندرون یکسال شخصی از سوداگران حاضر شد۔ و اقدام حضرت بوسید و چند کیسه ها پر از زر نذر گزرانید۔ و عرض کرد بتوجه حضرت معه مال از هلاکت نجات یافتم حسب وعده این نذر حاضر ست حضرت قبول فرمودند۔ بعد ازان چندی نشسته ماند و مختلف گفتگو کرده اجازت خواست و رفت۔ روزی ازو مرا اتفاق ملاقات افتاد و من ازو پرسیدم که این چه واقعه بود که شما میگفتید که بتوجه حضرت از هلاکت نجات یافتم و حسب وعده نذر حاضر ست او گفت که من از راه بحر قلزم در مرکب با اموال تجارتی بغرض تجارت به ممالک مختلفه رفته بودم چون این اموال در ممالک مختلفه فروخت نموده مختلف اموال آن ممالک بوقت واپسی می آوردم در راه مرکب من در بحر قلزم بوجه طوفان در میان دو سر کوهی افتاد و قریب بود که از تلاطم امواج پاره پاره شود و ما همه با اموال غرق شویم۔ چونکه من مرید حضرت بودم دل خود سوی حضرت متوجه کردم۔ و عرض نمودم که این وقت توجه حضرت ست توجه مرا ازین مهلکه به نجات رسانند و اگر ازین بلا معه مال سلامت برسم۔ چندان که مال دارم عشر آن نذر خواهم گذرانید۔ لمحهٔ چند برین نه گذشته بود۔ که کسی از پائین مرکب را برداشته از درمیان هر دو سر کوه برآورده در آب روان کرد۔ و از تلاطم امواج آینده گزندی بمرکب و راکبان نه رسید۔ تا آنکه بکناره رسیدیم۔ و سفر بحری باختتام رسید پس حسب وعده زر عشر قیمت مال حاضر نموده نذر گذرانیدم۔ چون تاریخ و روز و وقت این واقعه دریافت کردم او گفت که در یادداشت خود نوشته ام شما را خواهم نمود۔ بعد ازان روزی در بیاض خود یادداشتی که نوشته بود به من نمود من نوشته گذاشتم چون بتاریخ و روز و وقت آن واقعه مقابله نمودم۔ که حضرت در حجره بسته نشسته بودند۔ و چون از حجره بر آمده بودند بر پشت دو زخم داشتند یکی بر آمد و متحقق شد که آن روز حضرت بدین ضرورت در بسته نشسته بودند و در بر آوردن مرکب زخم خورده بودند۔

(۱۴۷)

واقعۂ فریاد درخت نزد آخوند صاحب و تنبیه باغبان

شاه محمد حلیم درویش بیان کردند۔ حضرت آخون صاحب روزی یکی را از فقرای خود نزد باغبان خود فرستاده او را طلبیده فرمودند که شاخ درخت گیلاس که فلان متصل درخت بادام بود۔ چرا بی وجه شکستی و از خدا نترسیدی او انکار کرد و قسمها خورده فرمودند که درخت

پیش ما نالش کرده است و شخصی را فرستادند که اصل حال دریافت کند چون آن شخص رفته تحقیق کرد ثابت شد که فی الواقع با نجبان شاخ آن درخت شکسته بود۔

(۳۳) واقعه متعلقه علم آخون صاحب بر خطورات خواطر

بابا محمد صدیق ... بابا محمد رفیع همدانی بیان کردند که همی در پیش داشتم برای طلب دعا بخدمت آخونصاحب رفتم تا دیر نشستم غلبه گرسنگی شد خواستم که بخانه واپس روم بمجرد خطور این خطره فرمودند - که طعام موجود است اما هر دست گفتم که مرا بخانه رفتن ضرورست و از حضرت رخصت شده بخانه رسیدم چون با دیگر رفتم نیز گرسنه شدم فرمودند که نان خانگی و پاره شکر بطریق فتوح رسیده است موجود است و پیش من آوردند و تاکید خورانیدند - و پاره خود هم تناول فرمودند - و هنگام مرض اخیر آخون صاحب بجواب گفتم که از مدتی برای زیارت آخون صاحب نرفته ام - رفتن ضرورست در همان خواب دیدم که عزیزی گفت که چنید وقت بیمارست و ازین عالم خواهد رفت برو و از زیارت ایشان مشرف شو برخاستم و بزیارت ایشان شرف حاصل نمودم و باز گاهی ترک زیارت نکردم۔

(۳۴) واقعه متعلقه کشف حضرت آخونصاحب

شیخ رحمت الله بیان کردند که روزی برای قلم و روشنائی ببازار رفتم و از انجا بزیارت جناب آخونصاحب آمدم و دیدم که دو فقیر سایل که بشرارت معروف بودند نسبت جناب چیزی ناشایستگی گفتند چون چیزی حاضر نبود سایلان به بدزبانی پیش آمدند در خاطرم آمد که این فلوس که برای قلم و روشنائی است بدهم الا بدون اجازت مبادرت کردن نتوانستم ناگاه بمن خطاب فرمودند که در جیب شما یک پیسه که برای قلم و مداد است بدهید تفکر چیست آنها که دست بردار خواهند شد بی آرام خواهند کرد زود دادم و روزیکه برای بیعت رفته بودم - هرچه برای نذر برده بودم مخفی زیر مصلا نهاده بودم جناب را از مکاشفه معلوم شد به اکبرشاه صاحب نبیره خود فرمودند که از زیر مصلا زر نذر بردارید شیخ مذکور بیان کردند که در زیر مصلے نایب جاگیر بجهة طلب شدت نمود و در دل فقیر گذشت که ایشان را باین همه علاوه حال تعرض این چنین ابی اوبان چیست - سر از استغراق برداشته باین فقیر خطاب کردند که پیش من بیا - تو نمیدانی جناب رفتم فرمودند که ترا بامور ما چه کار در کارهای ما از آینده دخل نداده باشند۔

(۳۵) واقعه متعلقه قوت باطنی آخونصاحب

شرف الدین محرر نگهبر بیان کردند که در ایام اعتکاف پیر چیراف را از اهل محله بخواهش دیرای تلقین اسلام بخدمت حضرت آخون صاحب آوردند - حضرت او را مشرف باسلام کرده نامش شیخ رسول داشته در حلقه نشانیده توجه دادند مُغاً قالب و ملکه قلب تمامی اشخاص که موجود بودند بیاد می شد۔

(۳۵) واقعه متعلقه تصرف حضرت آخون صاحب در اعانت مریدان از قوت باطنی

بی بی سوده علیها الرحمه بنت عزیزی کرانه

مریدان حضرت آخون صاحب بود بیان کرد که دختری از آشنایان من بیمار شده قریب بمرگ رسیده بود - برای
عیادت او رفتم - والدین او مرا مرید حضرت آخون صاحب دانسته تعظیم کردند و بخانه خود داشتند - چون بوقت
شب دران مکان خواب کردم - خوابهای مهیب دیدم تصرف بلای بیمار مرا تنگ کرد - درهمان اثنا آخون صاحب
را مشاهده کردم - که میفرمایند چه میکنی گفتم حیران ام که تصرف بلای بیمار مرا تنگ آورده است فرمودند
خیر است غم مخور سورهٔ اخلاص بخوان - سورهٔ اخلاص خواندم - مرتبهٔ دوم باز همان طور دیدم مرتبهٔ سوم
بصورت و بشکل طفل خرد سال نمود گرفتمش هر دو دست بحلق وی زدم - و او را کشتم بعظمت سورهٔ اخلاص
و بمدد حضرت آخون صاحب ازان مهلکه نجات یافتم - و بیمار را نیز همان وقت صحت شد -

و نیز بیان کرد که دختر دیگر را شدید بیمار شده و من برای عیادت او رفتم او در و پدرش مرا نگذاشتند در انجا مانده
بخواب رفتم دیدم که چهار افعی متوجه بیمار اند جرأت دفعیهٔ احدی نداشتم - حیران بودم که حضرت آخون صاحب تشریف
آوردند و فرمودند که سوده چه میکنی گفتم حیرانم که با این بیمار افعی متوجه اند و میخواهند که بکشند فرمودند که اسم اعظم
بخوان و برو - و آنها را بکش - بفرمودهٔ ایشان همت پیدا شد و باسم اعظم مشغول شدم و رفتم و کشتم - از مشاهدهٔ
این حال افعی سومین راه سوراخی گرفت - و افعی چهارم راه بیرون گرفته گریخت - ببرکت اسم اعظم و بمدد حضرت
آخون صاحب من از شر آنها و بیمار از بیماری نجات یافت افعی چهارم که گریخته بود بخانه ام رفته بهر زنی که در خانهٔ
من بود و بر دخترم متصرف شد هر دو بیهوش شدند - درویشی در همسایه بود او دریافته بخانه ام رسیده بود
و بوظیفه مشغول شد که تصرف آن رفت و هر دو بهوش آمدند - و نیز بی بی سوده علیها الرحمه بیان کرد که بدیهٔ خود
دوکان بقالی میکردم - مردان دیهه از دست مقدم ظالم بجان آمده بودند بمن گفتند که شما مقدمی دیهه
قبول کرده ازین ظلم مایان را خلاصی دهید حسب مشوره با بچه ها و اولیا قبول کردم و زمینی گرفته کشت و کار
نمودم - بعد چندی بیمار شده تا بمرگ رسیدم - دو روز نفس را هم نماند و جسم همه سرد شد و مردان مرا مرده
پنداشتند بعد ازان دیدم که از آسمان نردبانی فرود آمد - و حضرت آخون صاحب ازان فرود آمدند
چند پایه باقی بود که عصا بطرز خطیب بدست گرفته بطرف من فرمودند که سوده بی بی خیر داری گفتم آزار دارم
گفتند که خیر است مقام تشویش نیست برخیز و خود بهر طور که فرود آمده بودند باز بهمان نردبان بآسمان رفتند و
من از بیخودی هوشیار شدم خود را چاق و تندرست یافتم -

داستان متعلقه اثر توجه باطنی آخون صاحب

بابا محمد صالح بیان کرد که بخانه ام دختری تولد شد
حضرت آخون صاحب تشریف آورده انگشت شهادت بر قلبش نهاده توجه دادند
ازانوقت تا حال که بعمر پنجده سالگی رسیده است قلبش باسم ذات بدستور آب دریا جاری است الحال

آن دختر در نکاح محمد شاه است او هم همین نقل کرد که تلبش بهمان نمط جاریست ـ

(۳۷) واقعات متعلقه کشف حضرت آخون صاحب شیخ محمد عابد کاوسی که خلیفهٔ اول حضرت آخون صاحب بودند میفرمایند که محمد جعفر دو مرتبه از من گفت که به پشاور برای دریافت صحبت مرزا جمیل بیگ خواهم رفت شما نیز رفاقت کنید انکار کردم ـ روز دیگر که بخدمت حضرت آخون صاحب رسیدم جناب محمد جعفر را مخاطب ساخته فرمودند که اگر به پشاور میروند سیر خواهد شد و صحبت مرزا جمیل بیگ هم بسیار خوب است و نیز بیان فرمود کرده معنی شعر مولانا روم ـ

اين سخن کے باور مردم شود	علم حق در علم صوفی گم شود

گفتگوئی داشتیم روز دویم در دل خطره گذشت که معنی این بیت از حضرت استفسار کنم در اثنا آنکه فقیر را فکر این خطره بے آرام ساخت روی مبارک بجانب عاصی کرده فرمودند که یک را معنی بیت با ید گفت دیگرے را چنین و چنان فقیر را ازین مکاشفه اندیشه شد ـ خطره از دل دور کرده متوجه مراقبه شدم

(۳۸) واقعه تصرف حضرت آخون صاحب بنسبت سلاطین خواجه معز الله کاوسی بیان کردند که حضرت فقیر را نائب جاگیر قاضی القضات جناب خواجه علاء الدین خان صاحب که برادر اکبر حضرت بودند به سه صد روپیه تنخواه مقرر نموده بهمراهی فقیر خانه نواب ابو البرکات خان تشریف بردند و درخواستی در باب معافی مبلغ مذکور خود نوشته نواب در خلوت بود اطلاع کردم حضرت را طلبید بعد از ملاقات درخواست بدست نواب صاحب دادند بعد مطالعه نواب گفت که حضرت اول علاج مرض من فرمایند و بعد ازان کار حضرت خواهم کرد ـ از چند روز دست راست من بیکار شده و بالکل از حس و حرکت رفته است حتی که برابر سر برای جواب سلام هم نمی جنبد ـ حضرت دست خود را بالای دست نواب صاحب گذاشته سر بمراقبه انداخته متوجه بر داشتن مرض ایشان شدند ـ قریب یک گھڑی گذشته بود که بعد آن همین که بازوی خود از بازوی نواب صاحب جدا کردند نواب سه بار سلام بهمان دست از زمین برداشته بجناب ایشان نمود و به همین ساعت به تحصیلدار که در علاقه او شان جاگیر بود طلبانیده خود عرضی ایشان حواله فرمود که مبلغ سه صد روپیه معاف باید کرد هر چند مشار الیه عرض کرد که عاملی خواهد شنید و درخواست خواهد کرد که ما را معاف کنند نواب صاحب فرمودند که نمی بینی ایشان اینوقت مرا زنده کردند دست بیکار شده را حال خود آوردند رضای ایشان باید کرد ـ

(۳۹) پیشین گوئی حضرت آخون صاحب عثمان صاحب بیان کردند که میر محمد معتصم با هیچکس از فقرا اعتقاد نسبت شخصی و ظهور آن حسب فرموده نداشتند مگر از باپ و هم کس یک آخون صاحب و نیز هم صاحب

عبدالسلام صاحب در نسبت آخون صاحب گفتند که مرا افلاس بسیار بود تقاضای چند هزار درم جاگیر بر من بود از حضرت آخون صاحب احوال خود عرض کردم ارشاد فرمودند تا زود واسطه دنیا از عقبی بیشتر خواندند بعد از هر نماز سه صد و سه مرتبه خواه پانصد مرتبه اسم یا مغنی یا باسط بخوانند وظیفه خوانده باشند هیچگاه این وظیفه را از دست ندهند میر صاحب چنین کردند بعد چند سال بعهده پیشکاری نایب شدند و مشهور شدند و دولت عقبی هم یافتند۔

(۱۴۹) شفای بیمار به تصرف حضرت آخون صاحب

عثمان شاه صاحب بیان کردند که میر فقیر الله فرزند میر محمد متقی صاحب بیمار شده و قریب به مرگ گردید پس میر صاحب هزار روپیه نذر خدا قبول کردند و برای تعویذ بخدمت آخون صاحب مرا فرستادند بخدمت حضرت رسیده درخواست تعویذ کردم فرمودند که میر صاحب بگویید که آنچه نذر قبول کرده اند برسد وی او را سبب از تعویذ این است میر صاحب فوراً نذر ادا کردند فرزند فوراً صحت یافت۔

(۱۵۰) واقعه متعلقه کشف حضرت آخون صاحب

خواجه محمد زمان عرف ملا بیگ مرید حضرت سهروردیه بودند بیان کردند که میلان طرف نقشبندیه نداشتند در آن وقت خواجه محمد آفتاب صاحب در اهل نقشبندیه مشهور بودند مگر مرا در شان ایشان اعتقاد نبود شنیدم محمد اسلم تعریف و توصیف حضرت آخون صاحب پیر و مرشد کردند بنا بر آن دل من هم بطرف ایشان رغبت کرد در همان ایام شبی در واقعه دیدم که حضرت شاه نقشبند بصورت شاه جمال قلندر که زنده بودند در دیوانخانه تشریف فرما بودند هم مریدان حضرت و من هم مودب نشسته ام از من فرمودند که شما نزد خواجه محمد آفتاب خواهید رفت من بهمراهی ایشان رفتم درین اثنا بیدار شدم و از بی اعتقادی خود از خواجه محمد آفتاب صاحب استغفار نمودم و بخدمت حضرت آخون صاحب رفتم از محمد اسلم عموی صدر عالم و نام چه رسیده طرف یاران خود متوجه شده تمامی واقعات خواب بعینه از ایشان فرمودند و بعد تلقین فرموده بحلقه خود آوردند۔

(۱۵۱) واقعه متعلقه کشف حضرت آخون صاحب

خواجه محمد ابراهیم بیان کردند که از مدت دراز آرزومند ملاقات آخون صاحب بودم روزی معرفت شیخ احسن الله ملازمت حاصل شد اهل مجلس استدعای دعا نمودند جناب دست بر داشته دعا فرمودند بدل من خطره گذشت که اگر برای من هم دعای خیر کنند خدای تعالی بتوسل ایشان فضلی کند بمجرد این خطره طرف فقیر متوجه شده خود بخود در حق من دعا فرمودند۔

(۱۵۲) واقعه متعلقه کشف حضرت نسبت نیازمان عبدالله خان شاه کاسه بکشمیر

خواجه محمد اکرم بیان کردند که مرتبه بودم خبر رسیدن عبدالله خان شاه کاسه بکشمیر شنیده و مع خواجه صفا بخدمت حضرت رفتند

بخدمت حضرت آخون صاحب رسیدم و ارادهٔ فرار خود مع وابستگان ظاهر نمودم و مشوره طلب کردم ارشاد فرمودند که آنچه من خواهم گفت بفهم شما نخواهد آمد هرگاه که بسیار پرسیدم فرمودند که آنچه در خرچ کشتی وغیره کردن میخواهید نذر خدای تعالی کنید خاری در پای شما نخواهد خلید عبدالله خان این مرتبه نخواهد رسید من بخیال نیاوردم و مع قبایل کشتی کرده فرار شدم بعد انتظار بسیار که خدمتگزار حضرت بود حضرت از قریب نصف شب فرمودند که رسیدن شاه کاسی از شهر موقوف شد این مرتبه نخواهد رسید فرمودند که این سر از کسی نباید گفت چنانچه شاه کاسی در ظفرآباد رسیده بسبب مقابله خواجه ابوالحسن خان شکست خورده از آن سو که آمده بود گریخت ...

(۴۴) بتوجه حضرت آخونصاحب از زیارت شیخ حضرت مخدوم مشرف شدن

عادل شاه بیان کردند که مرا سختی پیش آمده بود در آستانهٔ حضرت حسن مخدوم رفته ختم میخواندم روزی اتفاق ملازمت حضرت آخون صاحب شد حال خواندن ختم دریافته فرمودند که زیارت حضرت مخدوم صاحب شد یا نه گفتم نه فرمودند که امروز ختم بخوانند و خاموش نشسته باشند زیارت خواهد شد آنچنان کردم بتوجه جناب آخونصاحب زیارت حضرت مخدوم صاحب شد۔

(۴۵) واقعه متعلقه تاثیر توجه حضرت آخونصاحب

شیخ شرف الدین محمد زرگر بیان میکنند که روزی محمد رفیع سوداگر از کاشغر با چند اشخاص دیگر بخدمت حضرت آخون صاحب حاضر شده بود منجمله همراهیانش یک مغل بخاری بود که توجه حضرت آخون صاحب در و اثر کرد بوقت شب باز رسید چون دروازهٔ مسجد مسدود بود در شب تاریک بیرون نشسته ماند و بخیال بی ادبی دروازه وا نکنانید چونکه آن شب بست و هفتم رمضان بود حضرت مع تمامی یاران درین شب بیدار بودند ناگاه دروازهٔ مسجد وا شد مغل اندرون مسجد آمد حضرت فرمودند که شما این وقت در شب تاریک چه طور آمدید حال ارادت خود بیان نمود و حال دل خود اظهار نموده مرید حضرت شد بعد از آن محمد رفیع با جمیع یاران از شرف بیعت حضرت مشرف شدند۔

(۴۶) واقعه زنده شدن مرغ مرده بتوجه حضرت آخون صاحب

اکبر شاه صاحب نبیرهٔ حضرت آخون صاحب بیان کردند که از زبان خواجه خیرالله صاحب عرف نیچ که خویش صاحبزادی خرد حضرت آخونصاحب بودند شنیدم که میگفتند اهلیهٔ فقیر خرد سال بود و مرغان خانگی بسیار داشت روزی گربه مرغی را چنان پنجه زد که رود های او از شکم بیرون آمدند اهلیهٔ من گریستن آغاز کرد هرچند دلاسا میدادند تسلی نمیشد و مرغ بیجان گردید درین اثنا حضرت آخون صاحب از بیرون آمدند چون اضطراب

اولیا ہیئت دیدند فرمودند کہ مرغ پیش من بیارند۔ آوردند در ہر دو دست خود گرفتہ متوجہ او شدند بعد ساعتی بر زمین گذاشتند رہا کردند چنان صحیح وسالم شد کہ رفتن آغاز کرد۔ اثرے ازان زخمی بر وجود وی باقی نماند۔

واقعہ (۴۷) سلامتی حاملہ از مہلکہ حبس ولادت بتوجہ حضرت

اکبر شاہ صاحب نبیرۂ حضرت آخون صاحب زبانی والدۂ خود یعنی صاحبزادے حضرت آخون صاحب بیان میکنند کہ بزمانہ ولادت صبیہ بوجہ حبس ولادت برائے تعویذ مرضعہ خود را بخدمت حضرت فرستادم۔ ارشاد فرمودند کہ حاجت تعویذ نیست مطلب حاصل شد۔ فی الحقیقت من ازان مہلکہ پیشتر از رسیدنش مخلصی یافتہ بودم۔

مطلع شدن (۴۸) حضرت آخون صاحب بر خطرہ خواجہ عبد الرسول وجواب گفتن آن۔

خواجہ رسول عرف انگسر بیان کردند کہ روزے بخدمت آخون صاحب نشستہ بودم کہ خطی بفرزندان خود نوشتہ برای لفافہ بفقیر دادند چون خواندم نوشتہ بودند کہ درزش این طریقہ انیقہ بسیار باید کرد وبہ بادشاہان وبادشاہزادگان وامرا وامرازادگان باید رسانید ازین معنی در دل فقیر خطرہ پیدا شد کہ ارادۂ حضرت آخون صاحب اینست کہ بادشاہان وبادشاہزادگان را داخل مریدان نمایند لفافہ خط تیار کردہ پیش حضرت نہادم۔ حضرت بطرف دیگر شخص متوجہ شدہ جواب خطرہ ام این دادند کہ متقدمین از صحبت بادشاہان وامرا اجتناب میکردند وصحبت ایشان سم قاتل میدانستند مگر متاخرین این را جایز دانستہ اند بدین نظر کہ ہرچند پادشاہان بصحبت درویشان درویش نمی شوند الا از برکت صحبت ایشان از ظلم باز میمانند وطرف انصاف متوجہ میشوند۔

پیشین گوئی (۴۹) حضرت آخون صاحب در رہائی محبوس بتوجہ حضرت

شیخ نور اللہ کشمیری کہ مرید حضرت آخون صاحب بود بیان کرد کہ در عہد حکومت نواب افراسیاب بیگ خان پسر علی رضا بیگ ظالم الظلم بود و وی مسمی ہدایت اللہ خالوی مرا بہ تہمت ناحقہ در حبس کردہ بانواع عذاب معذب ساختہ آخر ہزار روپیہ جرمانہ گرفتہ از قید رہا کرد خواستم کہ بعیادت وی بروم وہمین نیست از مسکن خود روانہ شدم در راہ شوق زیارت خواجہ دامنگیر حال شد اولاً بخدمت خواجہ رفتم بعد دو ساعت رخصت گرفتم رخصت عنایت نکردند وفرمودند کہ جائیکہ قصد رفتن دارید در آنجا رفتن صلاح وقت نیست بخانہ خود بروید آہی وبلی گفتہ روانہ شدم وبخانہ ہدایت اللہ رسیدم بمجرد رسیدن کوتوال شہر در رسید وبار دیگر ہدایت اللہ

را باستغاثش محبوس کرده ببرد — ومرا هم یکی از متعلقانش تصور یده مقید ساخت چون به محبس رسیدیم بنافهمیدگی خود نفرینها کردم و پناه بحضرت خواجه بردم — بعد چند ساعت دیدم که محافظان محبس از حفاظت من غافل اند فرصت وقت غنیمت انگاشته از انجا برآمدم — واحدی پرسان حال من نشد و بتوجه خواجه از ان بلای ناگهانی رهائی یافتم —

(۴۹) پیشین گوئی حضرت آخون صاحب نسبت سخی بابا

محمد ابراهیم صاحب داماد سخی بابا که سرگروه مجاوران خانقاه حضرت امیر کبیر میر سید علی همدانی رحمة الله است بیان کرد که عنایت الله خان شهید صوبه دار کشمیر سخی بابا را قید کرد و من بسبب قرابتی که با اهل خانه حضرت آخون صاحب داشتم — از خانه و نیز از خود استدعای دعای خلاصی او کنانیدم و کردم شبی بعد نماز تهجد ارشاد فرمودند که آقای سخی بابا یعنی حضرت امیر کبیر سید علی همدانی از و رنجیده اند بدینوجه راه سفارش مسدود است کسی را قدرت و طاقت سفارش نیست — بدینوجه خلاصی او ممکن نیست چنانچه بعد اندک زمان نواب موصوف مشارالیه را با پسرش بقتل رسانید —

(۵۰) تعبیر خواب محمد طاهر که حضرت آخون صاحب ارشاد فرمودند —

شیخ محمد طاهر صاحب بیان می کنند که من شبی خواب دیدم که عزیزی میگوید که شما در آخر روز خواهند مرد — از حضرت آخون صاحب تعبیر خواب متوحشانه پرسیدم فرمودند خوب دیدی آخر روز مردن تمام عمر گذرانیدن است الحمد لله که فرموده ایشان بظهور آمد تا حال بعمر شصت و پنج سال ام و معلوم نیست که عمرم تا کجا است —

(۵۱) پیشین گوئی حضرت آخون صاحب نسبت موت شخصی —

خواجه محمد عارف عرف میان بیان میکنند که من و برادرم عبد الخالق بعمر یازده و دوازده سالگی مبتلای مرض چیچک شدیم خواجه محمد سخی خالوی ما بحضور حضرت آخون صاحب رفته دو تعویذ گرفتند بعد از ان دو تعویذ دیگر برای حبیب الله و حفیظ الله دو فرزندان دیگر خواستند — حضرت فرمودند که اول برای فرزندان خود چرا نگرفته بودی دو تعویذ دیگر نوشته داده فرمودند که ازین چهار یکی خواهد مرد چنانچه حفیظ الله انتقال کرد —

(۵۲) اثر نظر جلالت اثر حضرت آخون صاحب بر ملازم صوبه دار کشمیر

بابا محمد صدیق صاحب کشمیری بیان کردند که روزی حضرت آخون صاحب حسب درخواست والتجای بنده در باغ من تشریف فرما شدند — شخصی قبا پوش از ملازمان صوبه دار کشمیر از پیشتر در باغ درآمده بی اجازت بالای درخت توت رفته توت میخورد حضرت از من پرسیدند که این شخص کیست — عرض کردم که نمیدانم همچنین مردمان بغلبه می آیند و بی اجازت بالای درخت ها رفته میوه هم میخورند و نقصان شاخهای درختان هم میکنند باستماع این سخن خواجه به نظر

نیز سوی او نگریستن فی الحال آن شخص از درخت بر زمین افتاد و بیهوش گردید بحالیکه هیچ دقیقه از مردنش
باقی نماند چون چنین حال دیدم بتضرع و زاری پیش آمدم و از خوف و هراس صوبه دار کشمیر لرزه بر اندام من افتاد
پس حضرت نیز خود خاسته چند قطره شربت نبات در دهان وی انداختند و بتوجه حضرت باز جان در قالب او
عود کرد و بهوش آمد و من او را بخانه او رسانیدم —

(۵۴)
واقعہ متعلقہ کاملیت حضرت آخون صاحب از اولیای زمانه خود زبانی روح حضرت شیخ نورالدین صاحب قدس سره که از اولیای کرام اند —
میان شعبان بیان کردند که مدتی بتلاش مرشد کامل ماندم
روزی برای همین مطلب بر آستانه حضرت شیخ نورالدین صاحب
رفتم و چنین گرسنه نشستم دیدم که حضرت شیخ نورالدین صاحب
تشریف آورده فرمودند که الحال در کشمیر مثل آخون ملا عبدالسلام صاحب وکیل بادشاه اسلام دیگر کاملی
نیست پیش او برو و استفاده کن و سلام ما برسان و بگو که بروز دوشنبه و پنجشنبه ختم همه حضرات
میکنی ختم ما چرا نمیکنی علی الصباح افتان و خیزان بخدمت حضرت آخون صاحب رسیده ازین
واقعه اطلاع دادم و بیعت نمودم و جناب آخون صاحب از آن روز ختم شیخ موصوف هم جاری فرمودند

(۵۵)
واقعہ متعلقہ کشف حضرت آخون صاحب
اکبر شاه صاحب نبیره حضرت بیان می کنند که عطاء الله که از مریدان حضرت بود بیان کرد که
روزی نزد هندوی از هنود کشمیر بضرورت کاری رفته بودم و وی چند نان بازاری
برای من حاضر آورد و من حواله آدم خود کردم و از آنجا برآمده حاضر خدمت حضرت شدم دیدم که سایلی بینوا
شعرنای می نوازد و حضرت را خوش نمی آید پس بمن فرمودند که مرا از دست این شخص خلاصی ده
و چند نانی که همراه شما است حواله کنید فی الفور تعمیل حکم نمودم —

(۵۶)
از توجه حضرت آخون صاحب رضی الله عنه خواجه محمد سنجی بطرفة العین [illegible] شد —
خواجه محمد وفا که از مریدان حضرت آخون صاحب است بیان کرد
که من و خواجه محمد سنجی عرف میان در خدمت حضرت آخون صاحب رفتیم
مشار الیه از مدت دیرپا به آزار شکم چنان مبتلا بود که هیچ چیز از قسم طعام و شراب او را هضم نمیشد من از حضرت عرض کردم
و برای شفا توجه آنحضرت خواستم ایشان طعام چاشت بیرون طلب فرموده با ما همه و یکسان تناول فرمودند
و مایان را خورانیدند — از آن وقت مرض خواجه محمد سنجی رفت و چنان مرض او بصحت مبدل گردید — که گویا
گاهی مرض نشده بود —

(۵۷)
بتصرف حضرت آخون صاحب عبدالوهاب خوش نویس گردید —
عبدالوهاب صاحب بیان میکنند بعمر چهارده سالگی مرید حضرت شده بودم —
برای سلام عید اضحی روز عید بر در رسیدم جناب از اندرون خانه تشریف آورده
دسته قلم و پاره گوشت عنایت فرمودند از دادن قلمها این درخواست دانستم که خوشنویس خواهم شد چنانچه

از

از آن جد ایشان بعد چندے خوشنویس گردیدم۔

(۵۸)
تصرف حضرت آخوند صاحب نسبت تعمیر مقبره۔

اکبر شاه صاحب بیان میکنند که برائے شکست و ریخت مقبره نجار را طلب کردیم سه عذر آزار چشمان نموده نیامد۔ هنگامیکه بدرگاه رسیده ملول نشستم دیدم که نجار ران نان محمد خیر از رسیده پرسیدم که حال شما چیست۔ تعطیلات از حد بجا آورده گفت بعد انکار حضرت آخوند صاحب تشریف آوردند امین واقعه رعشه بر اندام من افتاد حاضر شدم چنانچه مکان شکسته را بزودی درست کردیم۔ واجرت هم کم گرفت۔

(۵۹)
پیشین گوئے حضرت آخوند صاحب بانسبت موت بیماری

فضیلت پناه ملا اعطاء الله مفتی خلف ملا لطف الله مفتی بن ملا محمد اشرف مفتی شهید بیان میکنند که والد فقیر ملا لطف الله بیمار بودند چهل روز نالی خورد خواب بر بستر افتاده بودند حضرت آخوند صاحب برای عیادت رسیده بهر دو دست مبارک خود بر سرش گذاشتند درد سر بالکل رفع شد حضرت آخوند صاحب آنجا سه گهڑی خواب کردند بعد آن فرمودند که ملا لطف الله ازین عالم خواهد رفت دعاء مغفرت او و تعزیت حاضران کرده تشریف بردند ملا لطف الله بعد رفتن سفر آخرت نمودند۔

(۶۰)
تصرف حضرت آخوند صاحب نسبت ریختن و صحت او۔

اکبر شاه صاحب بیان میکنند که خواجه رحمت الله نابر بود که از زمانهٔ دراز بمرض سنگ مثانه مبتلا بودم همیشه در معالجه اطبا کوشیدم مگر هیچ فایده نیافتم چون از علاج اطبا مایوس شدم بخدمت حضرت آخوند صاحب رسیدم حضرت تعویذی دادند آن را بوقت خواب شسته خوردم۔ اول خواب آمد بعد آن بیدار شده چون بول کردم غلوله بمقدار سر انگشت خنصر برآمد پس بعد بیهوشی بهوش آمدم از آن وقت چنان صحت کلی یافتم که گویا گاهی درین مرض مبتلا نشده بودم۔ غلوله به اطبا نمودم و حال گفتم بالاتفاق اطبا گفتند که مایان تا هیچ نه سیدن کمیته ایم۔ از طب فهم این چنین معالجات ناممکن است۔

(۶۱)
رفع جنون محمد اسحاق شاعر بتوجه حضرت آخوند صاحب۔

محمد اسحاق شاعر بیان کرد که مرا دیوانگی و جنون در عالم جوانی شد والده ام استخاره کردند معلوم شد که از دعای عبد السلام صاحب رحمه الله به خواهد شد پس مرا پیش عبد السلام صاحب رحمه الله درویش بردند مگر تا مدت مدید هیچ فایده نشد باز مادرم استخاره کردند جواب یافتند که ملا عبد السلام صاحب آنکه وکیل بادشاه اسلام اند۔ پیش اوشان ببرند چنانچه مرا پیش حضرت بردند بتوجه حضرت مرا جنون رفع شد بعد ازان ما همه از بیعت حضرت مشرف شدیم۔

(۱۴۲) واقعهٔ کشف خواجه شهرت الله زبانی غلام شاه بوقت مراقبهٔ حضرت آخون صاحب وقبل از اظهار وبیان آن زبانی حضرت —

غلام شاه صاحب درویش بیان کردند که خواجه شریف الله فرزند خواجه لطف الله که از مریدان حضرت آخون صاحب بود بیان کرد که روزی بخدمت آخون صاحب رفتم ایشان تنها در مراقبه بودند من بمتابعت شریعت سر بمراقبه انداخته دران نشستم درین اثنا بحالت خاص مرا دست داد دیدم که سه مسند فرش گسترده اند بریکی حضرت آخون صاحب بر دیگری دو بزرگ عظیم الشان نشسته اند ناگهان شخصی از در درآمد ودرخواست تعویذ نمود بزرگی که بر مسند نشسته بودند از حضرت آخون صاحب فرمودند که باین عزیز تعویذ نوشته بدهند حسب الارشاد ایشان تعویذ نوشته زیر زانوی مبارک خود گذاشتند چون درانحالت افاقت شد وحضرت هم سر از مراقبه برداشتند من هم چشم کشودم حضرت قبل ازانکه من چیزی بگویم فرمودند آن تعویذ اینست بدست راست خود نمودند وفرمودند که بر طرف راست من جناب حضرت شاه نقشبند رحمه الله تشریف میداشتند وبر مسند دیگر جناب پیر و مرشد من تشریف فرما بودند — شما چرا راه سلوک اختیار نمیکنند —

(۱۴۳) واقعهٔ متعلقه کشف حضرت آخون صاحب

یادداشتی که نزد قاضی محمود صاحب تلمی شیخ محمد کاوسی است دران شیخ مذکور می نگارند که بتاریخ ۱۴ ربیع الاول ۱۲۸۵ھ حضرت آخون صاحب ملا محمد محسن صاحب را عملی از اعمال باطنی تعلیم فرمودند فقیر آن شنیده بدل خود خطره کرد که این عمل حضرت از مرشد خود آموخته باشند بمجرد این خطره روی مبارک طرف فقیر کرده فرمودند که این در نکات الاسرار دیده بودیم واز حضرت مرشد خود گاهی نشنیده ام

(۱۴۴) واقعهٔ متعلقه کشف حضرت آخون صاحب —

سردار بیگ صاحب بیان می کنند که روزی با رفیقی که از ملازمان صوبه دار کشمیر بود — و طالب صادق میداشت بخدمت حضرت آخون صاحب رفتیم درانجا دیدیم که همه بزرگان حلقه کرده با حضرت در مراقبه نشسته اند ازلبس منفعل شدم که در مجلس چنین بزرگان این شخص را چرا آوردم — خواستم که آهسته آهسته بروم که درین اثنا حضرت سر خود از مراقبه برداشته فرمودند که خوب کردید که این شخص را آوردید —

(۱۴۵) واقعهٔ متعلقه کشف حضرت آخون صاحب

میر عبدالغفور بیان کردند که روزی من و وحید بابا که مرید حضرت بود شب درخدمت حضرت ماندیم — بعد نماز عشا حضرت بتلاوت قرآن مجید مشغول شدند دیدم که حضرت تکرار الفاظ در قرائت میکنند — بدل خود گفتم که کلام الله ضبط ندارند ازین جهت تکرار الفاظ میکنند و دراصل حضرت اقرار بودند بهر قرائتی هر یک حرف میخواندند و تکرار میکردند من واقف نبودم — بمجرد این خطره بطرف من دیدند وفرمودند که این چنین نیست که شما را خطره شده باز بتلاوت مشغول شدند — حیدر بابا از من حال پرسید و مرا از حال قرائت حضرت آگاه ساخت —

(۱۶۶)
زن عقیم بتوجه حضرت آخوند صاحب دو پسر زاد

شیخ محمد صابر که از فرزندان شیخ عبد الغنی ابن شیخ عبد السلام است بیان میکنند که مادر ما چون عقیم بود و فرزند نمیشد۔ روزی پدرم از حضرت آخون صاحب تعویذی خواست فرمودند که دو سیب بیارید دو سیب آورد حضرت بران دم فرموده دادند هر دو سیب مادرم خورد دران سال ببرکت همان دو سیب من و اسد الله هر دو برادر توام متولد شدیم هرگاه به حالت بلوغ رسیدیم بخدمت ایشان میرفتیم بسبب استغراق روزی پرسیدند کیستند و کجا پیدا شدند و نام شما چیست برادر صاحب حضرت میان عبد الکریم عرض کردند که محمد صابر و اسد الله اند که بسبب های آنجناب متولد شده اند۔

(۱۶۷)
بتوجه حضرت آخون صاحب از آوندی تا دوازده سال غله روزانه یک خانه بر آمدن

اکبر شاه صاحب بیان میکنند که تا در میر ملازم میر عنایت الله بیان میکردند که روزی میر عنایت الله صاحب دعوت حضرت کردند حضرت تشریف آوردند بعد الفراغ بوقت قیلوله چون حضرت دراز کشیدند من قریب رفته مگس رانی آغاز کردم۔ دران میان در دل من محبت و ارادت ظاهر گشت عرض کردم که خانه بنده را بقدم میمنت لزوم مشرف فرمایند قبول نموده تشریف آوردند اهل خانه فقیر از حضرت دعای مزید برکت کردند فرمودند که از جنس غله در خانه چیزی هست عرض کرد که یک آوند پر از برنج سفید است فرمودند بیار وی آورد حضرت نظر فیض اثر خود بر آن آوند کردند و ارشاد فرمودند که سر این را محکم ببندید و مخرج آن از زیر آوند بگذارید از ان مخرج هر روز بقدر حاجت بر آورده باشید انشاء الله تعالی کم نخواهد شد پس او همچنان کرد و تا دوازده سال ازان آوند خرج نمود هیچ کم نشد۔ روزی از راه تعجب سرپوش آوند برداشت دید که تمام ظرف خالی است و دانه از برنج موجود نیست و از حرکت خود پشیمان شد۔

(۱۶۸)
صحت آسیب زده بتوجه حضرت آخون صاحب

عبد العظیم صاحب عهده دار محکمه قضا بیان میکنند که در زمانه طفولیت من بدرد زانو مبتلا بودم پدرم بخدمت حضرت آخون صاحب برد و حضرت فرمودند که محمد عظیم برای چه آمده عرض کرد بر حضور روشن است پس مرا نزد خود نشانیدند و پدر ما را فرمودند که بیرون نشینند و شخصی را اندرون آمدن ندهند و متوجه بسوی بنده شدند۔ دران اثنا یک شخص سیاه هیبت پیدا شد و بطرف ایشان بعجز و زاری گفت که حضرت من هم نفس میدارم کجا روم فرمودند چیزی میدهم بشرطیکه ازین پسر دست بردار شوی گفت قبول کردم و از نظر غایب شد۔ پس حضرت به پدرم فرمودند که صدقه بطور بدل صحت این پسر بدهند تا که صحت شود گفت چه باید داد فرمودند که یک گاو و یک گوسفند پخته بمساکین تقسیم کنند او قبول کرد بنده را فرمودند بخیز گفتم بچه قوت فرمودند

قوت است برخیزید معًا برخاستم و آهسته آهسته روانه شدم و اثری ازان درد باقی نماند۔

(۶۹) حضرت آخون صاحب بعد وفات بذریعه محمود شاه به خلیفه خود پیامی دادند

محمود شاه که نبیره حضرت آخون ملا نازک نقشبندی بود بیان کرد که در ۱۳۰۲ھ همراه عبدالصبور برای تجارت بقصبه جمون میرفتیم شبی عبدالصبور بیان کرد که امشب عجیب واقعه دیدم که ما و شما قصد زیارت درویشی داریم که باغ حضرت آخون صاحب در راه اوست گفتم که اگر ازان راه برویم۔ مبادا حضرت دروازه واکرده بپرسند که کجا میروند چه جواب خواهیم گفت اگر بگوئیم که پیش حضرت آمدیم دروغ خواهد بود و اگر نام درویش دیگر بگوئیم نامناسب خواهد بود بهرکیف اتفاق رفتن شد بهرگاه متصل دروازه باغ رسیدیم خود دروازه واشد و چنان نمود که حضرت اندرون باغ استاده اند و ستار میر ربروی حضرت استاده است و نظر حضرت برما افتاد و اشاره آمدن فرمودند و ستار میر را نیز برای طلب ما پان فرستادند ازین واقعه بر اندام ما پان رعشه افتاد که الحال چه جواب خواهیم گفت نزدیک رسیده سلام عرض کردیم جواب دادند و فرمودند که کجا بودید و کجا میروید گفتیم برای سیر آمدیم فرمودند که محمد عابد و محمد شرف بخیریت اند باز فرمودند که بهر دو کس سلام ما رسانید بعد ازان پرسیدند که محمد شرف اجازت طریقه حضرات قادریه و اجازت خرقه و کلاه از شاه ضیاء الله صاحب قادری گرفته است بخیال ملال ایشان گفتیم که ما را خبری نیست فرمودند که این امر واقعیست ما را خبر و اطلاع است او را سلام رسانند و بگویند که شما هرچه کردند خوب کردند۔

(۷۰) واقعه خواب شیخ شرف الدین محمد که ازان ترقی حضرت آخون صاحب در عالم آخرت ظاهر می شود

شیخ شرف الدین محمد زاهد بیان میکنند که شبی در اعتکاف بعد نماز تهجد در واقعه دیدم که گویا در آستانه حضرت مخدوم رسیدم مگر در جائیکه قبر مبارک ایشان است و همانجا قبر حضرت آخون صاحب است در روضه ایشان به نسبت سابق این تغیر بنماید که در جای قبر ایشان آئینه خانه و روضه و درخت های انتظام خاص اند و قبر حضرت آخون صاحب از خاک است و گرداگرد او تخته های سنگ ماتری نهاده اند و نیز گلکاری مس کنانیده تخته های مسی درست نموده هم گذاشته اند داروغه این اهتمام خواجه محمد سالم داماد حضرت آخون صاحب موجود اند و از فقیر میگویند که انتظار شما داشتیم هرکدام که ازینها شما پسند کنند بر بالای تخته های سنگ خواهم گذاشت درین اثنا بیدار شدم و بخاطر گذشت که حضرت پیر دستگیر آخون صاحب را مرتبه ایشان نوافتند که اولیا را بعد ارتحال ترقیست حضرت آخون صاحب بر سبیل تذکره میفرمودند که ما و حضرت مخدوم صاحب علیه الرحمه معًا از پستان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شیر خورده ایم الحال آن دولت که به حضرت مخدوم حاصل بود۔ به ایشان هم نصیب شد

(۱۷۱) بیان فرمودن حضرت آخون صاحب خدمت آنعالم درخواب شیخ محمد صدیق

شیخ محمد صدیق صاحب فرزند شیخ رحمت اللہ صاحب بیان کردند که شبی آخون صاحب را در واقعه دیدم فرمودند که تو پسر رحمت اللہ هستی گفتم بلی پرسیدم که حضرت خود در عالم دنیا صاحب خدمت بودند چون از دنیا بعالم آخرت رحلت فرمودند درانجا هم خدمتی میدارند فرمودند بلی ما را داروغه جنت کرده اند مشاهده بکن که کلید دروازه بالای در نوشته شده است دیدم که کلمهٔ طیبه بالای در نوشته شده بود و باز فرمودند که یاران مرا بگو که محمد مقصود عزیزی که یکی از یاران من است این طرف خواهد آمد۔ بعد ازان من اظهار عاجزی خود کردم۔ و توجه خواستم فرمودند که هی باشد اگر باین جانب شرو بید بطرف خدا بروید چندروز حیات مستعار بچنین بسر باید کرد۔

(۱۷۲) بعد وفات حضرت آخون صاحب بتوجه حضرت صحت اکبرشاه صاحب از مرض

اکبرشاه صاحب بیان میکنند که در هنگام علالت فقیر شبی بسیار سخت تکلیف والم داشت حضرت در آخر شب جلوه فرما شده فرمودند که بابا آزار داشتی بمجرد این کلام تخفیف حاصل شد و حالت مبدل بصحت گردید۔

(۱۷۳) بعد وفات اثر کلام حضرت آخون صاحب درخواب بمحمد اکبرشاه صاحب

محمد اکبرشاه صاحب نبیرهٔ حضرت آخون صاحب بیان میکنند که بعد رحلت حضرت بر خدمت وکالت بادشاهی تقرر فقیر شده و هر سال درعیدین دو شال از سرکار میرسیدند بعد وفات حضرت درعید الضحی از سرکار حسب دستور قدیم شال نرسیدند ازین امر بسیار مکدر بودم بوقت شب در واقعه دیدم که گویا بخدمت حضرت ایشان رسیدیم و اظهار سعی خود عرض کردم سر مبارک بطرف دیگر گردانیده خشم گرفته فرمودند که ترا چه شد چرا چنین کردی ازان روز چنین خیالات از خاطر من محو شدند۔

(۱۷۴) واقعه گردانیدن روی اکبرشاه صاحب از طرف قبله بطرف مقبره حضرت آخون صاحب

محمد اکبرشاه صاحب بیان میکنند که روزی در مقبرهٔ حضرت آخون صاحب روی بطرف قبله و پشت به تربت شریف ایشان کرده مشغول خواندن درود بودم۔ درآنحالت شخصی ظاهر شد و هر دو دست خود هر دو بازوی فقیر گرفته رو بسوی تربت شریف ایشان گردانید۔ وگفت که شما روی خود باین سو کنند که قبلهٔ شما ایشانند فقیر باضطراب تمام روی بدان صوب کرد۔ و عذر تقصیر بجا آورد۔

(۱۷۵) حضرت آخون صاحب درخواب خواجه محمد زمان تکذیب بیان غلط فرمودند

خواجه محمد زمان بیان میکنند که حضرت آخون صاحب را شبی درخواب دیدم فرمودند که برای فاتحهٔ من به مقبره نمی آئی گفتم حضرت من می آیم فرمودند که دروغ میگوئی اگر می آئی من چرا ترا نمی بینم بعد ازان از راه خجالت گفتم بخدمت شیخ شرف الدین صاحب میروم باز فرمودند که این غلط دیگر است من خود آنجا همیشه میباشم

آنجا هم ترا گاهی نمی بینم از غلط بیانی خود شرمنده شدم —

مریدی را در اعتقاد حضرت بوجه موت فرزندی شبهه پیدا شدن و از گفتگوی ستونی در خواب رفع شبهه —

فضل الله خان فرزند راجی خان که متوطن دار الخلافة شاهجهان آباد بود وقتیکه به کشمیر آمده بود بوساطت خواجه محمد اعظم و خواجه محمد زمان که این هر دو مرید حضرت آخون صاحب بودند مرید حضرت شده بود و بعد چندی بیمار شد اهلیه او هم مرید حضرت بود برای حیات شوهر خود از حضرت دعا خواست فرمودند که ما دعا میکنیم لیکن اختیار بدست حضرت حق تعالی است امید زیست نیست چونکه در اصل عمرش تمام شده بود از ین عالم رخصت شد زوجه او را در اعتقاد حضرت شبهی پیدا شد در همان حالت شبی شوهر خود را در کمال جمال و حشمت بخواب دید پرسید که تو مرده بودی — این دولت از کجا یافتی او گفت بلی مرده ام حق تعالی بدعای حضرت آخون صاحب مرا ایمان داد و باین مرتبه رسانید — علی الصباح گفت که در اعتقاد حضرت شبهی که واقع شده بود رفع گردید و از خواب متنبه شدم —

در خواب به خواجه امان الله خبر دادن واقعه و هدایت نمودن حضرت —

خواجه امان الله مرید حضرت که بعد انتقال حضرت پیش عبد الرزاق آمد و رفت میداشت سالی در عرس حضرت شاه نقشبند در مجلس ختم از شیخ شرف الدین محمد زاهد بیان کرد که امشب در پاس آخر شب حضرت آخون صاحب را در واقعه دیدم فرمودند که فردا صبح برای ختم پیش شرف صاحب برد که ما هم همان جا می آئیم عرض نمودم که فقیر را از قدیم آمد و رفت پیش عبد الرزاق است باز فرمودند که عبد الرزاق بدایه رفته است ما هم پیش شرف صاحب میرسیم شما هم آنجا بیائید هر چند که فقیر را از شیخ عبد الرزاق خبر نبود که کجا است چون علی الصباح خبر گرفتم معلوم شد که بدایه رفته است بدین وجه بخدمت شما حاضر شدم —

واقعهٔ انتقال حضرت آخون صاحب قدس سره

شیخ شرف الدین محمد زاهد میگویند که چون وقت رحلت حضرت آخون صاحب رسید در ماه شوال ۱۰۷۱ هجری صاحب فراش گردیدند حالت بیخودی دفعةً برایشان غالب شد حتی که وقت نماز هم بیدار می ساختم تا آنکه در هر رکنی از ارکان نماز میگفتم که حضرت الحال رکوع کنند و الحال سجده نمایند و الا در هر وقت از خود میرفتند تا چند روز در مرض الموت ماندند در حالت نزع فقیر از حضرت سوال کرد — و به آواز بلند گفت آخون صاحب — پس چشمان مبارک وا کردند و بزبان هندی فرمودند (جی صاحب) عرض نمودم که از مغائبات هم چیزی معلوم میشود فرمودند بلی گفتم چه فرمودند که قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی مرا می طلبند من از ینجه تکرار کردم که معلوم

شود این گفتگو از عالم بیهوشی است یا در هشیاری ـ باز فرمودند تکرار کردند و فرمودند که آنچنان نیست که شما گمان میکنند که من به بیهوشی گفتگو میکنم من بهوشم به تبسم فرمودند که تا نام ابن محمد ابن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم مراهم طلبند بعد ازین در واقعیت بیان حضرت مرا جای شک نماند ـ غرضکه همین روز که هجدهم شوال و روز یکشنبه بود تقریب نه و نیم از این عالم فانی بعالم جاودانی حضرت ممدوح رحلت فرمودند و داغ مفارقت ظاهری و الم دهاجرت بر قلوب عقیدتمندان و مخلصان و محبان خود گذاشتند ـ

هر آنکه زاد به ناچار بایدش نوشید	ز جام دهر حی کل من علیها فان		

این روز برای مخلصان و عقیدتمندان کم از روز قیامت نبود چندانکه مخلصان و محبان خبر یافتند حاضر شدند و تعداد حاضرین خارج از شمار بود ـ همه در سخت رنج و الم مفارقت مبتلا بودند ـ غرض بعد نماز جنازه جنازهٔ حضرت در خانقاه حضرت که متصل مکان حضرت واقع محله گوجاره بود مدفون شدند ـ

چونکه در مخلصان و محبان حضرت اکثر علما و فضلا بودند بکثرت تواریخ انتقال حضرت گفتند که اندراج آن خالی از ضرورت و باعث تطویل است مگر از آن بعض تواریخ در ذیل مندرج اند ـ

(۱) تواریخ مصنفهٔ فضیلت پناه کمالات دستگاه خواجه محمد عمر معروف بوحید الدین خان قاضی القضات هندوستان مقیم شاهجهان آباد و صاحب سجاده نشین حضرت آخوند صاحب

قطعهٔ تاریخ

قطب عالم حضرت عبد السلام	معدن فیض و سخاوت موهبت	بعد ارشاد جهانی چون روان
جانب دار البقا شد عاقبت	گفت تاریخ وفات اخترم	بود او کسری علوم معرفت

قطعهٔ تاریخ

دریغا حضرت عبد السلام آن مرشد کامل	که بود اندر ره حق کاروان سالار عهد ما	روان شد جانب دار السلام ماند حسرتها
بدلهای خدا جویان نیکوکار عهد ما	ز سال رحلتش دیدم چون سوال از دل	بگفتا ها تفی گو خواجه احرار عهد ما

قطعهٔ تاریخ

پیر باشوکت و ارشد عرصهٔ دین	مرکب خود از این جهان چو براند	فلک از مهر زد کلاه بخاک
در شفق سیل خون ز دیده براند	سال نو تشنه الف کشیده سروش	گفت ای نقشبند وقت نماند

قطعهٔ تاریخ

مرشد ارباب تقوی شیخ دین عبد السلام	از قضا چون در جوار رحمت ایزد گرفت	سال وصلت تاریخ واهم و وقت آن الله اکبر
	هجده شوال یکشنبه دو پهر روز گفت	

(۲) تواریخ مصنفہ شیخ شرف الدین محمد زنگیر خلیفہ حضرت آخون صاحب قدس سرہ

قطعۂ تاریخ

آہ کہ رفت از جہان مرشد عالیمقام — محترم و محتشم صدر نشین کرام
عازم فردوس شد راہ نمای انام — چون زجہان کرد نقل سال وفاتش خرد
عالم نیکو شیم صاحب علم و حکم — گفت ولی اللہی رفت بدار السلام

قطعۂ تاریخ

آن شہنشاہ سفر اندر وطن — این سوالم از سر شفقت شنود
خواست زین دنیای دون رحلت نمود — پس جواب اسمع فانی ذاہب
گفتمش مولائے این تذہب — بالی ربے سید بینے نمود

تاریخ

سال تاریخ آن ستودہ سیر — رضی اللہ عنہ ہاتف گفت

(۳) تاریخ مصنفہ محمد نصیر صاحب رحمہ اللہ

قطعۂ تاریخ

شیخ اسلام زمان عبد السلام
آنکہ بود اسرار حق بروی عیان — گفت ہاتف شیخ اسلام زمان
زین جہان چون رفت سال رحلتش

(۴) تاریخ مصنفہ محمد سعید صاحب رحمہ اللہ

قطعۂ تاریخ

خواجہ عبد السلام با دستہ خلق — دارکوہ ودشت دریا پدرود
بایزید و جنید ثانے بود — سال تاریخ رحلتش ہاتف
سوی دار السلام رفت و نمود — بود ابدال وقت خود فرمود

(۵) تاریخ مصنفہ عبد الوہاب صاحب رحمہ اللہ

قطعۂ تاریخ

سالکان را بود در راہ حق
ازجہان رفت عارف باللہ — افضل و اعلم اکمل و آگاہ
ہاتفی سال وصل او گفتا

تذکرہ نسب حضرت آخون صاحب۔ (۱)

علی محمد خان صاحب سعید الدولہ شریف الملک انتظام جنگ بہادر مدار المہام شاہ اودہ کہ با حضرت آخونصاحب قرابت میدارند در کتاب خود موسوم بعمدۃ الانساب نسبت نسب حضرت آخون صاحب نوشتہ اند کہ حضرت ممدوح از خاندان وزرای مازندران اند کہ سادات حسنی بودند۔ از اسناد شاہی متعلقہ جاگیرات نسل مفتی فرید الدین خانصاحب

نام ہر معطی لہ بخطاب سیادت درج است و در کتاب تحفۂ شاہی مفتی فرید الدین خان صاحب با نام والد خود
حضرت آخوند صاحب حسینی نقشبندی نوشته اند ازین ہم تائید بیان صاحب عمدۃ الانساب میشود و نیز از
اندراج کتاب احسن المطالب که دران نوشته است که شخصی ثابت نامی از اہل کشمیر بیان کرد که چون روزی
از فرزند حضرت آخوند صاحب در زمانه صغر سنی ایشان دریافت کردم که قوم ایشان چیست فرمودند که حسینی
گفتم حسینی چیست فرمودند که آخوند صاحب میدانند مرا ازین خبری نیست و صاحب کتاب ازین نسبت
نسب ایشان استدلال کرده است ۔ و نه صرف ازین تائید بیان صاحب عمدۃ الانساب میشود بلکه از
تحریر عبید اللہ صاحب بخوبی تائید میشود که از خلفای حضرت آخوند صاحب بودند و در کتاب خود موسوم
بحالات الکرام نوشته اند که روزی از سرور اولیا و سید الاتقیا حضرت پیر و مرشد امام آخوند عبد السلام
رحمۃ اللہ علیه بمقتضای خلوص و اتقیا و رسوخ اعتقاد گستاخانه عرض کردم که قوم حضرت ایشان چیست
حضرت نام نامی جد بزرگوار خود سید ابی سعید محمود الحسینی فرمودند و ارشاد نمودند که او شان اظهار سیادت
پسندیده نمی فرمودند چراکه در اہل اسلام قومی از اقوام اہل اسلام چندان بزرگی نمیدارد که بمقابله سادات
بزرگی او وقعتی دارد از ہمه اقوام اہل اسلام برگزیده تر و بزرگ تر قوم سادات است که تعظیم و تکریم
آن بر ہمه افراد جمیع اقوام اہل اسلام واجب است و بغیر از تعظیم و تکریم و مراعات و محبت و مودت
ایشان احدی را گزیر نیست چراکه ایشان از نسل حضرت سرور عالم خاتم الانبیا محمد المصطفیٰ صلی اللہ علیه وسلم
اند که برای بهتری امت خود مصائب بی شمار برداشته باعث حصول تمامی خوبیہای دنیا و عقبی آنها شده اند امت
را ملقب به لقب (کنتم خیر امة) گردانیده اند پس جمیع امتیان از زمانه بعثت حضرت تا روز قیامت اگر شکریه احسانات
و مکارم حضرت در ہر نفسی از انفاس حیات به تعداد نامحدود کنند چندان که سعی حضرت قابل شکریه واجبی است
شمه ازان ادا کردن نمیتوانند و نجات ہمه امتیان بر اطاعت و محبت حضرت موقوف است ازین ظاہر است
که ہر قدر که تعظیم و تکریم و مراعات و محبت و مودت با اہل بیت کرده شود کم است و بر تمامی امتیان تعظیم و تکریم
و مراعات و محبت و مودت اہل بیت واجب و لازم است نسبت مودت ایشان در قرآن مجید ارشاد جناب باری است
که (قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربیٰ) و ازان ظاہر است که خود جناب باری مودت اہل بیت بذریعه
این حکم واجب فرموده و نیز نسبت ایشان در فرقان محترم ارشاد حضرت باری است که (واعلموا انما غنمتم من شیء
فان للہ خمسه وللرسول ولذی القربیٰ والیتمیٰ والمساکین وابن السبیل ط) که بذریعه آن حصه ایشان از خمس مال
غنیمت معین فرموده است ۔ غرض بزرگی سادات حدی ندارد ۔ پس اگر با وجود علم سیادت کسی آداب
سیادت نگاه ندارد مستحق عذاب و عقوبت میشود ۔ و درین زمان از ضعف عقاید و قلت اخلاق

ودیگر حالات چنین مردمان نهایت کمتر اند که کما حقه آداب سیادت ملحوظ دارند پس علی العموم اظهار سیادت
باعث مضرت اکثر کسان است که با وجود علم سیادت هیچ لحاظ سیادت نمیکنند و مستحق عذاب و عقوبت میشوند
وقبل از علم سیادت خطائی که از کسی صادر شود بوجه نا علمی قابل عقوبت و عذاب نمیشود - درین حالت
بهتر همین است که بعدم اظهار سیادت اشخاص کثیر را از عقوبت و عذاب محفوظ و سیادت را از توهین
نگاه داشته شود - و وجه ناپسندی اظهار حضرت نه صرف همین است بلکه نیز دیگر وجوهات این امر هم بودند
که منجمله آن یکی این است که اهل عجم نه همچو اهل عرب پابند اصول حفظ انساب اند - و نه اخلاق اهل عجم همچو اخلاق
اهل عرب است و نه عقاید اهل عجم مثل اهل عرب پخته و مستحکم اند و نه معلومات مذهبی اهل عرب علی العموم
اهل عجم میدارند و نه پابندی مذهب اهل عرب در اهل عجم یافته میشود نه صداقت بیشتر اهل عجم بوجه قلت
معلومات مذهبی و عدم عقاید راسخه و صداقت تامه و اخلاق حسنه نسبت خود و اظهار نسب غیر واقعی تامل
نمی کنند و بلحاظ مقاصد مختلفه با وجه بودن خودها از اقوام مختلفه خود را سادات ظاهر میکنند و هیچ
پروای ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه وسلم (لعنت الله علی داخل النسب وعلی خارج النسب)
نمیکنند و بغرض منافع تعظیم و تکریم و فتوحات دنیاوی اینهمه میکنند و عقوبت و عذاب عاقبت که تا ابد الآباد
خواهد ماند بران منافع چند روزه بما ترجیح میدهند و نه هیچ شرمی از انکشاف حالات اصلی میدارند و نه هیچ
ادب نسب اعلی میکنند و چونکه در عجم همچنین اشخاص بسیار اند که هیچ ثبوت واقعیت سیادت خود ندارند بلکه بشهرت
از حال قومیت واقعی خود بخوبی واقف و بسا مردمان از حالات ایشان نیز مطلع اند - لیکن باز آنها از
دعوی سیادت باز نمی آیند پس در همچنین اشخاص اگر سادات واقعی اظهار سیادت کنند بوجه
کثرت چنان سادات اکثر مردمان گمان خواهند برد که اینها هم از جنس همچنین سادات خواهند بود که
برای اکتساب دنیا سادات گردیده اند - پس درین حالات مناسب همین است که اظهار سیادت
نکرده شود و سوای این چونکه در اهل عجم قید کفائت نیست و بدینوجه باختلاط اقوام دیگر در هر نسل
تغیر که پیدا شده است بسبب آن نسب واقعی هر فردی بصحت تام دریافتن دشوار بلکه قریبا
ناممکن گردیده است بعد پشت با پشت صرف بر بنای مسموعات که تا چهار یا پنج پشت شنیده میشود
که فلان ابن فلان از نسل فلان بود چنان بطور یقینی نیست کسی که بعد سی و چهل پشت بود از اولاد
نمیتوانند که اینها از نسل او بودند پس ازین ظاهر است که نسبی که قرار داده می شود بطور یقینی نیست
بلکه بر سبیل ظنیات میباشد - و چونکه حالت اهل عجم قابل اطمینان نیست چنانکه گذشت پس بدان وجه صحت
انساب بوجه مشتبه هست ظاهر است پس درین حالات بر ظنیات بطور یقینی دعوی سیادت

هم نامناسب ست۔ چراکه اگر نسبت واقعی ست غیر واگر نیست غیر واقعی ست این فعل خالی از
سوء ادب نخواهد بود۔ گو از زمانه انتقال نسل ما از عرب بعجم احتیاط تامی امور مرعی مانده است
و لحاظ کفو نیز همچو اهل عرب داشتند۔ تاهم بعد هزار سال گفتن این امر که از اولاد حضرت
امام حسن بن علی رضی الله عنهم هستیم اگر محض از ظنیات نخواهد بود بلحاظ استداد زمان و تغیرات
کثیره از یقینات هم نخواهد بود پس مقتضای احتیاط همین ست که بطور یقینات متحققه این را
بکار نبریم۔ و چونکه برای سادات بدتر ازین امر نیست که سیادت خود را باعث منافع دنیا
و فتوح گردانند و غیر ازین در اظهار سیادت کدامی نفع عقبی نیست و عدم اظهار حقیقت هیچ گاه منافی
حقیقت واقعی نیست پس ازین ظاهر ست که ضرورت اظهار سیادت علی العموم هیچ نیست۔
و نیز موید ترین قول صاحب عمدة الانساب شجرهٔ حضرت آخوند صاحب ست که در کتاب منه
مندرج ست آن کتابیست که مثل بیاض در آن مختلف مسائل علوم و رسائل و خطوط
بزرگان و نسخجات اقسام و انواع مندرج اند۔ و نیز حالات حضرت آخوند صاحب و مکاتیب
ایشان و قواعد شغل و اشغال طریقهٔ ایشان منضبط اند۔ و نیز تحریرات مختلف الاقسام
بزرگان درج اند۔ و برین هر دو مواهیر جناب ملا عبد الله صاحب فرزند حضرت آخوند صاحب
ثبت اند یکی بنام اصلی و دیگر بخطاب مفتی فرید الدین خانصاحب که ازان ظاهر ست که این کتاب
مفتی صاحب ممدوح ست و بسلسله در نسل و شان محفوظ ماند از مفتی صاحب ممدوح به مفتی
معین الدین خانصاحب فرزند ایشان رسید و از ایشان به مفتی مجید الدین خانصاحب
فرزند ایشان و از ایشان به حفیظ الدین خانصاحب فرزند ایشان و از ایشان به رفیع الدین خانصاحب
برادر حقیقی ایشان۔ چون رفیع الدین خانصاحب در مرض الموت مبتلا شدند بوجه آنکه هیچ
فرزند نداشتند و دختر ایشان هم انتقال کرده بود۔ برادری هم کدامے باقی نبود
این کتاب و سند جاگیر بخدمت مولوی محمد نعمت الله خانصاحب خلف الصدق
منشی عظیم الله خانصاحب که با ایشان بسیار محبت داشتند بخدمت مولوی محمد سلیم الدین خان
صاحب برادر عم زاد خود بدهلی فرستادند و گفتند که این کتاب از بزرگان در خاندان ما می آید۔
و ازین اکثر حالات خاندان معلوم میشوند چنانچه خود از من تصدیق این واقعه مولوی
نعمت الله خانصاحب کرده اند بعد انتقال مولوی محمد سلیم الدین خان صاحب
از صاحبزادی صاحبهٔ او شان زوجهٔ حمید الدین خانصاحب مرحوم این کتاب بمن رسید

پس ازین ثابت ست که این کتاب باحتیاط تمام در نسل مفتی فریدالدین خانصاحب محفوظ مانده است

و در صحت این کتاب شبکے نیست و در ابتدای کتاب

حفیظ الدین خانصاحب چنند رسایل که نوشته اند در آغاز

خطبه آن در آخر نام خود چنین تحریر فرموده اند درین کتاب

شجرهٔ حضرت آخوندصاحب که مرقوم ست از عبارت

شان آن این شجرهٔ قلمی حضرت ممدوح معلوم میشود

چنانچه نقل آن که از فوتوگراف گرفته شده است بالکلیه لائل

است و در ذیل نقل کرده میشود که علاوه مؤید بودن قول

صاحب عمدة الانساب مشرح قول او هم است

چراکه ازین تمامی سلسلهٔ نسب ایشان و اسمای بزرگان

ایشان و انتهای نسب ایشان بخوبی ظاهر است

(۵۰)
ذکر ازدواج و اولاد حضرت آخوندصاحب و برادران ایشان و ازواج و اولاد

والد ماجد حضرت آخوندصاحب در شهر پشاور در خاندان عالی و نجیب عقد حضرت آخوندصاحب کردند

و از بطن آن زوجه دو فرزند تولد شدند. نام فرزند کلان محمد عمر نهادند و فرزند خورد را موسوم عبدالله کردند

بعد ازین والدهٔ فرزندان ایشان ازین عالم فانی بعالم جاودانی رحلت نمود. بدینوجه حضرت

باز به خاندان عالی و شریف و نجیب عقد ثانی فرمودند از زوجهٔ ثانیه دو دختر متولد شدند کدامی فرزند نرینه تولد نه شد
پدر بزرگوار حضرت کدخدائی خواجه مراد الدین خانصاحب قاضی القضات هند هم در خاندان عالی
و نجیب فرموده بودند و از بطن آن زوجه یک فرزند و دو دختر تولد شده بودند۔ نام فرزند خواجه
جلیل الدین خان بود و عقد برادر خورد حضرت خواجه عبدالکریم صاحب نیز در خاندان نجیب شده بود
و یک فرزند مسمیٰ به خواجه محمد رضا متولد شده بود۔ خواجه مراد الدین خانصاحب کدخدائی خواجه
جلیل الدین خان در خاندان عالی و نجیب فرمودند حضرت آخوند صاحب میخواستند که عقد هر دو فرزندان خود
به هر دو صبیه خواجه مراد الدین خانصاحب برادر کلان خود کنند و نیز برادر کلان ایشان هم میخواستند
لیکن عمر او شان اکتفا نه کرد۔ و قبل ازین از جهان فانی تشریف فرمای عالم جاودانی گردیدند۔
و بعد انتقال او شان خواجه جلیل الدین خانصاحب فرزند او شان قایم مقام پدر خود شدند ایشان هم
بفیوض تربیت ظاهری و باطنی پدر خود ستوده صفات بودند۔ در علوم ظاهری عالم متبحر و فرید عصر خود
بودند و در علوم باطنی هم دستگاه کافی میداشتند بلحاظ خیال والد مرحوم و نیز بوجه اینکه خیال والدهٔ ایشان بود
همین میخواستند که کدخدائی هر دو همشیرهٔ ایشان با برادران عمزاد ایشان شود لیکن ایشان خود بر خدمت
قاضی القضات هندوستان مامور بودند۔ و در شاهجهان آباد قیام میداشتند و نهایت مقرب بادشاه
وقت بودند و اکثر بحضور بادشاه می ماندند۔ هر چند میخواستند که برخصت به کشمیر روند و ازین کار ضروری
فارغ شوند لیکن از بارگاه ظل سبحانی رخصت منظور نمی شد۔ آخر ایشان از عم بزرگوار خود این استدعا
نمودند که حضرت تکلیف فرموده برادران را در شاهجهان آباد بیارند تا ازین ضرورت الفراغ شود حضرت
استدعای ایشان قبول فرمودند و هر دو فرزندان حضرت به شاهجهان آباد رسیدند و در شاهجهان آباد
عقد هر دو فرزندان حضرت با هر دو صبیه خواجه مراد الدین خانصاحب مرحوم گردید۔ غرض حضرت بدین طور
از کدخدائی فرزندان فارغ شدند و صورت کدخدائی دختران حضرت این شد که دختر کلان را
حضرت به سید خواجه افضل صاحب خلف الصدق نجابت پناه خواجه قابل خان صاحب
ابن سیادت پناه حضرت سید باقی صاحب کاشغری [illegible] منسوب فرمودند۔ که از خاندان عالی و اکابران کشمیر
بودند۔ و دختر خورد را بخواجه محمد سالم صاحب منسوب نمودند که ایشان هم از خاندان عالی سادات و اکابر کشمیر بودند۔
خواجه عبدالکریم صاحب برادر خورد حضرت عقد خواجه محمد رضا فرزند خود هم در خاندان شریف و نجیب فرمودند۔

(۱۸) مختصر تذکرهٔ حالات ظاهری و باطنی هر دو فرزندان حضرت و قایم مقامی آنها بر بیدارت حضرت و تذکرهٔ اولاد و انتقال آنها

شیخ شرف الدین محمد زنگیر در کتاب خود می نگارد که هر دو فرزندان حضرت آخوند صاحب از خورد سالی

مقرب پادشاه هندوستان و منظور نظر وزرا و امرا بودند۔ و خواجه محمد عمر به خطاب وحید الدین خان و خواجه
عبداللہ بخطاب فرید الدین خان از پیشگاه پادشاه هندوستان سرفراز شدند۔ و به خواجه محمد عمر ابتدائً
خدمت قاضی القضات هند بلحاظ اعزاز خاندانی و علم و فضل وشان عطا شده و خواجه عبداللہ بلحاظ مذکور ابتدائً بر خدمت
مفتی اعلی شاهجهان آباد سرفراز شدند حضرت آخوند صاحب تعلیم علوم ظاهری و باطنی هر دو فرزندان خود خود نمودند
و بتوجه ظاهری و باطنی حضرت هر دو فرزندان عالم متبحر و فاضل اجل گردیدند۔ و در علوم باطنی هم بهرهٔ وافر برداشتند تا وقتیکه
در کشمیر بودند حضرت از تربیت ظاهری و باطنی ایشان تغافل نمیکردند بلکه هر وقت متوجه تربیت باطنی و
ظاهری میماندند۔ و هر دو فرزندان بر دست پدر بزرگوار خود بیعت نمودند۔ و بعد اتمام سلوک هر دو برادر
از حضرت اجازت تسلیک سالکان حاصل کردند۔ و بعد رفتن شاهجهان آباد هم حضرت گاهی از توجه
باطنی ایشان را فراموش نکردند حضرت همیشه بتوجه باطنی متوجه حال ایشان ماندند۔ و باوجود اجازت
تسلیک سالکان مکرراً هر یک فرزند را اجازت نامه بزبان عربی بدست محمد صالح که خادم شب و روزی
حضرت بود فرستادند۔ شیخ شرف الدین محمد زنگیر میگویند که الحال هر دو فرزندان حضرت جامع کمالات
اند۔ چنانچه دیوان گفته اند که از حضرت آخوند صاحب ذو کمالات اند جامع علوم عقلی و نقلی و ظاهری و باطنی
و ذوی کرامات اند صاحب خزینة الاصفیاء می نگارند که بعد وفات حضرت آخوند صاحب خواجه محمد عمر المخاطب
بوحید الدین خان قاضی القضات سلطنت اسلامیه هندوستان و خواجه عبداللہ المخاطب به فرید الدین خان
مفتی اعلی سلطنت اسلامیه هندوستان بر مسند ارشاد نشستند و قائم مقام پدر بزرگوار گردیدند از خواجه
محمد عمر صاحب چونکه پادشاه وقت اولوالعزم مروج الدین شاه عالم پادشاه غازی عقیدت داشت و تعظیم
و تکریم ایشان از حد کرد و از کارگزاری و دیانت ایشان بیحد خوشنود بود لهذا علاوه جاگیرات آبائی
بتاریخ بست و چهارم ربیع الثانی سنه ۱۱۸۶ هجری ایشان را مواضعات راهی پور کهانڈه واقع پرگنه
سونی پت صوبه شاهجهان آباد بطریق جاگیر التمغا عطا فرمود و نیز پادشاه مذکور بخواجه عبداللہ صاحب
التفات تمام داشت و نظر مکرمت بر حال وشان هم مبذول داشت و از خدمات اوشان هم خوشنود بوده
اوشان را هم جاگیرے بطور التمغا عطا فرمود۔ این هر دو برادر طویل العمر شدند و تا زمانهٔ دراز بخدمات
شاهی کار فرما ماندند۔ لیکن همچو والد بزرگوار خود گاهی دل بدنیا نه دادند و گاهی از یاد الٰهی
غافل نه شدند و باوجود تعلق خدمات شاهی بیشتر وقت در تعلیم علوم ظاهری و باطنی و تسلیک سلوک
سالکان صرف میکردند۔ و طالبان علوم ظاهری و باطنی را بشفقت تمام تعلیم میدادند۔ از فیض تعلیم
حضرات ممدوح بیشمار اشخاص فاضل اجل و سالک باخبر گردیدند۔ در اوایل عمر خواجه عبداللہ صاحب

یک فرزند تولد شد و نام او خواجہ معین الدین نہادند و در اواخر عمر خواجہ محمد عمر صاحب یک دختر و
یک فرزند تولد شد و فرزند بخواجہ امین الدین موسوم گردید۔ ایشان دختر خود را در زمانۂ حیات خود
بہ مرزا کمال الدین بیگ خان ابن عطاء اللہ بیگ خان منسوب فرمودند کہ از خاندان عالی و اکابر
روزگار بودند و درسنہ [illegible] ہجری زوجۂ خواجہ محمد عمر صاحب در شہر شاہجہان آباد از عالم فانی بعالم
جاودانی رحلت فرمودند و در مقبرۂ حضرت شاہ باقی باللہ قدس سرہ مدفون گردیدند۔ قبر ایشان از
سنگ باسی کٹہرہ دار ست از انتقال ایشان بخواجہ صاحب سخت رنج و ملال شد و تا عرصۂ دراز
از رنج مفارقت متاثر ماندند۔ مادۂ تاریخ وفات این صبیۂ خواجہ مراد الدین خانصاحب رحمہ اللہ نسبت

نجات یافتہ از نام فاطمہ
۱۲۴۴

بعد چندی ایشان خود کہ ہمیشہ فانی از خود و باقی بحق می بودند۔ قریب العمر والد بزرگوار خود شدہ زین
شہر راہی عالم جاودانی گردیدند۔ و در مقبرۂ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ بفاصلہ صد قدم طرف
مشرق از مرقد حضرت آسودہ اند و قبر ایشان ہم از سنگ باسی و کٹہرہ دار ست۔

(۹۲) تذکرۂ حالات فرزندان صاحبزادگان حضرت آخوند صاحب

خواجہ معین الدین از والد خود خواجہ عبد اللہ تعلیم علوم ظاہری و باطنی
بالتکمیل یافتند و عالم متبحر و فاضل اجل گردیدند و منظور نظر امراء و وزرا
و پادشاہ گردیدہ بعہدۂ آبائی خدمت مفتی شاہجہان آباد سرفراز شدند و نیز جاگیر آبائی ہم بر ایشان
بحال شد۔ و تا مدت دراز از ان کامیاب و کارفرمای خدمت مفوضہ ماندند۔ عقد ایشان بخاندان
شریف و نجیب شدہ بود و از بطن آن زوجہ سہ فرزند تولد شدند فرزند اکبر موسوم بہ خواجہ
حمید الدین خان شد و نام فرزند اوسط خواجہ عزیز الدین خان نہادند و نام فرزند اصغر خواجہ
محی الدین خان داشتند۔ خواجہ امین الدین بوجہ آنکہ والد بزرگوار ایشان را بوجہ کبر سنی و مشاغل دینی
و دنیوی و نیز قلت زمانہ کما حقہ موقع سعی تعلیم ایشان دست نداد و نیز بوجہ آنکہ ایشان اولاد اخیر
بودند و والد ایشان از ایشان محبت بسیار و خاطر ایشان بہر طور عزیز میداشتند و ایشان را بہ تعلیم
علوم ظاہری و باطنی التفاتی نبود۔ کما حقہ تعلیم علوم ظاہری و باطنی نیافتند تاہم از علوم ظاہری
بقدر ضرورت استفادہ نمودند۔ مگر چونکہ برای خدمت آبائی تبحر علوم دینیہ ضرور بود و ایشان
قابلیت انجام دہی خدمت قاضی القضات نداشتند از خدمت آبائی محروم ماندند مگر بلحاظ والد عم
بزرگوار و عظمت خاندانی بمنصب سرفراز شدند۔ و نیز جاگیر آبائی بر ایشان بحال گردید و از دیگر
خدمات معزز و ممتاز ماندند۔ و بیشتر اوقات ایشان بمصاحبت شاہزادگان میگذشت۔

عقد ایشان در خاندان عالی و نجیب قضات شاهجهان آباد که از اکابر و مشاهیر آن زمان بودند شده بود
و از بطن آن زوجه یک فرزند تولد شد که نام آن خواجه محمد رشید الدین نهادند و زوجهٔ ایشان در
صغر سنی فرزند انتقال کرده بود و پرورش فرزند خورد سال زن همشیرهٔ زوجهٔ ایشان متعلق شد. چونکه قریب
این واقعه فرزند شاه عالم بادشاه غازی که ایشان مصاحب و رفیق او بودند قصد شهر بنارس نمود.
و باین قصد ارادهٔ مراجعت نداشت ایشان هم بدین اراده قصد شهر بنارس نمودند. و بجهت محمد دیال
خود را مع جاگیر به همشیرهٔ زوجهٔ خود تفویض نموده همراه شاهزاده راهی بنارس شدند. و قصد انتقال
جاگیر بنام فرزند خود در آنوقت کردند. نه بعد از ان تا آنکه در بنارس انتقال کردند و تا انتقال ایشان
بخوبی تسلط سرکار انگریزی گردید. و بوجه صغر سنی فرزند و عدم قابلیت انتظام جاگیر خاله صاحبه
ایشان حالت جاگیر خراب بود. و هیچ کس پرسان حال نشد بعد انتقال ایشان جاگیر بقبضهٔ سرکار
در آمد و چونکه از طرف فرزند ایشان بوجه صغر سنی و عدم واقفیت طریقهٔ کارروائی هیچ تدبیر بحالی جاگیر
بنام خود نه شد. و در دعوی جاگیر تمادی عارض گردید. و بلحاظ قواعد آنوقت دیگر خرابیها برپا شدند
که بوجه آن فرزند ایشان از جاگیر آبائی محروم ماندند.

(نمبر ۹۴) تذکرهٔ حالات فرزندان خواجه امین الدین خان و خواجه مفتی معین الدین خان

از حالات مذکوره بخوبی ظاهر است که خواجه رشید الدین در حالت سخت بی سر و سامانی بودند و هیچ انتظام تعلیم و تربیت ایشان نبود
لیکن بعنایت الهی و توجه باطنی بزرگان خود تعلیم علوم شروع کردند. و بالآخر مولانا شاه عبد العزیز صاحب
دهلوی که نظیر خود در علوم ظاهری و باطنی نداشتند رجوع شدند و بر تربیت حضرت ممدوح از علوم ظاهری
و باطنی بهرهٔ وافر بردند و عالم متبحر و فاضل اجل و سالک باخبر گردیدند. از علوم ظاهری بعلم
کلام و معقولات و ریاضیات مشهور جهان بودند و در علوم دینیات هم از مشهورترین علمای وقت بودند.
و در تسلیک سلوک هم کامل ترین اصحاب وقت بودند و در زمانهٔ کامیابی ایشان حالت سلطنت مغلیه
آنقدر باقی نماند که وقت والد ایشان بود بلکه بادشاه شاهجهان آباد برای نام باقی بود. و بر همه ملک
تسلط سرکار انگریزی گردیده بود. و انتظام ملک در دست بادشاه مغلیه مطلقاً باقی نبود نه ملک
و نه عهده های قدیمه باقی بودند. بدین وجه بادشاه شاهجهان آباد ایشان را عهدهٔ آبائی ایشان
دادن نتوانست تاهم اکبر شاه بادشاه غازی ایشان را بخطاب خانی و بهادری سرفراز فرمود
و در امرای دربار شاهی داخل نمود و بجای آنکه در آنوقت بودند ممتاز داشت حالات ایشان
مثل حالات جد امجد ایشان حضرت آخوند صاحب قدس سره بودند همیشه در تعلیم علوم ظاهری و باطنی

مشغول میماندند۔ وبغایت مرتاض وزاہد وعابد بودند۔ وازفیضان علوم ظاہریہ وباطنیۂ ایشان بشمار
اشخاص عالم متبحر وفاضل اجل وسالک باخبر گردیدند۔ اکثر تصنیفات ایشان درمناظرہ وعلم کلام اند
ونیز در دیگر علوم۔ عقد ایشان در اولاد حاجی عنایت اللہ خانصاحب وزیر اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ
غازی شد کہ از سادات عالی نسب ونجیب بود ودرہمراہی بادشاہ بمقام اورنگ آباد انتقال کردہ
ودرانجا مدفون ست وازبطن این زوجہ سہ پسر ویک دختر تولد شدند۔ فرزند اکبر موسوم بہ سدید الدین شد
ونام فرزند اوسط مؤید الدین نہادند وفرزند اصغر را بنام سلیم الدین مسمی اند۔ خواجہ صاحب درزمانہ
طفولیت فرزندان قصد زیارت حرمین شریفین کردند وہمہ اسباب سفر مہیا کردند سواری تیار بود
کہ یکایک دردگردہ پیدا شد ودران مرض بتاریخ ہشتم محرم الحرام ۱۲۴۳ھ ہجری زعالم فانی بعالم جاودانی
رحلت فرمودند ودرمقبرۂ حضرت شاہ باقی باللہ قدس سرہ مدفون شدند۔ چونکہ مفتی خواجہ معین الدینخان
صاحب سکونت شہر لکھنؤ ملک اودہ اختیار فرمودہ بودند ودرشہر لکھنؤ انتقال فرمودند ودرانجا مدفون
گردیدند اولاد ایشان ہم درشہر لکھنؤ ماندند۔ ہرسہ فرزندان ایشان ازعلمای لکھنؤ تعلیم علوم مروجہ یافتند
ودرہمہ آثار شرافت واخلاق وتہذیب خاندانی بود درسلطنت اودہ بخدمات مختلف سرفراز ماندند۔
کدخدائی ایشان درخاندانہای عالی وشریف ونجیب گردید فرزند اوسط خواجہ معین الدین خانصاحب
لاولد فوت گردیدند۔ وفرزند اکبر خواجہ مجید الدین خان دو پسر ویک دختر داشتند فرزند کلان موسوم
بہ خواجہ حفیظ الدین خان ونام فرزند خورد رفیع الدین خان نہادہ بودند۔ وفرزند اصغر خواجہ
معین الدین خانصاحب کہ موسوم بخواجہ محی الدین خان معروف بہ مرزا غلام حسین بودند اوشان
یک پسر موسوم بہ یوسف علیخان ومعروف بہ (راجہ) وچہار دختر داشتند این ہرسہ برادران درلکھنؤ
انتقال کردند وہمانجا مدفون اند۔

تذکرۂ نسل خواجہ جلیل الدین خان

ذکر خواجہ جلیل الدین خان فرزند خواجہ مراد الدین خانصاحب قبل ازین
نوشتہ شدہ است ازان ظاہرست کہ اوشان از امرای اعظم شاہ پادشاہ غازی بودند عقد ایشان ہم
بخاندان عالی وشریف ونجیب شدہ بود۔ وازبطن زوجہ دو فرزند ویک دختر تولد شدہ بود۔
فرزند کلان ایشان خواجہ بہاء الدین خان نام داشت وفرزند خورد بہ خواجہ صدر الدین خان موسوم بود
تعلیم وتربیت ہردو فرزندان بخوبی نمودہ بودند در علوم ظاہری وباطنی فضیلت تام داشتند
خواجہ صدر الدین خانصاحب مذاق علم طب زیادہ تر میداشتند ودرمعالجہ وتشخیص امراض یکتای
زمانہ بودند از تعلیم اوشان بسا مردمان فیضیاب گردیدند واز معالجۂ اوشان ہزارہا مرضا صحت

یافتند عقد خواجہ بہاء الدین خان ہم درخاندان عالی ونجیب شد و یک دختر و دو فرزند متولد شدند فرزند
کلان خواجہ نجم الدین خان نام داشت و فرزند خرد موسوم بہ خواجہ شمس الدین خان بود۔ خواجہ
جلیل الدین خانصاحب دختر خود را بحکیم سیف الدین احمد خانصاحب منسوب فرمودند کہ ازخاندان عالی
واکابرین آنوقت بودند۔ لیکن ہیچ اولادش نشد۔ خواجہ جلیل الدین خانصاحب از اہل باطن بودند
ونہایت فیاض وخوش اخلاق بعمر طویل بہ شہر شاہجہان آباد انتقال فرمودند ودر خانقاہ حضرت شاہ
غلام علیصاحب مدفون گردیدند۔ ہر دو فرزندان ایشان از امرای نامدار بودند در شہر بنارس اکثر
میماندند۔ خواجہ صدر الدین خانصاحب لاولد در شہر بنارس انتقال کردند۔ ودر انجا مدفون اند۔
وخواجہ بہاء الدین خانصاحب ہم در شہر بنارس انتقال کردند لیکن وصیت کردند کہ جنازۂ ایشان
بہ شاہجہان آباد رسانیدہ نزد قبر والد بزرگوار مدفون کنند چنانچہ ہمین شد و جنازۂ ایشان از بنارس بہ
شاہجہان آباد آوردہ درخانقاہ حضرت غلام علیشاہ صاحب مدفون ساختند۔ ہر دو فرزندان خواجہ
بہاء الدین خان صاحب در زمانہ قیام ایشان در شہر بنارس لاولد انتقال کردند ودر انجا مدفون شدند
صرف یک دختر باقی بود کہ اورا درخاندان نجیب ومحترم منسوب کردہ بودند۔ کہ از بطن او دو دختر متولد
شدند یکی بخواجہ رفیع الدین خانصاحب منسوب شد کہ از نسل خواجہ عبد اللہ المخاطب بہ فرید الدین خان
بودند ودیگر بہ دیگر خاندان عالی۔ لیکن دختری کہ از بطن زوجۂ خواجہ رفیع الدین خان شدہ بود۔
لاولد فوت شدہ ہم نشان اولاد دختر دیگر یافتہ نمیشود۔

(۸۵) تذکرۂ حالات اولاد خواجہ مجید الدین خان و خواجہ محی الدین خان

خواجہ حفیظ الدین خان و خواجہ رفیع الدین خان و خواجہ یوسف علیخان
در ملک اودھ میماندند۔ وتعلیم علوم مروجہ بخوبی یافتہ بودند
وذی علم ولائق بودند ونیز متصف باخلاق حمیدہ واوصاف جمیلہ بودند واز مختلف خدمات سلطنت اودھ
ممتاز ماندند وحالت ظاہری اینہا نہایت مستحسن بود وبہ تمول وخوشحالی بسر میکردند وخواجہ
حفیظ الدین خان در شہر لکھنؤ لاولد انتقال کردند۔ ودر شہر لکھنؤ مدفون اند کہ خدائی خواجہ رفیع الدین خان
درخاندان خود از صبیۂ شدہ بود کہ در نسل خواجہ جلیل الدین خان بود۔ لیکن خواجہ رفیع الدین خان صرف
یک دختر میداشتند کہ لاولد فوت شد۔ ایشان در علم طب مہارت کامل میداشتند ونیز از صنایع کثیرہ وعلم
نباتات بخوبی واقف بودند۔ ودر علم کیمیا ہم دخل میداشتند در شہر بنارس جائداد کثیر گذاشتہ انتقال
کردند ودر انجا مدفون اند۔ ہمشیرۂ خواجہ رفیع الدین خان بخاندان شریف ونجیب منسوب شدہ بود ویک
پسر موسوم بہ اسد اللہ گذاشتہ انتقال کرد۔ خواجہ یوسف علیخان وہر چہار ہمشیرۂ ایشان بخاندانہای

شریف و نجیب و خوشحال منسوب شده بودند۔ همشیرهٔ اکبر ایشان سه دختر گذاشته انتقال کرده۔ همشیرهٔ دوم هم میان (۱) سید حسین (۲) سجاد حسین (۳) مرتضی حسین (۴) رضا حسین (۵) مهدی حسین (۶) هادی حسین (۷) کاظم۔ هفت فرزند گذاشته از عالم فانی رخصت شدند همشیرهٔ سویم دو فرزند مسمیان آغا حسین و سید حسین و دو دختر گذاشته رحلت کرد۔ همشیرهٔ چهارم لاولد فوت گردید۔ خواجه یوسف علی خان یک فرزند موسوم به تجمل حسین و چهار دختر گذاشته راهی عالم جاودانی گردیدند۔

(۹۶)
تذکرهٔ اولاد خواجه رشید الدین خان صاحب۔ بعد انتقال جناب خواجه رشید الدین خان صاحب فرزندان ایشان خورد سال بودند در تعلیم و تربیت آنها جناب مولوی مملوک علی صاحب و مولوی سید محمد صاحب بسیار سعی کردند که اشهر ترین علمای شاهجهان آباد و از تلامذهٔ خواجه صاحب موصوف بودند۔ و در سعی خود نسبت فرزند اکبر و اوسط خواجه صاحب کما حقه کامیاب شدند و این هر دو فرزند مثل والد بزرگوار خود عالم متبحر شدند نسبت فرزند اصغر گو کما حقه کامیابی حاصل نشد تا هم او شان نیز بقدر ضرورت از علوم واقف گردیدند۔ و ضرورتی تعلیم او شان هم گردید۔ هرگاه این فرزندان خواجه صاحب قابل کار شدند از سلطنت مغلیه هیچ باقی نبود۔ صرف یادگار اخیر بهادر شاه بادشاه باقی بودند که از سلطنت انگریزی بقدر مناسب ماهواری می یافتند که دران بلحاظ اخراجات معینهٔ او شان گنجایشی نبود۔ لیکن با اینهمه بلحاظ تعلقات قدیم همه را به بادشاه تعلق بود۔ بعد چندے آنهم بوجه فساد بغاوت فوج انگریزی و محاربهٔ شاهجهان آباد باقی نماند درین اثنا مولوی خواجه سدید الدین خان صاحب در صیغهٔ تعلیمات صوبهٔ بنگال سلطنت انگریزی منتخب شدند و بر خدمت مهتممی مدارس بماهوار سه صد و پنجاه روپیه مامور گردیدند۔ بعد مدتے وظیفه حاصل کرده خدمت را گذاشتند بعد ازان باشغال مختلف از ملازمت و تدریس و تالیف و تصنیف مشغول ماندند و بالآخر ایشان را نواب ریاست رامپور برای نظامت عدالت طلب فرمودند و ایشان بر خدمت مذکور مامور گردیدند۔ و تا مدتے کار فرما ماندند۔ و بهمراهی نواب موصوف از زیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بالآخر بمرض هیضه در رامپور مبتلا شده ازین عالم بعالم جاودانی رحلت فرمودند۔ ایشان در علوم ظاهری بزمانهٔ خود نظیر نداشتند خصوصًا در علوم معقولات و مناظره و کلام۔ و نیز در علوم باطنی واقفیت تامه میداشتند و از اهل دل بودند۔ و در حصهٔ اخیر عمر خود نهایت عابد و زاهد بودند۔ تلامذهٔ ایشان هم بیشمار اند از تعلیم و تربیت ایشان هزارها اشخاص کامیاب گردیده اند۔ در ممالک هندوستان اشهر ترین علمای وقت خود بودند۔ از تالیفات و تصنیفات ایشان اکثر کتب ناتمام اند و بیشتر شایع گردیده اند که از ملاحظهٔ آن فضیلت علم ایشان بخوبی ظاهر است خواجه سلیم الدین خان صاحب فرزند اصغر بیشتر حصهٔ

عمر خود در ملازمت صیغهٔ مالگزاری ریاست الور بسر کردند و بالآخر خدمت اعلی در صیغهٔ مالگزاری پیدا ساختند۔
از کارگزاری او شان راجه و رعایا همه خوشنود ماندند۔ بعد زمانهٔ دراز خود خدمت را گذاشته تا مدتے در لاهور
و پشاور ماندند۔ و در کشمیر رفته از زیارت آستانهٔ حضرت آخون صاحب مشرف شدند۔ و از اعزهٔ کشمیر ملاقات
کردند و شجرهٔ اعزهٔ کشمیر مرتب کرده آوردند و بالآخر به شاهجهان آباد رسیده انتظام جائداد آبائی خود می‌نمودند
در سنه ۱۳۱۴ هجری از عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند۔ و در مقبرهٔ حضرت باقی بالله قدس سره مدفون گردیدند
ایشان هم عامل بودند و نیز صاحب دل۔ و در آخر عمر اکثر عبادت میکردند و در کار همه کس بقدر قدرت خود اعانت
میکردند۔ و در نفع همه کس همیشه می کوشیدند و در خیر الناس بودن ایشان شک نیست۔ مزاج ایشان
مثل اهل صوفیه بود۔ و عزت سالکان در نظر ایشان بسیار بود۔ بسیار تعظیم و تکریم فقرا میکردند۔ و نهایت سخی و خلیق
و هر دل عزیز بودند۔ اکثرین اهل شاهجهان آباد را از مفارقت ایشان رنجی رو داد۔ فرزند اوسط خواجه
محمد مؤید الدین خان صاحب تا مدتے در تدریس و تعلیم اشخاص و تصنیفات و تالیفات مشغول ماندند۔
و از تعلیم ایشان بسیار کسان بهره ور گردیدند و از تصنیفات و تالیفات ایشان بعض کتب در فقه و اصول
فقه و بعض کتب در ادب و علم کلام اند۔ تشخیص المقال کتابی بسیط بزبان عربی در رد نصارا است که درین
فن نظیر ندارد و بسیار قابل قدر است بعد چندی التفات ایشان بطرف ملازمت مایل شد و ایشان نزد
عزیزی که مدار المهام ریاست الور بودند۔ راهی شدند و تا مدتی در رفاقت او شان ماندند و مختلف تجربات
انتظامی حاصل کردند و بر نظامت اعلی صیغهٔ عدالت ریاست مامور شدند و تا مدتی کار فرما ماندند۔ و درین
زمان مختلف تجربات عدالتے حاصل کردند چونکه انتظام ریاستها بوجه حکومت شخصی همیشه در تغیرات می باشد
از تغیرات و حالات مختلفه رای ایشان این شد که ملازمت ریاستها نامناسب است و ایشان از خدمت
ریاست گذاشته باز به شاهجهان آباد واپس آمدند چونکه انتظام سلطنت انگلشیه همیشه بالاستقلال
میماند و دران تغیرات بے اصول بظهور نمی آیند بدینوجه قصد ملازمت دولت انگلشیه نمودند۔ و در صیغهٔ
عدالت ملازمت حاصل کردند۔ درین زمان نواب مختار الملک بر مدار المهامی ریاست حیدرآباد سرفراز
شده بودند و حالت انتظام ملک دکن سخت ابتر بود۔ ریاست بیحد مقروض۔ و خزانه از زر تهی بود انتظام
مالگزاری بدست تعهدداران و تعلقداران و سررشته داران و نائبان بود۔ سررشته داران و نائبان
از دیسمکهان و دیسپانڈیان سازش نموده از کاشتکاران قبول محاصل سالانه میگرفتند تعلقداران
و کروری داران بسیار منفعت پیدا ساختند۔ و به نائبان اجازت عام میدادند که هر چه خواهند از رعایا وصول
کنند۔ و کدامی طریقه حفاظت کاشتکاران نبود که از بی امنی کاشتکاران محفوظ باشند۔ و با این همه

مشکل دیگر آن بود کہ تعلقداران از محاصل ہر قدر کہ میخواستند میگرفتند و ہر قدر کہ میخواستند بہ سرکار میدادند۔ ازین وجہ آمدنی ریاست بسیار کم بود و حصۂ کثیر بدست منتظان میرسید۔ دران زمان تعلقداران سرمایۂ دولت مشہور بود۔ و تعلقداران نہایت خود مختار بودند و ہر چہ میخواستند می کردند و تعمیل احکام مدار المہام چنان کہ باید نمیکردند۔ انتظام تقسیم اضلاع و تعلقات ہیچ باقاعدہ نبود و نہ کافی قواعد اجرای کار مالگزاری بودند۔ دریں حالت صیغۂ مالگزاری ریاست بود و حالت صیغۂ عدالت و کوتوالی ہم ابتر بود جمعداران کوتوالی اختیارات عدالتی ہم میداشتند۔ در حیدرآباد یک عدالت دیوانی و یک عدالت فوجداری و در بیرونجات منصفین و میر عدل مقرر بودند۔ لیکن درحقیقت این جملہ محکمہ جات محض برای نام بودند چنانکہ فیصلۂ اخیر بلا منظوری مدار المہام نمی شد و فیصلجات بیرونجات بذریعۂ عدالت صدر تعلقات منظور می شدند و عدالتے بنام عدالت بادشاہی قایم بود۔ مگر طریقۂ کارروائی عدالتہا محض بے اصول و بیقاعدہ بود۔ مقدمات معمولی اشخاص در عدالتہای مذکورہ رجوع می شدند۔ مقدمات امرا و علاقہ داران اینہا و مقدمات جمعداران و علاقہ داران آنہا بطور خود تصفیہ می شدند ہیچ گاہ رجوع عدالت نمیشدند علی ہذا ساہوکاران عرب و روہیل ملازم میداشتند و زر قرضۂ خود از مدیونان بذریعۂ عرب و روہیل وصول میکردند ہیچ گاہ مقدمہ بعدالت رجوع نمیکردند۔ و سود بمقداری کہ میخواستند میگرفتند و مظالم انواع و اقسام بر مدیونان میکردند۔ ہمچنین امرا و جمعداران پیشہ کہ ازان ظاہرست کہ ہر قوت دار ہر چہ میخواست بر ضعیف تران خود میکرد و بفریاد او کسی نمیرسید با این ہمہ در عدالت و کوتوالی بازار رشوت گرم بود و ریاست حیدرآباد مرکز خیانت و رشوت و مظالم گردیدہ بود نہ انتظام عدالت باقاعدہ بود نہ انتظام کوتوالی نہ کارفرمایان تجربہ کار و ذی لیاقت بودند۔ نہ قواعد کارروائی عدالت کافی موجود بودند۔ غرض حالت عدالت و کوتوالی نہایت قابل تنفر بود۔ و حالت صیغۂ فوج ہم خراب تر بود۔ باسمای فرضی عہدہ داران فوج لکھا روپیہ میگرفتند علی ہذا در تمامی صیغہای ملک خرابی و ابتری برپا بود۔ کہ ازان رعایا ہم بحالت پریشانی و تباہی و بی اطمینانی مبتلا بود و سرکار ہم زیر بار اخراجات بی سود و بدنام بود و چونکہ تصحیح تمامی فیصلہ جات عدالتی و تمامی کار مالگزاری و دیگر صیغہ جات بوجہ عدم تعین اختیارات عہدہ داران خود مدار المہام انجام میدادند۔ کثرت کار مدار المہام آنقدر بود کہ باوجود کارگزاری شبانہ روزی کارہا بانجام نمیرسید۔ و نہ کدامی عہدہ دار برای اعانت مدار المہام بود نہ مدار المہام از کدامی عہدہ دار اعانت میخواستند و از مخالفت عہدہ داران اعتبار آنہا نمیکردند۔ چونکہ این زمانہ ابتدائی مدار المہامی نواب مختار الملک بود و اوشان ہر آنچہ نسبت انسداد کارروائیہای مضر و نامناسب انتظام میخواستند بعض کسان بوجہ فقدان منافع خود و بعض اشخاص بوجہ رشک و حسد تحریک بعض

بوجہ عداوت مانع و حارج میشدند۔ و چونکہ دران زمان اکثر عہدہ داران و امرا و مقربان حضور متحد الاخلاق و
متحد الصفات بودند و در انتظام بسیار نقصان آنہا بود با ہم بیکدلی سازشہا مینمودند و از رئیس نسبت مدار المہام
شکایتہا میکردند۔ و رئیس ابر مدار المہام آشفتہ میکردند و بدین تدابیر مدار المہام را از انتظام باز میداشتند
و سخت پریشان میکردند۔ چونکہ مدار المہام بعد تجربۂ چند سال این امر بخوبی فہمیدہ بودند کہ در عہدہ داران موجودہ
نہ کدامی شخص تجربۂ کافی میدارد نہ قابلیت و لیاقت ضروری میدارد و عاداتیکہ از عرصۂ دراز در اینہا پیدا شدہ اند
ہیچ گاہ از ایشان منفک نخواہند شد و نیز خیالات مخالفانۂ اینہا مبدل نخواہند شد درین صورت مدار المہام را
غیر ازین چارہ نبود کہ از ممالک غیر عہدہ داران تجربہ کار طلب کنند و بذریعۂ آنہا اصلاح حالت موجودۂ ملک
نمایند۔ لہذا مدار المہام در تفحص و تجسس عہدہ داران تجربہ کار و متدین و راست باز بودند۔ چونکہ مولوی
کرامت علی صاحب کہ از تلامذۂ والد ایشان بودند و درین ملک استاد مدار المہام بودند و از تمامی حالات
خواجہ موید الدین خانصاحب مطلع بودند۔ روزی در اثنای گفتگو تذکرۂ ایشان آمد و مدار المہام حالات خاندانی
و فضیلت علم و تجربۂ ایشان کہ در تمامی صیغہ جات انتظام ملک میداشتند شنیدہ مشتاق ملاقات ایشان شدند
و از مولویصاحب خواہش طلبی ایشان کردند۔ مولویصاحب بہ خواجہ صاحب نوشتند ایشان انکار کردند و چون
مدار المہام انکار ایشان شنیدند زیادہ مشتاق گردیدند غرض تا عرصۂ دراز خط و کتابت ماند بالآخر چون
مدار المہام انتخاب ایشان برای ملازمت سرکار آصفیہ نمودند در رای ایشان ہم تبدیلی پیدا شد و ایشان قبول
کردند و از ملازمت سرکار انگلشیہ ارادۂ ملازمت سرکار آصفیہ نمودند۔ و بتاریخ یکم جون ۱۸۹۰ عیسوی درخواست
رخصت تا ماہ جولائی و از یکم اگست درخواست استعفا بخدمت مسٹر جارج وانڈرس از مپل سشن جج میرٹھ فرستادند
ہر چند صاحب ممدوح نمیخواست کہ ایشان از ملازمت سرکار انگلشیہ علیحدہ شوند و ایشان را از استعفا باز میداشت
لیکن ایشان بر منظوری درخواست خود اصرار کردند و در خط و کتابت چند روز این کارروائی ملتوی ماند
بالآخر صاحب موصوف بر اصرار ایشان بتاریخ ۲۵ جون سنہ ۱۸۹۰ عیسوی بدین الفاظ استعفا منظور کرد
کہ در ذیل مرقوم ست۔

مولوی موید الدین خانصاحب بدین وجہ از خدمت حالیۂ خود مستعفی میشوند کہ ایشان را خدمتی حیدرآباد
حاصل میشود کہ مشاہرۂ آنہم زائد ست و آن خدمت اعزاز و اختیارات ہم زیادہ میدارد من ہمیشہ
از طرز عمل ایشان خوشنود ماندم و ہمیشہ ایشان را مسکین و غریب و بر کار خود متوجہ و مستعد یافتم۔
ایشان در کار خود بسیار ہوشیار و بہر طور نیک و شریف اند و بلحاظ دیانت طریقۂ عمل ایشان بی نہایت
قابل اطمینان ماند و در زمانہ محاربۂ شاہجہان آباد و فساد ہندوستان خیرخواہ سرکار و نیک رویہ ماندند

برفتن ایشان سخت افسوس میدارم لیکن ہارج شدن در ترقی ایشان نمیخواہم اگر چہ توقعی مرا دست میداد از ترقی ایشان بر عہدۂ بزرگ بسیار خوشنود می شدم مگر افسوس ست کہ چنین موقعہ دست نداد۔

غرض ایشان راہی حیدرآباد گردیدند و قصد حضرت شاہ مسعود صاحب رحمۃ اللہ کہ از مکاتبۂ اوشان مذکورۂ بالا نسبت دکن بود در لیشت پنجم بظہور آمد القصہ بعد رسیدن حیدرآباد نواب مختار الملک مدار المہام سرکار آصفیہ ایشانرا بر خدمت نظامت محکمۂ تنسیخ و تصحیح صدر تعلقات مامور فرمودند و نیز از ایشان در فقہ ہدایہ شروع نمودند و در مختلف امور از ایشان مشورہ میکردند و بعد تجربہ مدتی نواب صاحب را با ایشان اطمینان کافی پیدا شد و از ایشان در تمامی امور مشورہ آغاز کردند۔ و وقتاً فوقتاً اطمینان نواب صاحب نسبت ایشان افزود و مشورت ایشان نہایت مفید ثابت گردید بالآخر نواب صاحب از ایشان در امور مملکت مشورہ آغاز نمودند و بعد چندی حالتی چنان رو داد کہ از امور سترگ امری بغیر مشورۂ ایشان طی نمیشد و از مشاورت ایشان امداد وافر بہ نواب صاحب میرسید ایشان در مدت دو سال از حالات ملک و اہل ملک و انتظام موجودۂ ملک بخوبی واقفیت حاصل کردہ بر امور قابل انسداد و قابل اجرا و طریقۂ آن بخوبی غور کردند و نسبت انتظام تمامی صیغہ جات از نواب صاحب بارہا گفتگو کردند و بطرف اجرای انتظام جدید متوجہ میکردند و گو نواب صاحب را از رای ایشان بالکلیہ اتفاق بود لیکن بدینوجہ کہ در ان زمان بوجہ مخالفت مخالفین و مداخلت رئیس کارروائی مدار المہام اجرای انتظام بیحد مشکل بود در ہر کار بسیار تامل میکردند۔ چونکہ زیادہ ضرورت تقسیم ملک در صوبہ جات و تقسیم صوبہ جات در اضلاع و تقسیم اضلاع در تعلقات بود و نیز تقرر حکام اسامات ضلاع و تعلقات از صیغۂ مالگزاری و عدالت کوتوالی بود تا انتظام ملک باقاعدہ شود و دقت وصول مالگزاری و انتظام عدالتی و کوتوالی دور گردد و نیز زیادہ تر ضرورت این امر بود کہ کارہای کہ بالفعل انتہا بر تنہا نواب مدار المہام ست آن کار فضول و غیر ضروری کم کردہ شود و ہر قدر ہر کار کہ بعد ازین باید انتظام آن چنان شود کہ در آن وقت مدار المہام بسیار صرف نشود و کافی مددی اوشان را در انصرام آن از دیگر عہدہ داران رسد تا کہ مدار المہام را وقتی برای غور امور اہم متعلقۂ مملکت دست دہد و رای ایشان این بود کہ بالفعل یک معتمد مالگزاری و یک معتمد عدالت و کوتوالی مقرر کردہ شود تا کہ کثیر المقدار کارکہ ہست در دفاتر معتمدی تقسیم شود و از معتمدین در اجرای آن بمدار المہام مدد بہم رسد و نیز نگرانی عہدہ داران ماتحت ہم بخوبی شود چنانچہ حسب رای ایشان نواب مدار المہام در ۱۲۸۱ فصلی مطابق ۱۲۸۸ ہجری انتظام ضلع بندی وغیرہ و بعض تقررات فرمودند و در ۱۲۸۲ فصلی مطابق ۱۲۸۹ ہجری دو عہدۂ جدید معتمدین قایم کردند و بہ معتمدی عدالت

و کوتوالی وغیره خواجه موید الدین خان صاحب را مامور فرمودند و بر معتمدی مالگزاری سید سعد الدین صاحب را سرفراز نمودند۔ و کار کثیر المقدار متعلقهٔ خود را در این هر دو دفاتر تقسیم کردند که از ان خود هم تا حدے سبکدوش شدند۔ و نیز نگرانی عهده داران ماتحت هم آغاز گردید۔ بطریق با اصول اجرای کار آغاز شد که از ان روز بروز حالت کار رو باصلاح می شد و ترقی می پذیرفت و ابتری و بد انتظامی بتدریج رفع می شد غرض بعد تقرر خواجه صاحب بر معتمدی از ایشان بسیار مدد به نواب صاحب میرسید و نزدیک سه سال ایشان مصروف انتظام و اصلاح کار صیغه جات متعلقهٔ خود بودند و قواعد اجرای کار عدالتی و کوتوالی وغیره وضع نمودند و نواب مدار المهام بمشورهٔ ایشان قواعد و هدایات در سائر اجرا می فرمودند و در اصلاح دیگر صیغه جات و امور اهم ریاست مشوره به مدار المهام نیز میدادند و سرگرم رفع بی اطمینانی و تکالیف خلایق و جلب منافع سرکار و رعایا بودند۔ و چونکه اهل فوج و امرا و ساهوکاران بوجه ضعف حکومت تعمیل احکام سرکار نمیکردند در بعضے مقدمات چندان تنبیه و تهدید آنها کردند که مزاحمت های تعمیل احکام بجدی رفع گردید اکثر امرا از ارتکاب جرائم نمی ترسیدند و مرتکب جرایم میشدند چونکه دران زمان فرزند نواب امیر کبیر بهادر که داماد رئیس بودند باعث موت شخصے شدند و مدار المهام بوجه تقریب و قرابت رئیس متامل بودند ایشان بلا رعایت امری محرک تحقیقات این مقدمه شدند و ضرورت اجازت رئیس شد نواب صاحب ایشان را پیش رئیس فرستادند ایشان از حضرت غفران مآب نواب افضل الدوله بهادر بربنای احکام شرع گفتگو کردند و بالآخر بمجبوری رئیس اجازت فرمود و بعد تحقیقات مقدمه نسبت اوشان سزا تجویز شد از ین واقعه بر دیگر امرا اثرے قوی رو داد و آنها از ارتکاب جرایم محترز شدند در زمانهٔ ایشان تانتیا مرهٹه در حوالی حیدر آباد رسیده سازش اجتماع اشخاص بر محاربه سرکار انگریزی کرده بسیار مردمان را آماده کرده بود ایشان از سازشهای مطلع شده بعجلت تمام بحکمت عملی انسداد کردند او گریخت بعض شرکای او گرفتار شده سزا یافتند اگر او کامیاب می شد ریاست را صدمهٔ عظیم میرسید۔

چونکه رشوت خواری در حیدر آباد بسیار شایع بود ایشان باجتماع مواد کافی بر مجلس عدالت العالیه اکرم مولوی احمد علی صاحب که در رشوت خواری از حد نام آور و در مظالم یکتای زمان بودند معطل کنانیده جماعت عهده داران که در آن خود هم شریک بودند بر تحقیقات الزامات اوشان مامور کنانیدند و بذریعه فیصله مبسوط بدلایل و وجوه قوی اوشان مجرم قرار یافته سزایاب شدند۔ از ین واقعه بر رشوت خواران اثری تام شد و دیگر چنین بدخصالان را از ارتکاب تامل گردید۔ همچنین دیگر چند کس

معزول ومعطل ومنزایاب شدند واثر قومی برگروه آنها شد که تا حدے مانع ارتکاب گردید۔
ایشان درکدامی انتظام بجز اہل این ملک دیگران راخدمات دادن مناسب تصور نکردند وعموماً
اہل این ملک رامنتخب و مامور میفرمودند وانتخاب ایشان نہایت صحیح ومفید ثابت می شد
خیال ایشان این بود که حتی المقدرت اہل ممالک غیر راخدمات داده نشوند۔ که اثر آن باعث
خرابی اہل ملک خواہد شد چنانچہ خود ایشان گاہی کسی را از ملک خود یا ممالک غیر برخدمتی
مامور نه کردند۔
تذکره متعلقہ خدمات ایشان وکارہای نمایان ایشان چندان ست که اگر بہ تفصیل مناسب
بیان کرده شود کتابی نہایت بسیط خواہد شد ودرین مختصر گنجایش چنین تفصیلات نیست
لہذا بر بیان مذکوره اختصار میکنم۔ وبا اینہمہ از تعلیم علوم طلبا وتدریس ہم باز نمیماندند۔
چونکہ ایشان بر طریق اجداد خود چنانکہ بطرف ظاہر توجہ میداشتند زیاده از ان بطرف باطن متوجہ
مے بودند۔ وبہر دو حالت ایشان را دسترسی بود اصحاب خدمات باطنی این ملک پیش ایشان
می آمدند واز ایشان ملاقات میکردند۔ منجملہ آنہا از اہل عرب شیخ عبد الرحیم صاحب خلیفہ ست بود
ونیز قلندر دیگر وآنہا با ایشان از حالات باطنی مطلع میکردند واز تلامذه ارشد ایشان از اشخاص
عالی خاندان این ملک جناب مولوی شیخ احمد حسین صاحب وجناب مولوی شیخ محمد صدیق
صاحب اند ونیز مولوی میر سلامت علی خان صاحب بودند۔ ونیز بعض دیگر اصحاب ایشان بسیار
محبت از جناب مولوی محمد صدیق صاحب میداشتند که بعلوم مروجہ دستگاه کافی میدارند
ودر کارگزاری خدمت سرکاری چنان تجربہ کاراند که نظیر ایشان درین ملک نیست وبصلہ
دیانت وکارگزاری خود از خطاب نواب عماد جنگ بہادر ممتاز وسجدمت معتمدی عدالت وکوتوالی
سرفراز اند مولوی عبد العلیم نصر اللہ خان صاحب خورجوی که قدیم ڈپٹی کلکٹر سرکار انگریزی وصدر
تعلقدار سرکار آصفیہ بودند۔ در تاریخ دکن که مصنفہ ایشان ست نسبت خواجہ صاحب می نگارند که

ہر قدر کاررا کہ بر قانون آورده است ذات سامی ایشان ست نہایت
کارگزار ومدبر ودیانت دار ومحنت کش در کار سرکار تیز قلم بغایت
درجہ معاملہ فہم تجربہ کار سرکار انگریزی وہندوستانی اند از ہنگام صبح
تا زمانی نیمہ ساعت شب قلم از دست ایشان نمی افتد شخصے را
در کار ایشان دخلی نیست وبر مرادات ایشان کسی را خبر نے

(۸۷) ذکر کدخدائی خواجہ سدید الدین خان صاحب وسلیم الدین خانصاحب و اولاد ایشان و وعدہ انسلاک شجرۂ کامل ونقشہ مشتمل بر احوال مختصر تمامی نسل حضرت آخون صاحب

کدخدائی خواجہ سدید الدین خانصاحب وخواجہ سلیم الدین خانصاحب در شاہجہان آباد در خاندان ہای اکابر معززین شدہ بود کہ بشرافت ونجابت ممتاز بودند۔ خواجہ سدید الدین خانصاحب ہشت فرزند و پنج دختر میداشتند وخواجہ سلیم الدین خانصاحب سہ فرزند وچہار دختر میداشتند کہ حالات ایشان زیادہ تفصیل طلب نیند۔ ونیز تا اینجا تذکرۂ اولاد دختران حضرت آخون صاحب نشدہ است کہ کثیر التعداد ست ونیز تذکرۂ بعض مستورات کہ از نسل حضرت اند تا حال نشدہ است مناسب مینماید کہ شجرۂ تمامی نسل حضرت کہ از ان تفصیل اولاد دختران حضرت وخواجہ سدید الدین خانصاحب وخواجہ سلیم الدین خانصاحب و دیگر بعض مستورات کہ از نسل حضرت اند وجملہ کسان بخوبی ظاہر شود و اسمای ہمہ ذکور و اناث دران مندرج باشند در آخر کتاب منضبط کردہ شود ونیز نقشہ کہ دران اسمای ہمہ کسان درج باشند ومختصر حالات ہمہ نوشتہ شوند با وی منسلک کردہ آید تا کہ بملاحظۂ آن اسمای ہمہ کسان نسل حضرت وبر حالات آنہا اجمالاً اطلاع شود چراکہ بالتفصیل تذکرۂ ہمہ کسان درین مختصر گنجایش ندارد وپس ہمچنین کردہ خواہد شد وبر تذکرۂ اولاد خواجہ موید الدین خان صاحب این کتاب ختم کردہ خواہد شد۔

(۸۸) ذکر کدخدائی خواجہ موید الدین خانصاحب و اولاد ایشان

عقد خواجہ موید الدین خانصاحب اولاً از صبیۂ فرزند حافظ عبد الرحمن خانصاحب شدہ بود کہ اوستاد شاہ عالم بادشاہ غازی بودند واز بطن آن دو فرزند ویک دختر تولد شدند۔ فرزند اکبر موسوم بہ امین الدین خان شد وفرزند اوسط موسوم بہ معین الدین گردید ودختر بعد چندی انتقال کرد۔ ونیز این زوجہ اولی بعد چندی ازین عالم رحلت نمود بعد ازین ایشان از صبیۂ خواجہ عزیز اللہ خانصاحب کہ برادر غلام نقشبند خانصاحب بودند واز اکابر سادات حسنیہ وحسینیہ مشائخین عظام وامرای شاہجہان آباد بودند۔ عقد نمودند۔ والدۂ این صبیہ از نسل نواب مہابت خانصاحب وزیر اعظم وسپہ سالار سلطنت مغلیہ بودند کہ در عہد جہانگیر وزیر نامآور بودند وبقوت اوشان شاہجہان بر تخت سلطنت نشستند ودر زمانۂ شاہجہان بادشاہ غازی ہم تا زمانۂ دراز وزیر اعظم وسپہ سالار ماندند وسلسلۂ نسبت والد این صبیہ بصحت تمام تا بحضرت غوث الاعظم میرسید۔ تا زمانۂ پدر این صبیہ نشان قدم بر گردن اولاد این نسل می شد چنانچہ بر گردن والد این صبیہ آن نشان خاص بود وبزرگان ایشان میگفتند کہ این نشانی اولاد صحیح النسب حضرت غوث الاعظم ست بدینوجہ تعظیم وتکریم بزرگان خواجہ صاحب سلاطین مغلیہ بسیار میکردند۔ وہمہ کسان قابل بسیار تعظیم مے شمردند۔

وایشان از اہل دل وعلوم ظاہری وباطنی مشرف بودند ودر سلسلهٔ قرابت داران ایشان یکی نواب عظیم الملک میر جمله از امرای اعظم بودند۔ ودر ملک دکن مامور بکار سرکار بودند۔ واز نسل وشان میر عبد السلام خانصاحب مخاطب به نواب مقتدر جنگ بہادر صوبه دار ومیر دوست علیخان صاحب دوم تعلقدار ونواب محمد علیخان صاحب بہادر مہتمم تقسیم منصبداران در حیدرآباد موجود اند غرض از بطن این زوجه هم دو فرزند تولد شدند نام فرزند کلان محمد محی الدین نهادند وفرزند خُرد در یک هفته انتقال کرد وبعد چندی مادرش هم ازین جہان فانی بعالم جاودانی رحلت نمود۔

زوجهٔ ثانیهٔ ایشان چونکه بسیار ذی علم وبسیار خوش اخلاق وزاهده وعابده وصوفیه بود۔ وتعلیم علوم ظاهری وباطنی از بزرگان خود بخوبی یافته بود۔ وهمیشه زنان را تعلیم علوم ظاهری وباطنی میداد وبر در خانه بسیار زنان پیش او جمع میشدند واو وعظ میکرد وهمیشه در مجاهدهٔ باطنی میماند۔ بر شوهر از انتقال خواجه صاحب را بسیار تاسف وملال رو داد قصد کردند که تارک الدنیا شوند لیکن ضروریات نه گذاشتند۔ مگر تاهم از روز انتقال زوجهٔ ثانیه هرگز به دنیا دل ندادند ومثل تارک الدنیا بسر کردند۔ وبعد این واقعه به نیت هجرت به دکن راهی شدند۔ فرزند خُرد دو ساله را به خوشدامن حواله نمودند۔ او کفیل پرورش او شد وهر دو فرزندان کلان همراه خود به حیدرآباد دکن بردند۔

(۹۹)

تذکرهٔ وفات مولوی خواجه موید الدین خانصاحب

انتظامی که بمشورت خواجه صاحب جاری می شد هنوز تکمیل نه شده بود وبیشتر اجزا اجرا طلب بودند وبسبب وقتهای آنوقت نوبت اجرای نرسیده بود که یکایک خواجه صاحب بمرض الموت مبتلا شدند بعضی میگویند که وجه مرض زهر بود وبعضی میگویند که وجه سحر بود بهرحال هرچه باشد از شانزدهم شعبان [illegible] هجری درقی واسهال خون روان شد وبتاریخ هجدهم شعبان [illegible] هجری از عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند ودر مقبرهٔ حضرت یوسف صاحب شریف صاحب که بمقام نامپلی واقع ست متصل گنبد حضرت ممدوح آسودند قطعهٔ تاریخ وفات ایشان اینست۔

شد ز دنیا موید الدین خان — عالم بی نظیر و بی همتا
گفت تاریخ رحلتش والا — از جهان رفت عادل یکتا

رقعهٔ که نواب مختار الملک مرحوم بعد انتقال خواجه صاحب بمولوی امین الدین خان صاحب نوشتند حسب ذیل ست۔

(۱) استماع واقعهٔ انتقال والد آن مهربان که یکایک امروز بوقت هفت

گفته معلوم شد رنجیکه بخاطر اینجانب گذشت تفصیل و تشریح آن دشوار بلکه ناممکن ست-

(۲) اگرچه والد آنمهربان را عرصهٔ دراز نشده بود که درینجا وارد شدند و سرانجام دهٔ کارهاے سرکار ماندند لیکن بهر سرگرمی و مشقت و امانت داری و خیرخواهی که آنها انصرام دادند فی الحقیقت قابل تحسین و آفرین بوده-

(۳) خواهش اینجانب این بود که روزے شود که ثمرهٔ مشقت و خیرخواهی خود بینند و تا عرصهٔ دراز آن کامیاب باشند مگر خواهش این جانب را پیش خواهش در رضاے الهی فروغ کو بهر حال هرچه رضای مولی از همه اولی- آن مهربان را و ما همه را بغیر ازین چاره نیست که امور خود را بدست اختیار او تعالی شانه بدهیم و صبر اختیار کنیم-

(۴) این جانب را همواره خواهان بهتری و نیکنامی آن مهربان تصور نموده در هر جا ضرورت آن واقع شود بدرخواست و اطلاع آن هیچ تامل نه نمایند و باهم بدوستی و اتفاق بوده در اجرای کارهاے سرکار ساعی و جاهد باید بود-

مدار المهام درین زمان نه صرف مدار المهام بودند بلکه بوجه صغر سنی رئیس ایشان را در ریاست اختیارات کامل حاصل بودند- تحریر آن زمانهٔ ایشان و قدرت تحریر رئیس میداراد از فقرهٔ اول رقعهٔ مذکوره ظاهر است که نواب مدار المهام را چه قدر رنج مفارقت خواجه صاحب گردید و چه قدر تاسف رو داده از فقرهٔ دویم ظاهر میشود که مدار المهام خدمات خواجه صاحب مرحوم چه قدر قابل قدر تسلیم میکردند و نیز از ان شان دلی کارگزاری مولویصاحب ظاهر میشود که چسان کار سرکار میکردند از فقرهٔ دویم آن ارادهٔ نواب مدار المهام ظاهر میشود که نیت عطاسی جاگیر میداشتند از فقرهٔ اخیر ظاهر میشود که بلحاظ خدمات و حقوق خواجه صاحب نواب مدار المهام چه قدر استعمال مهربانی با اولاد ایشان واجبی خیال می فرمودند- از انتقال ایشان نه صرف مدار المهام رنجیده ند بلکه اکثر امراد عهده داران و اکثر اهل شهر بسیار مغموم گردیدند-

(۹) تذکرهٔ حالات خواجه امین الدین خان

انتظامیکه جاری شده بود اصول آن و از خیالات والد مرحوم خود نسبت اجرای بقیهٔ انتظام مولوی خواجه امین الدین خانصاحب بخوبی واقف بودند و نیز اکثر آرای مرحوم و تحریرات مرحوم متعلقهٔ انتظام نزد ایشان موجود بودند و نواب مدار المهام نسبت

قایم مقامی مرحوم بدینوجه سخت مترود بودند که تکمیل انتظام بغیراز واقفیت کامله بیشتراز اصول انتظام جاری شده ممکن نبود چنانچه نواب مدارالمهام در رقعه دیگر موسومه خواجه امین الدین خان تحریر می فرمایند-

از انتقال والد آن مهربان اینجانب را برای اجرای کار هم خیلی
تردد ست زیرا که قطع نظر از لیاقت باین سبب که پیشتر از اجرای کار
(انتظام) دار و اینجا بودند و از همه حالات واقفیت بهم رسانیده
بودند که بوقت شروع کار انتظام اجنبیت نداشتند-

جناب مولوی نصیرالدین خان صاحب خورجوی در تاریخ دکن نسبت ایشان می نگارند
که مولوی امین الدین خان صاحب فرزند ارشد مولانا
سدیدالدین خان صاحب نهایت زیرک و صاحب علم و خلیق
و صاف طبع و خوشنویس بودند یک خوشنطیری کرده و بمطالب
معامله میرسیدند بعد تجربه به چند روز سرآمد مجربین و بی نظیر
خواهند بود-

نواب مدارالمهام بعد غور کامل برای معتمدی عدالت و کوتوالی وغیره انتخاب ایشان نمودند ایشان
دران زمان ناظم محکمهٔ صدر تعلقات بودند ... والد ایشان ایشان
را ترقی دادند و مامور فرمودند و از مشورهٔ ایشان بتقاضای انتظام جدید که اجرا طلب بود جابجا
فرستادند و انتظام هر صیغه ملک بخوبی تکمیل گردید ... که بمشورهٔ والد ایشان آغاز
شده بود بمشورهٔ ایشان باختتام رسید بدین وجه نواب مدارالمهام بسیار قدر ایشان میکردند
و بسیار عزیز میداشتند- چنانچه بیشتر اوقات نواب مدارالمهام نسبت ایشان نهایت عمده
رای ظاهر فرمودند که تذکرهٔ آن همه خالی از تطویل نیست صرف بقدر شیخ مهتا جناب فخرالدین
خان هرچه نسبت ایشان تحریر فرمودند تذکرهٔ آن کافیست و آن حسب ذیل ست-

آن مهربان را از والد مرحوم آن مهربان فائق تر می بینیم و امید
میدارم که روز بروز درین ترقی خواهد شد-

و نواب مدارالمهام حکمی که بتاریخ ۲۳ شعبان ۱۲۹۵ هجری نسبت بقایای تنخواه ایشان تحریر
فرمودند بعض عبارت آن در ذیل مندرج ست و از ان ظاهر ست که چه قدر وقعت ایشان
در دل مدارالمهام بود-

اگرچه گاهی اینجانب وعدهٔ خود را فراموشش نه نموده بود لیکن
همیشه در دل خود تحسین صبر و شکیب آن مهربان نمود که
در ابنای روزگار مردم را متصف به چنین صفات کم
می یابیم فی الحقیقت میگوییم که نه صرف این صفت صبر
و تحمل بلکه بعض صفات دیگر در آن مهربان دیده ام که
می بینیم که بارک الله میگوییم و نه من این میگوییم بلکه اکثر
همین میگویند و بس۔

ایشان تا سنه [illegible] هجری کار مفوضه انجام دادند و در سنه مذکور نواب صاحب اراده بعض ترمیمات
در انتظام قدیم فرمودند که از اجرای اکثر آن ایشان متفق نه بودند و نواب صاحب را
در اجرای آن ترمیمات اصرار بود و ایشان کار گزاشته رخصت یک ساله گرفته شد۔
هرچند نواب مدار المهام بعد ازین بسیار سعی ملاقات ایشان کردند و خود بر مکان ایشان
قصد آمدن نمودند لیکن ایشان نه بر تشریف آوری نواب صاحب رضامند شدند نه خود برای
ملاقات رفتند نه از ان اشخاص ملاقات کردند که پیام های نواب صاحب می آوردند۔ مقصود
نواب مدار المهام آن بود که ایشان را رضامند نمایند و در ترمیمات تیکه ایشان را سخت اختلاف
بود نه کنند لیکن ایشان رضامند نه شدند اکثر خط و کتابت نواب مدار المهام متعلق ازین موجود
است که بلحاظ مضامین سخت حیرت انگیز است چونکه اندراج آن بسیار طوالت میدارد۔ ازین جهه
درج کرده نشد۔ درین اثنا نواب مختار الملک انتقال فرمودند و در رای ایشان تبدیلی نشد
لهذا نواب عماد السلطنة مدار المهام ثانی مجبوراً بلحاظ حقوق سابقه نصف تنخواه ایشان شش صد
روپیه بطور وظیفه اجرا کرده ایشان را از خدمت معتمدی سبکدوش نمودند۔

ایشان از والد بزرگوار خود تعلیم علوم ظاهری و باطنی یافته بودند و به کامیابی تمام در علوم
ظاهری بهره در گردیدند و نیز در علوم باطنی واقفیت کافی بهم رسانیدند در خاندان عالی و
نجیب کدخدائی ایشان شده بود لیکن زوجهٔ ایشان بوجه ولادت انتقال کرد و بعد ازان
ایشان هیچ گاه قصد نکاح نکردند۔ و این واقعه زمانه شباب ایشان است از رنج مفارقت
و انتقال زوجه بر ایشان چندان اثر شده بود که تا یک سال محض از خود رفته بودند و در خفقان
مبتلا شدند۔ بتوجه بزرگان در آن حالت افاقت بهم رسید ایشان بطرف سلوک مایل شدند

دوران کامیاب گردیدند. ایشان خلیق و فیاض و رحم دل و خدا ترس و نیکوکار بودند۔
و تا مدت العمر هرچه از اخراجات باقی میماند همه بنام خدا خیرات میکردند و در وقت ترک دنیا جمله
اشیای موجودهٔ خانه که بسیار قیمت داشت همه خیرات کردند و چیزی باقی نداشتند بر زمین خواب
میکردند و در ظروف گلی طعام میخوردند و آب مینوشیدند ایشان تا زمانه هفده سال معتمد عدالت وغیره
ماندند و هیچ گاه سفارش ایشان مدار المهام نامقبول نکردند و در اکثر امور حسب رای ایشان
حکم دادند ایشان بنام بسیار کسان منصب جاری کنانیدند و بسیار کسان را خدمات دهانیدند
و بسیار کسان را یومیه کنانیدند و بسیار کسان را بطور خیرات از سرکار نقد و رقوبات دهانیدند
نهایت باخیر بودند از احسانات ایشان اکثر اهل ملک و اکثر اهل ممالک غیر بهره یاب گردیدند
و تا حال از ان کامیاب هستند. ایشان در تدین و اوصاف حمیده اشهر ترین اشخاص این صفتها
گردیدند اهل این ملک ایشان را همیشه بنیکی یاد میکنند بعد گذاشتن خدمت ایشان محض تارک الدنیا
گردیدند و ریاضت شاقه آغاز نهادند و تا قریب هشت سال از هیچ کس ملاقات نکردند
و در ریاضتهای شاقه مشغول ماندند و ذی تصرف گردیده در ماه رمضان ۱۳۰۰ھ هجری ازین
عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند و متصل قبر والد بزرگوار خود در درگاه یوسف صاحب
و شریف صاحب مدفون گردیدند مادهٔ تاریخ وفات ایشان اینست۔

	آفتاب عز و جاه و بدل شد زیر زمین ۱۳۰۰	

(۱۹) تذکرهٔ خواجه معین الدین خانصاحب۔ | مولوی خواجه معین الدین خانصاحب فرزند اوسط خواجه موید الدین
خانصاحب هم تعلیم علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود حاصل نمودند و در علوم ظاهری و باطنی
بهرهٔ وافر بهم داشتند ابتداءً بر نیابت معتمدی عدالت و کوتوالی بزمانه معتمدی والد خود مامور بودند
چنانچه مولوی نصر الله خان صاحب در تاریخ دکن می نگارند که نایب ایشان فرزند کوچک
ایشان ست آنهم جامع صفات حمیده است و نعوت پسندیده اگرچه پدر موید الدین ست
مگر الحمد لله که پسر معین الدین ست و بعد ازان بر نظامت عدالت العالیه فوجداری ترقی یافتند
و تا مدت دراز مامور ماندند بعد زمانهٔ دراز باز درخواست معاودت بر خدمت سابقه نمودند و مشاهرهٔ
موجوده که یکهزار روپیه بود به نیابت معتمدی عدالت عود کردند ایشان از زمانه شباب در یاد الهی مشغول می بودند
هیچ گاه قصد کدخدائی نکردند همیشه به ریاضتهای مختلف مشغول ماندند و لمحهٔ از یاد خدا غافل نمیماندند
و هرچه از مشاهره بعد اخراجات باقی میماند همه بنام خدا خیرات میکردند. تمامی عمر خود در مطالعه کتب

دیا و الٰہی صرف کردند۔ در ولی کامل بودن ایشان ہیچ شک نیست تمام عمر ایشان در اطاعت برادر
بزرگوار خود صرف کردند و بیحد رحم دل و فیاض و خلیق و متین و نہایت ادیب و انشا پرداز بودند۔
از چند سال بعوارض نوازل مبتلا شدہ در سنہ ۱۲۹۹ ہجری ازین عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند
و متصل مرقد پدر بزرگوار خود در مقبرۂ حضرت یوسف صاحب شریف صاحب مدفون گردیدند۔

(۹۴) تذکرۂ خواجہ محمد محی الدین خان

خواجہ محمد محی الدین خان فرزند اصغر خواجہ موید الدین خان صاحب
بسیار صغر سن بودند کہ والدۂ ایشان انتقال کردند پرورش ایشان جدۂ ایشان میکردند و برادر حقیقی
جدۂ ایشان کہ حکیم محمد حسین خان صاحب در علوم ظاہری و باطنی دستگاہ کافی میداشتند سلسلۂ عقیدت
ایشان از جناب مولانا فخر الدین صاحب قدس سرہ بچند واسطہ در طریقۂ عالیۂ قادریہ چشتیہ بود۔
و ہمہ خاندان ایشان بہمین طریقہ مشرف بود۔ در علم طب و عمل آن در ہندوستان نظیر ایشان نبود۔
و در علم معقولات و ریاضیات نیز ایشان یکتای زمانہ بودند و نہایت مہذب و سنجیدہ و خلیق و متین و
در علم فلسفہ تبحر تام میداشتند و مزاج ایشان فلسفیانہ و سالکانہ بود و بسیار تنہائی پسند و نہایت
تجربہ کار و حکیم گویا افلاطون وقت بودند او شان از عمر پنج سالہ ایشان را تعلیم تہذیب و اخلاق
میدادند و چونکہ غیر ایشان کسی نبود ہر وقت تجربات خود در امور دنیاوی پیش ایشان بیان میکردند
چون عمر ایشان تا ہفت سال رسید تعلیم ایشان آغاز کنانیدند گو تعلیم اساتذۂ مختلف میکردند لیکن
حکیم صاحب خود ہم نگران تعلیم میماندند۔ تا آنکہ ایشان بر خط و کتابت صحیح قادر گردیدند و از تعلیم فارسی
فارغ گردیدند۔ گو ہنوز نوبت خواندن کتب اخلاق و معقولات نیامدہ بود لیکن ایشان از فیض صحبت
حکیم صاحب از اکثر مسایل علوم مذکورہ بخوبی واقف گردیدند۔ درین اثنا ایشان حسب الطلب
بحیدرآباد رسیدند۔ و از برادر کلان خود تعلیم صرف و نحو عربی آغاز نہادند۔ و بعد الفراغ آن کتب منطق
و ادب آغاز کردند کہ درین اثنا نواب مختار الملک مدار المہام سرکار آصفیہ ایشان را بطور کار آموز
برای تجربۂ کار سرکاری در دفتر معتمدی عدالت و کوتوالی وغیرہ کہ حاکم آن دفتر برادر کلان ایشان بودند
مامور فرمودند و از غرۂ جمادی الاول سنہ ۱۳۰۵ھ بطور مدد خرچ دو صد روپیہ ماہوار اجرا نمودند۔
ایشان کار سرکاری ہم میکردند و تعلیم علوم ہم جاری داشتند۔ چندی در علم ادب توجہ کردند
و زود تر لیاقت انشا پردازی و شعر گوئی در زبان عربی حاصل نمودند چون از کتب درسیہ علم ادب
و منطق فارغ شدند فقہ و اصول فقہ آغاز نہادند۔ چون از کتب درسیۂ فقہ و اصول فقہ فارغ شدند
کتب علم حدیث و تنقیح و اسماء الرجال آغاز کردند ہنوز صحاح ستہ باختتام نرسیدہ بود کہ بحصول

رخصت حسب الطلب محمد حسین خانصاحب بدہلی رفتند و در انجا بقیہ کتب صحاح از حضرت علامہ ختم کردند۔ چونکہ دران زمان شوق قرأت مصحف مجید و اعمال میداشتند و خواہش ایشان آن بود کہ اجازت مصحف مجید حاصل کنند و محمد حسین خانصاحب بسلسلہ از سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم مجاز قرأت مصحف مجید بودند ایشان طالب اجازت گردیدند و انوا و شان تمامی مصحف مجید سماعت کردہ اجازت حاصل نمودند۔ کہ سلسلۂ آن حسب ذیل ست۔

یقول الفقیر محمد حسین انی اخذت القرآن العظیم علی جماعۃ وکذ الحدیث الشریف فاروی القرآن قراءۃً واجازۃً وسماعاً عن ائمۃ منھم شیخنا مولانا مولوی قطب الدین وھو اخذ عن مولانا مولوی محمد اسحق صاحب دہلوی وھو اخذ عن سیدنا العلامۃ الفقیہ المحدث القاری المتقن سیدی ابوالحسن علی بن عبدالبر الونائی الحسنی الزبیدی ثم المصری وعن شیخ القراء والقراءات بالجامع الازہری ابی اللطایف عبدالرحمن بن محمد الزبیری القرشی الاجہوری قالا رویناہ عن شیخ المعمرین محمد الحسنی البلیدی زاد الثانی فقال وعن الفاضل المقری المعمر شہاب الدین احمد ابی السماح بن احمد القری قالا عن شیخ الاقراء بالدیار المصریۃ الشمس ابی عبداللہ محمد بن القاسم بن اسمعیل القری عن شمس بن الباہلی عن خالہ سلیمان بن عبدالکریم الباہلی وغیرہ نجم الدین ابی الاشرف محمد بن احمد بن علی السکندری عن شمس بن محمد بن عمر النشلی عن قطب الدین محمد بن محمد عبدالخیر عن الشمس محمد بن ناصرالدین الدمشقی عن العماد ابی بکر بن ابراہیم ابن ابی قدامۃ عن ابی عبداللہ محمد بن جابر الوادی الحبشی عن الامام ابی العباس احمد بن محمد الخزرجی الشہیر بابن العمارۃ عن ابی الحسن محمد بن احمد سلمون البلنسی عن ابی الحسن علی بن محمد بن ہذیل عن ابی عمرو عثمان سعید بن عثمان الدانی عن فارس بن احمد الحمصی عن عبدالباقی بن الحسین المقری عن احمد بن سالم الختلی عن الحسن بن مخلد عن البزی عن عکرمۃ ابن سلیمان عن اسمعیل بن عبداللہ بن کثیر عن مجاہد عن عبداللہ بن عباس عن ابی بن کعب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ابی فلما بلغت والفجر قال کبر حتی تختم مع خاتمۃ کل سورۃ۔

فقد سمع منی الفاتحۃ وسورۃ الصف محمد محی الدین خان فاجزتہ بہا وسایر القرآن العظیم وبکلما یجوز لی روایتہ وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وسلم۔

بعد ازان ایشان بطرف علم تصوف وتفسیر متوجہ شدند۔ و در زمانہ قلیل از علم تفسیر وتصوف بکامیابی تمام فراغت یافتہ در خاندان عالیہ قادریہ چشتیہ بر دست محمد حسین خانصاحب بیعت کردند و بطرف

تزکیہ وتصفیہ متوجہ شدند بعد چندی در علوم باطنی ہم دستگاہی حاصل نمودند سلسلہ نسبت ایشان متعلقہ طریقۂ قادریہ وچشتیہ حسب ذیل ست۔

سلسلۂ خاندان عالیہ قادریہ قدس اللہ اسرارہم

مرشد ایشان جناب فضیلت مآب محمد حسین خانصاحب ومرشد اوشان حاجی حرمین شریفین حضرت خواجہ شاہ غلام امام القادری الفخری الاظہری ومرشد اوشان مولانا جامع علوم الخفی والجلی حضرت خواجہ محمد سرفراز علی الحسنی القادری الفخری الاظہری ومرشد اوشان حضرت مولانا محمد اظہر فخری ومرشد اوشان حضرت مولانا محمد سبحان علی فخری ومرشد اوشان حضرت خواجہ مولانا محمد فخر الدین صاحب ومرشد اوشان حضرت شیخ نظام الدین صاحب اورنگ آبادی ومرشد اوشان حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی ومرشد اوشان حضرت شیخ یحیی المدنی ومرشد اوشان حضرت شیخ محمد ومرشد اوشان حضرت شیخ حسن محمد ومرشد اوشان حضرت شیخ محمد غیاث نوربخش ومرشد اوشان حضرت شیخ محمد علی نوربخش ومرشد اوشان حضرت سید محمد نوربخش ومرشد اوشان حضرت خواجہ ابی اسحاق الختلانی ومرشد اوشان حضرت سید علی ہمدانی ومرشد اوشان حضرت شیخ محمود ومرشد اوشان حضرت شیخ علاء الدین ومرشد اوشان حضرت شیخ نور الدین المشہور بالکبیر ومرشد اوشان حضرت شیخ احمد جوزقانی ومرشد اوشان حضرت شیخ رضی الدین المعروف بعلی لالا ومرشد اوشان حضرت شیخ مجد الدین البغدادی ومرشد اوشان حضرت نجم الحق والدین الکبری ومرشد اوشان حضرت شیخ عمار بن یاسر البدلیسی ومرشد اوشان حضرت شیخ ضیاء الدین ابی نجیب سہروردی ومرشد اوشان حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید سلطان عبد القادر جیلانی ومرشد اوشان حضرت شیخ المشایخ شیخ ابی سعید علی المبارک المخزومی ومرشد اوشان حضرت شیخ ابی الحسن علی ہنکاری ومرشد اوشان حضرت ابی الفرح طرطوسی ومرشد اوشان حضرت شیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز ومرشد اوشان حضرت شیخ ابی بکر محمد شبلی ومرشد اوشان حضرت شیخ الاعظم الجنید البغدادی ومرشد اوشان حضرت ابی الحسن سری سقطی ومرشد اوشان حضرت شیخ معروف الکرخی ومرشد اوشان حضرت امام علی موسی رضا ومرشد اوشان حضرت امام موسی کاظم ومرشد اوشان حضرت امام جعفر صادق ومرشد اوشان حضرت امام محمد باقر ومرشد اوشان حضرت امام زین العابدین ومرشد اوشان حضرت امام حسین شہید ومرشد اوشان امام المشارق والمغارب حضرت علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ بودند کہ از جناب خواجہ ہر دو سرا حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فیضیاب گردیدہ بودند۔

ایشان بعد چندی بحیدرآباد رسیدند و تقریباً یکسال در حیدرآباد مقیم ماندند و درین زمان کتب قوانین عدالت و کوتوالی و مال به توجه کافی مطالعه نموده دران دستگاه کافی حاصل کردند باز بطلب حکیم صاحب بحصول رخصت بدهلی روانه شدند حکیم صاحب در فکر عقد ایشان بودند و خیال والد ایشان این بود که در عزه قریب عقد نمایند چنانچه والد ایشان همشیره زادی والدهٔ ایشان تجویز کردند و بتاریخ پنجم ربیع الثانی ۱۲۹۳ھ هجری بروز یکشنبه علی الصباح تقریب عقد ایشان نمودند و از کدخدائی ایشان بدین طور انفراغ یافتند۔ بعد از انفراغ رسوم کدخدائی ایشان کتب فلسفه از ان ثانی افلاطون آغاز کردند و تمامی کتب درسیه ختم نمودند بعد از ان تا چندی در علم طب مصروف ماندند و کتب درسیه آن هم تمام کردند۔ و کتب هیئت و ریاضیات آغاز کرده زود تر از جمیع علوم متداوله انفراغ حاصل کردند۔ لیکن چونکه ایشان بالطبع بسیار علم دوست بودند همیشه در مطالعه کتب علوم و فنون مختلف بسر می کردند از بطن زوجه مذکوره بتاریخ پنجم محرم الحرام ۱۲۹۵ھ هجری فرزندی تولد شد موسوم به محمد نصیر الدین گردید و بتاریخ دهم جمادی الثانی ۱۲۹۶ھ هجری فرزند دیگر تولد شد و موسوم به محمد بشیر الدین گردید۔ تقریباً دو سال برین نه گذشته بود که فرزند سوم تولد شد و موسوم به محمد نذیر الدین گردید۔ چونکه ایشان فارغ التحصیل هم گردیده بودند و در کار سرکاری هم مهارت کامل و تجربهٔ وافر حاصل کرده بودند و از قوانین عدالت و کوتوالی و مال بخوبی واقف گردیده بودند و در محکمجات سرکار انگریزی ملک پنجاب تجربهٔ طریقهٔ کارروائی هم حاصل کرده بودند و بلحاظ حقوق و لیاقت ایشان نواب مختار الملک مدار المهام سرکار آصفیه برای ایشان خدمت مددگاری معتمدی عدالت و کوتوالی تجویز فرموده بودند لیکن ایشان بوجوه مختلف آنرا پسند نمیکردند و تقرر خود بران خدمت نمیخواستند بدین وجه تا آخر ۱۲۹۹ھ هجری ایشان بحالت سابقهٔ خود ماندند و در ۱۳۰۰ھ هجری نواب مختار الملک مرحوم میخواستند که خدمتی اعلی تر از مددگاری معتمدی عطا فرمایند لیکن قبل از انکه حسب ارادهٔ خود تجویز کنند از ین عالم فانی بعالم جاودانی رحلت کردند و موقعه ظهور ارادهٔ ایشان نشد۔ بعد انتقال نواب مختار الملک مرحوم راجه راجایان مهاراجه نریندر بهادر پیشکار منصرم مدار المهام سرکار آصفیه مقرر شدند و ایشان درخواستی بالفاظ ذیل بخدمت ایشان پیش کردند۔

بالفعل خدمتی بطور امتحان برای چندی سپرد فرموده شود تا کارگزاری خیراندیش ملاحظه گردد۔ چونکه درین وقت صرف خدمت مددگاری معتمد صدر المهام کوتوالی خالی بود فوراً مهاراجه بهادر بالفاظ ذیل بر چهار صد روپیه ماهوار بران تقرر فرمودند۔

فرزند اصغر مولوی محمد موید الدین خانصاحب مرحوم سابق معتمد سرکار عالی
کہ قابلیت ولیاقت این عہدہ دارند و ذی حوصلہ بودہ اند۔

وبفرط عنایت تنخواہ سابقہ ایشان علی التساوی بنام محمد نصیر الدین خان و محمد بشیر الدین خان ہر دو فرزندان ایشان بطور منصب جاری فرمودند۔ بعد چندی محکمہ نظامت کوتوالی اضلاع قایم شد و نیست صدر المہام کوتوالی تخفیف در آمد و ناظم کوتوالی اضلاع کرنل لڈلو صاحب سی۔ ائیس۔ آئی۔ مقرر شدند وایشان بطور مددگار او شان در محکمہ نظامت کوتوالی کارگزار ماندند بعد چندی بدینوجہ کہ در محکمہ نظامت کوتوالی اضلاع جائدادی برای ایشان نبود برای تقرر ایشان کرنل صاحب موصوف بالفاظ ذیل بتاریخ ہشتم ربیع الثانی سنہ ۱۳۰۲ھ بہ معتمد صاحب اصلاح مصارف تحریر نمودند۔

مولوی صاحب موصوف عالی خاندان ولئیق وہوشیار و کارگزار متدین
بودہ اند و از قوانین وضوابط و کاروائی ہای صیغۂ عدالت و مال و کوتوالی
بخوبی واقف اند ولیاقت انجام دہی کار ہر علاقہ در نہاد ایشان موجود
پس در ہر علاقہ جائدادیکہ فراخور مولوی صاحب معز خالی باشد زود تر
مامور خواہند فرمود۔

درین اثنا چونکہ انتظام جدید عدالتہای صوبۂ غربی در پیش بود برای صدر منصفی انتخاب ایشان شد وبتاریخ ششم ربیع الثانی سنہ ۱۳۰۲ ہجری بر صدر منصفی درجۂ اول بماہوار پنجصد روپیہ مامور گردیدند لیکن بدینوجہ کہ قبل ازین کار کدامی خدمت صیغۂ عدالت انجام ندادہ بودند اختیار سماعت مرافعہ بایشان عطا نشدہ بود۔ بعد چندی بتاریخ ۱۷ شہریور ۱۲۹۵ فصلی از سرکار بالفاظ ذیل اختیار سماعت مرافعہ ہم عطا شد۔

چون از بیان ناظم عدالت صوبۂ غربی واضح شد کہ ناظم عدالت دیوانی
ضلع بیڑ کار خود را بہ لیاقت وعمدگی بانصرام می رسانند و از حاصل نبودن
اختیار سماعت مرافعہ تجاویز منصفین باہل مقدمات ضرورت رسیدن
نزد ناظم موصوف واقع شدہ آنہا را حرج وتکلیف میشود لہذا بہ ناظم
موصوف مثل دیگر نظما اختیار سماعت مرافعہ دادہ شود۔

درین اثنا از سرکار حکم تبدیل ایشان بہ ضلع دیگر شد و حافظ سید احمد رضا خانصاحب ناظم صدر عدالت صوبہ از عدالت العالیہ بالفاظ ذیل سفارش تنسیخ تبدیل کردند۔

ناظم عدالت دیوانی ضلع بیڑ یکی ممدوح و لایق شخص اند و تا این وقت
چندان که فیصله جات ایشان بصیغهٔ مرافعه بنظر من رسیدند بلحاظ آن
طریقه کارگزاری ایشان را پسندیده نوشتن میتوانم پس سفارش میکنم
که تبدل ایشان نکرده شود۔

بعد چندی بتاریخ ۳۱ تیر سنہ ۱۳۱۶ فصلی برای انتظام عدالتهای صوبهٔ شمالی ایشان برای صدر مددگاری عدالت منتخب شدند و بر صدر مددگاری مامور گردیدند۔ صوبه دار صاحب صوبهٔ شمالی بلحاظ عمده کارگزاری ایشان سفارش ایشان برای ترقی بر خدمت اول تعلقداری کردند۔
چون نسبت آن نواب مدار المهام رای صوبه دار سابق نواب مقتدر جنگ بهادر و ناظم صدر عدالت صوبهٔ غربی که ایشان ماتحت این هر دو حکام تا زمانه مانده بودند دریافت کردند نواب مقتدر جنگ بهادر بالفاظ ذیل رای ظاهر فرمودند۔

ذهانت و هوشیاری و مستعدی ایشان قابل تسلیم ست تا اینوقت
چندان که لیاقت عدالتی ایشان حاصل کرده اند قابل قدر ست اگر چند
بصیغهٔ مال کارگزار نبوده اند امید ست که تجربهٔ کافی حاصل خواهند کرد۔

و حافظ سید احمد رضا خان صاحب بالفاظ ذیل اظهار رای نمودند۔

در حکام عدالتهای صوبهٔ غربی ایشان لیاقت درجهٔ اعلی میدارند و
با این بر دیانت ایشان هم چندان وثوق میداریم که بر دیانت خود
و باعتبار تعلق عدالتی من صاف و بالیقین گفتن میتوانم که ایشان کار
تعلقداری بخوبی انجام دادن میتوانند و باعتبار معامله فهمی و محنت
و مستعدی ایشان رای من آنست که ایشان کار صیغهٔ مالگزاری هم
بخوبی انجام خواهند داد۔

هنوز تصفیهٔ این کارروائی نشده بود که بتاریخ ۲۲ جمادی الاول سنہ ۱۳۲۵ هجری ترقی ایشان بر نیابت معتمدی عدالت و کوتوالی بر بنای کارگزاری و لیاقت ایشان گردید که درین اثنا ماهواره هم بقدر دوصد و پنجاه روپیه ماهانه بود۔ برین خدمت سال نگذشته بود که بر بنای لیاقت و کارگزاری ایشان عدالت العالیه انتخاب ایشان برای خدمت نظامت صدر عدالت صوبهٔ غربی نمود و بعد منظوری سرکار بتاریخ ۲۱۔ فروردی سنہ ۱۳۱۶ فصلی کار نظامت عدالت آغاز کردند درین هم ترقی ماهواره بقدر

دو صد و پنجاه رو پیه بود - غرض ماهوار ایشان یکهزار گردید - چونکه ایشان در زمانهٔ نیابت معتمدی
خود معتمد نواب معین المهام عدالت و نواب معین المهام کوتوالی بودند بوجه گذاشت خدمت
نیابت عنایت نامه که به ایشان نواب فخر الملک بهادر معین المهام عدالت تحریر فرمودند
حسب ذیل ست -

درعرصهٔ قلیل هر قدر کار مددگاری معتمد آنصاحب انجام دادند آنرا
بنظر بسیار وقعت می نگریم و این ثبوت کافی کارگزاری واقعی ولیاقت
درجهٔ اعلی و اعزاز خاندانی آن صاحب ست گو بر علیحدگی ایشان
ازین محکمه افسوس داریم - مگر باینهمه برین امر اظهار مسرت اتم و رضامندی
تام خود می کنم که ایشان از ینجا ترقی علیحده میشوند و بر ناظمت اورنگ آباد
که در انجا بسیار ضرورت همچو شخص لایق بود مامور کرده میشوند و نیز
از صیغهٔ ماتحت من علیحده نمیشوند آینده من از ترقی هر قسم
ایشان مسرور خواهم ماند چرا که من در انجام دهی امور سرکاری
آنصاحب را عهده داری مفید خیال میکنم -

و عنایت نامه که نواب شهاب جنگ بهادر معین المهام کوتوالی تحریر فرمودند اینست

تبدل آن مهربان بر ناظمت صوبه غربی بعمل آمده است و از محکمهٔ هذا
علیحده میشوند به سماعت این خبر اینجانب را بسیار بسیار تاسف
رو نمود - کارروائی های آن مهربان این قدر درست و از نقص پاک بود
که اگر آن مهربان معتمد سرکار علاقه کوتوالی میشدند اینجانب می فهمید
که از چستی و چالاکی و جفاکشی آنمهربان بسیار مدد بمن میرسید و از
معتمدی آن مهربان دفتر کوتوالی بسیار درست می شد خیر اکنون چاره
نیست بجز اینکه آن مهربان را از خود علیحده معائنه کنم مگر آن مهربان
یقین دارند که کارروائی آنمهربان آن قدر درست ست که اگر اینجانب
هر روز بخور می آینده عمل آنمهربان را یاد کند سزاوار ست بهر حال میخواهم که
آن مهربان هر جا که باشند خوش باشند بلکه به ترقی اگر آینده پیش من باز
کارگزار باشند موجب بسیار مسرت این جانب ست -

چونکہ حالت عدالتہای صوبۂ غربی قبل از تقرر ایشان بسیار خراب بود چون ایشان رسیدند بسیار
اصلاحات نمودند کہ در عرصۂ قلیل ازان تغیر کثیر بہم رسید و حالت رو باصلاح گردید و حالت غیر منتظمہ
باقی نماند بعد ختم سال رپورٹ سال تمام قلمبند کردہ برای ملاحظۂ سرکار فرستادند نواب
مدار المہام سرکار آصفیہ بعد ملاحظہ آن ہرچہ تحریر فرمودند حسب ذیل ست

رپورٹ دلچسپ ایشان رسید نواب مدار المہام از محنت وقابلیت
ایشان انچہ ازین رپورٹ ظاہر میشود نہایت مسرور شدند۔
در اصل از ایشان ہمین امید ست کہ در زمانۂ آئندۂ اقامت ایشان
بیشتر ازین ترقی بظہور خواہد آمد۔

چونکہ بعض حکام در صوبۂ غربی سخت بداعمال و رشوت خوار و ظالم بودند منجملۂ آن سید عبد الغفار
خانصاحب اول تعلقدار ضلع پربہنی کہ مشاہرۂ او یکہزار روپیہ بود سرگروہ ظالمان و رشوت خواران
بود و بعد آن منصفی ظالم اظلم موسوم بحیات پیر حسنی منصف ہنگولی بود و بعد آن خواجہ کریم الدین خانصاحب
صدر منصف بیر جفاشعار و رشوت خوار بود و بعد ازان نور خان تحصیلدار بزمی در رشوت خواری
کمال داشت بعد آن گو بعض عہدہ داران بد افعال بودند لیکن بدرجۂ انتہا نمی رسیدند ایشان
بطرف این ظالمان اظلم متوجہ شدند۔ و فریادہای رعایا شنیدند و بعد سعی بلیغ ایشان سید
عبد الغفار خان و خواجہ کریم الدین خان صاحب و نور خان و حیات پیر معزول شدند و باسوای
حیات پیر کہ نسبت او تجویز حبس دوام بعبور دریای شور شد ہمہ از خدمت موقوف گردیدند۔ و از بعض
عہدہ داران اختیارات عدالتی مسلوب کردہ شدند و بعض عمال از خدمت موقوف کردہ شدند و
نسبت بعضی تنزل تجویز شد و اکثر عمال و عہدہ داران از مقامات تعیناتی تبدیل کردہ شدند ازین
بر عہدہ داران و عمال اثر تمام شد و از مظالم و رشوت خواری اکثران بکلی اجتناب کردند و ہمہ احتیاط
تمام اختیار کردند۔ چونکہ درین صوبہ ظلم و ستم اہل کوتوالی ہم از حد فزون بود ہر کسی را کہ میخواستند
می گرفتند و در حراست خود تا مدتہای دراز میداشتند و ہمہ تہانہ ہای کوتوالی از مردمان پر میداشتند
و بغیر ازین کہ حسب مرضی خود ازآنہا نہ گیرند ہرگز نمی گذاشتند ایشان بطرف اہل کوتوالی ہم توجہ نمودند
چند عہدہ داران کوتوالی را سپرد عدالت فوجداری نمودند و چند عہدہ داران را سزا دادند چنانچہ یک
جمعدار کوتوالی موسوم بہ موسیٰ خان بود کہ در مظالم یکتای زمانہ بود شانہ فروشی را چوبی زدہ بود کہ
استخوان دست او شکستہ و دست بیکار گردیدہ بود ایشان درین جرم او را سزای قید ہفت سالہ

دادند علی ہذا سزاہای سخت به ملازمان کوتوالی دادند و حکام عدالتهای ماتحت خود را بطرف انسداد مظالم کوتوالی متوجه کردند و حکم دادند که اگر کدامی ملازم کوتوالی کسی را بلا منظوری عدالت زاید از یکروز زیر حراست خود دارد و بر دستقدمه حبس بیجا قایم کرده سزای قید دهند وازین جمله ملازمان کوتوالی را مطلع کردند از ان روز تهانه های کوتوالی ویران گردیدند و همیشه خالی مینمایند و اہل کوتوالی برکسی سختی کردن نمیتوانند - علی ہذا بسیار احکامات باعث امن خلایق صادر کردند و بسیار اصلاحات نمودند که بملاحظه رپورتهای ایشان مرتبه ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ فصلی ظاہر میشوند در حقیقت بسعی توجه و محنت که انتظام عدالت و کوتوالی این صوبه نمودند قابل تعریف ثابت شد و رعایای این صوبه که (۲۹۱۰۵۶۱) هست از ایشان بسیار خوشنود و بلاح است و شکریه سعی های ایشان میکنند و ایشان را به نیکی یاد می کنند و در رشته حکومت نظامت این صوبه وقتی نواب مدار المهام نسبت ایشان الفاظ ذیل تحریر فرمودند -

قابلیت و دیانت و محنت ایشان چنان ہست که نسبت ایشان
گفتن میتوانم که عهده داری برای کار عمده تر از ایشان
بهم شدن نمیتواند -

در نظامت ایشان چونکه نزاروچ ولی عهد شهنشاه روس قصد سیر غارهای ایلوره کرد که در اورنگ آباد مستقر صوبه ایشان ہست و از سرکار آصفیه نواب اقبال الدوله بهادر معین المهام مال برای استقبال او مامور شدند چون به اورنگ آباد رسیدند و دفتر ایشان ملاحظه نمودند بسیار مسرور گردیدند و معتمد مدار المهام که همراه نواب صاحب بود بالفاظ ذیل نسبت معاینه دفتر تحریر نمود -

نواب معین المهام از معاینه دفتر ایشان نهایت مسرور شدند در حقیقت بهر صفائی
و انتظام که دفتر و محافظ خانه عدالت ایشان ہست نهایت قابل اطمینان ہست
و اینجانب را بحیثیت جوڈیشل سکرٹری چون این موقعه ملاحظه کار ایشان شده ہست
از ان در گفتن این امر تامل ندارم که خوش نصیبی سرکار ہست که همچو ایشان افسر
لایق بر کارهای چنین ذمه داری مامور اند -

بعد چندی نواب صاحب به خلد آباد که متصل آن غارهای ایلوره اند تشریف بردند و از اینجا ایشان را بذریعه معتمد نوشتند که ایشان هم درینجا آمده در استقبال ولیعهد شهنشاه روس شریک باشند و تا قیام او درینجا مقیم مانده از ملاقات او هم مشرف شوند - و در طعام هر وقت

هم همراه او شریک باشند چنانچه ایشان تعمیل حکم کردند و بروز تشریف آوری ولی عهد شهنشاه بنگلور آباد رسیده در استقبال شریک ماندند و از وزرا و امرا و افسران فوج همراهیان او ملاقات کردند و تا قیام او همراه او در طعام هر وقت شریک ماندند و در غارها ے یلوره نیز همراه او رفتند و هر جا همراه او ماندند- آن ولیعهد بوجه وفات والد خود الحال شهنشاه روس ست از ان همراهیان او ایشان تعارف کامل میدارند- بعد چندی چون در عدالت العالیه جای رکنی خالی شد تمامی ارکان و میر مجلس عدالت العالیه باتفاق برای آن بوجه لیاقت دیانت و کارگزاری و علم و تفقه ی انتخاب ایشان نمودند و نواب سر آسمان جاه بهادر مدار المهام وقت این انتخاب بتاریخ ۲۴- ربیع الثانی سنہ ۱۳۱۱ھ منظور فرمودند و ایشان بماهوار یکهزار و پنجصد روپیه بر خدمت رکنیت عدالت العالیه مامور گردیدند- و نواب سر آسمان جاه بهادر مدار المهام وقت بالفاظ ذیل نسبت ایشان رائے ظاهر فرمودند-

ایشان در زمانهٔ ابتدای وزارت اینجانب بر خدمت صدر مددگاری عدالت صوبهٔ شمالی مامور بودند بوجه لیاقت و کارگزاری ازانجا بر رکنیت معتمدی عدالت ترقی دادم و بر خدمت مذکوره بلیاقت و محنت و دیانت که سرانجام وه کار ماندند آن در حقیقت قابل قدر بود و درین اثنا حکام عدالت العالیه بنابر آن انتخاب ایشان برای نظامت صوبهٔ غربی نمودند و آنرا منظور نموده ترقی دادم ایشان کار نظامت هم بمحنت بسیار و لیاقت تمام انجام دادند و در زمانه دوره چون دفتر عدالت ملاحظه نمودم حالت آن نهایت عمده یافتم و علے العموم رعایا و عهده داران را از ایشان خوشنود یافتم و تعریفهٔ هر قسم ایشان شنیده خوشنود شدم چون حکام عدالت العالیه بعد ازین برای رکنیت عدالت العالیه انتخاب ایشان نمودند و نواب معین المهام عدالت هم اتفاق کردند من هم منظور نمودم و چندان که از ارکان عدالت العالیه و میر مجلسان عدالت العالیه و معتمدین خود نسبت ایشان شنیدم همین بود که ایشان ذی علم و فقیه و شائسته و دانا و لیق و دیانت دار و تجربه کار و مفید حاکم عدالت اند-

برماموری ایشان بررکنیت عدالت العالیہ زمانہ نہ گذشتہ بود کہ اعلیٰ حضرت توی شوکت
رئیس دکن قصد ترمیم انتظام موجودۂ ملک فرمودند و ایشان را بغرض مشاورت بطور
خاص برای چندے شریک معتمد خود مقرر کردند۔ و بمشورۂ ایشان انتظام جدید جاری
گردید کہ در حقیقت نہایت مفید بود لیکن بمصالح مختلف ایشان زیادہ تر بران خدمت
ماندن نہ پسندیدند و بعد چندے باجازت اعلیٰ حضرت بخدمت خود در عدالت العالیہ
عود نمودند۔ نسبت کارگزاری ولیاقت و مفید خلایق و ہر دل عزیز بودن ایشان
کثیر التعداد آرای عہدہ داران و رعایا و تحریرات سرکار اند کہ بالتفصیل اندراج آن خالی
از تطویل نیست ونیز بسیار حالات تفصیل طلب قابل ذکر اند کہ درین مختصر گنجایش نیست
این ہمہ در سوانح عمری ایشان مندرج کردہ خواہند شد۔ ایشان باوجودیکہ ہمیشہ در کار
سرکاری مشغول میمانند و فرصتی از کارہای عہدۂ خود ہمی دارند و در کار سرکاری ہمہ تن
مصروف میمانند تاہم بوجہ آنکہ بعلوم بالطبع رغبت میدارند علاوۂ علوم دینیہ خود در علوم
ادیان مختلف ہم مہارتے کامل بہم رسانیدہ اند چنانچہ از علوم قدیمہ ہنود بخوبی واقف اند کہ
کیفیت آن از رای مسٹر ونکٹا چاری شاستری عدالت العالیہ ظاہر شدن میتواند کہ اکابر
علمای ہنود بودند۔ و آن در ذیل مرقوم ست۔

ایشان از علوم قدیمہ اہل ہنود بخوبی واقف اند خصوصًا از برہم و دیا یعنی علم (تصوف)
و فلسفہ و شاستر یعنی (فقہ) و دیگر علوم را از ایشان عالم علم وید اند۔ ایشان ترجمہ
(۳) اونپشد یعنی راز مرسیتہ) رگ وید و (۱۲) اونپشد یجر وید و (۱) اونپشد سام وید و
(۲۳) اونپشد اتہرون وید۔ بزبان سلیس اُردو بہ کمال لیاقت فرمودند۔ کہ مقابلہ آن
از اصل سنسکرت نمودم و ہمہ ترجمۂ ایشان صحیح و نہایت خوب یافتم در حقیقت کتابی
از وید مشکل تر در کتب ہنود نیست مطالب آن از حد ادق و بعید الفہم اند لیکن ایشان
بقوت علوم خود آن مشکلات را حل کردند و چنان ترجمہ فرمودند کہ از ان مطالب
اسہل تر بہ فہم میرسند و ہیچ دقتی باقی نماندہ است ایشان از امور عبادات ہم واقفیتی
تام میدارند و اکثر منتر و اشلوک ہیچو پنڈتان ذی علم برزبان میدارند۔ من بالیقین
گفتن میتوانم کہ کدامی شخص در اہل اسلام باہیچو لیاقت شاستری و ویددانی با واقفیت
و دیگر علوم اہل ہنود و بہم رسیدن [illegible] دشوار [illegible] در اہل ہنود [illegible]

جوتش یعنی علم نجوم و دیگر علوم قدیمیہ مجموعاً لیاقتی کہ ایشان پیدا رند بمقابلۂ آن در لایق پنڈتان ہنود نہایت کم اشخاص خواہند بود من بطور منصفانہ بالیقین گفتن میتوانم کہ در شاستر و علوم قدیمیہ ایشان نہایت اعلیٰ تر لیاقت پیدا رند و نیز با وجود قلت فرصت تا این زمان حسب ذیل کتب تالیف و تصنیف و ترجمہ از السنۂ دیگر کردہ اند۔

(۱) احکام ہند۔ ترجمۂ فارسی مائۃ الفوائد عربی مولفۂ علامہ کمال الدین بن میری شافعی رحمہ اللہ۔

(۲) بحر الحکم۔ بزبان عربی۔ در علم کیمیا کتابیست مبسوط۔

(۳) تعلیم الفرایض۔ بزبان اُردو۔ در علم فرایض کتابیست مختصر و جامع کہ ازان بہ سہولت تمام جمیع مسایل بعرصۂ قلیل معلوم میشوند۔

(۴) فیض الوجود۔ بزبان اُردو۔ در مسئلہ وحدت الوجود کتابیست کہ دران جمیع مسایل موجود اند و تشریح روح بہ تفصیل تمام ست در جمیع کتب تصوف ہرچہ یافتن بسیار مشکل ست ازین بہ سہولت تمام از ہمہ واقفیت حاصل شدن می تواند۔

(۵) عمدۃ الافکار۔ بزبان اُردو۔ در علم منطق کتابیست حاوی تمامی مسایل علم منطق کہ ازان فہمیدن ہمہ مسایل پیچیدہ بسیار سہل ست ہمہ ہرانچہ در جمیع کتب منطق ست ازین یک کتاب بسہولت تمام حاصل شدن می تواند۔

(۶) محبوب القلوب۔ بزبان اُردو۔ کتابیست در علم مناظرہ کہ بہ تشریح تمام مولف تحریر نمودہ است از مطالعۂ آن حصول مناظرہ بطور کامل ممکن ست۔

(۷) مظہر الاسرار۔ بزبان اُردو۔ ترجمۂ رسایل مندرجہ ذیل مصنفۂ ارسطاطالیس کہ ہمہ رسایل در علم منطق اند کہ نہایت مفید و عجیب باشد حصول علم ...

(۱) الیساغوجی (۲) قاطیغوریاس (۳) باری ارمنیاس
(۴) انولوطیقیا (۵) انولوطیقیا الثانی ـ

(۸) فخر الافکار ـ بزبان اُردو ـ ترجمۂ اشراق المشرق ست
کہ کتاب عجیب ست در علم منطق و نہایت مفید
کہ از فرمساوی بعربی ترجمہ شدہ بود ـ

(۹) طبعیات ـ بزبان اُردو ـ در طبعیات فلسفہ { این ہر سہ کتب قایم مقام اسفار اربعۂ فلسفہ اند
(۱۰) علم النفس ـ " ـ در فلسفہ { صرف فرق اینست کہ مباحث غیر ضروری
(۱۱) الٰہیات ـ " ـ در فلسفہ { ساقط شدہ اند و ہمہ ضروری مسایل مندرج اند ـ
ازین کتاب ہمہ مسایل مشکلہ بہ سہولت تمام بفہم میرسند
در فلسفہ صرف این کتاب کافی ست ـ

(۱۲) احادیث الصحاح ـ بزبان اُردو ـ در علم حدیث ـ این کتاب در علم حدیث کہ مؤلف بمحنت
شاقہ ہمہ احادیث صحاح ستہ باسقاط اسانید
و احادیث مکررہ بلحاظ مضامین بترتیب خاص ہمہ یکجا
جمع کردہ است و چنین فہرست ہا منضبط نمودہ است
کہ حدیث ہر مضمونی کہ خواہند در لمحۂ برآوردن میتوانند
و نیز ترجمہ ہم نہایت سلیس و صحیح کردہ است
این کتاب نہایت قابل قدر ست کہ بمعائنۂ آن
بر تمامی احادیث صحاح ستہ عبور میشود ـ و ہم معلوم میگردد
کہ ہر حدیث از صحاح ستہ در کدام کدام کتاب ست ـ

(۱۳) تفسیر القرآن ـ بزبان اُردو ـ در علم تفسیر ـ این ہم کتابیست کہ دران ترجمۂ قرآن ہم
نہایت سلیس و صحیح ست ـ و تفسیر ہم نہایت
خوب ست کہ بالاختصار مطالب بیان
کردہ است و چنین فہرستہا باین ملحق اند کہ
بلحاظ مضمون ہر مضمونے کہ خواہند در لمحۂ
برآوردن میتوانند ـ

(الف)

(۱۴) اثبات الحق بزبان اُردو۔ ترجمہ تشخیص المقال عربی مصنفہ خواجہ موید الدین خانصاحب رحمہ اللہ والد بزرگوار ایشان کہ کتابیست عجیب در رد پندار ی کہ جواب آن تا ایندم از علمای مسیحی کسی نوشتن نتوانست این کتابی مبسوط است و ترجمہ اردو نہایت سلیس و عمدہ قابل دیدست

(۱۵) رگ وید اُردو۔ | اُردو | کتاب آسمانی اہل ہنود۔ ترجمہ نہایت سلیس ولطیف و پاکیزہ است کہ از ان مطلب بخوبی بہ فہم میرسد۔

(۱۶) یجر وید اُردو۔ | 〃

(۱۷) شام وید اُردو۔ | 〃

(۱۸) اتھروَن وید اُردو۔ | 〃

(۱۹) سہ اوپنشد روگ وید۔ اُردو کتاب علم تصوف اہل ہنود ست۔

(۲۰) دوازدہ اوپنشد یجر وید 〃 〃

(۲۱) چھانڈوگ اوپنشد سام وید 〃 〃

(۲۲) سی و سہ اوپنشد اتھرون وید 〃 〃

(۲۳) جاگیہ ولکیہ سمرتی 〃 کتاب علم فقہ اہل ہنود ست۔

(۲۴) منو سمرتی 〃 〃

(باب ۹)
تذکرۂ شجرۂ حضرت آخونصاحب از حضرت آدم علیہ السلام تا اینوقت

بلحاظ وعدۂ مندرجہ مادہ (۸۷) مناسب مینماید کہ شجرۂ حضرت آخونصاحب قدس سرہ از حضرت آدم ابو البشر علیہ السلام بیان نمودہ از طبقۂ حضرت آخون صاحب تفصیل اشخاص بیان کنم۔ و شمار را افراد ہر طبقہ علیحدہ علیحدہ نمایم تا کہ افراد ہر طبقہ معلوم شوند۔ پس حضرت خواجہ شاہ مسعود الحسنی النقشبندی قدس سرہ از حضرت آدم ابو البشر علیہ السلام در طبقہ ہشتاد و ہفتم ظہور فرما شدہ اند و افراد طبقۂ ہشتاد و ہشتم زاید از چہار نیستند و افراد طبقۂ ہشتاد و نہم زاید از نہ نیند و افراد طبقۂ نودم زاید از ہشت یافتہ نمیشوند و افراد طبقۂ نود و یکم دہ اند و افراد طبقۂ نود و دوم بست اند و افراد طبقۂ نود و سوم شصت و سہ اند و افراد طبقۂ نود و چہارم پنجاہ و ہشت اند و شجرۂ از حضرت آدم ابو البشر علیہ السلام تا حضرت خواجہ شاہ محمود الحسنی نقشبندی رحمہ اللہ بالتفصیل افراد ہر طبقہ حسب ذیل ست۔

(۱) حضرت آدم ابو البشر علیہ السلام (۲) شیث علیہ السلام (۳) انوش
(۴) قینان (۵) مہلائیل (۶) یارد

(٧) اخنوخ (٨) متوشلح (٩) لامک
(١٠) نوح (١١) سام (١٢) ارفخشد
(١٣) شالخ (١٤) غابر (١٥) فالغ
(١٦) ارغو (١٧) شاروغ (١٨) ناخور
(١٩) آزر (٢٠) ابراہیم علیہ السلام (٢١) اسمٰعیل علیہ السلام
(٢٢) قیذار (٢٣) حمل (٢٤) ثابت
(٢٥) سلامان (٢٦) ہمیع (٢٧) اُوَد
(٢٨) اُدّ (٢٩) عدنان (٣٠) مَعَدّ
(٣١) نزار (٣٢) مضر (٣٣) الیاس
(٣٤) مدرکہ (٣٥) خزیمہ (٣٦) کنانہ
(٣٧) نضر (٣٨) مالک (٣٩) فہر
(٤٠) غالب (٤١) لوے (٤٢) کعب
(٤٣) مرہ (٤٤) کلاب (٤٥) قصی
(٤٦) عبدمناف (٤٧) ہاشم (٤٨) عبدالمطلب
(٤٩) ابی طالب (٥٠) حضرت علی کرم اللہ وجہہ (٥١) حضرت امام حسن اولی علیہ التحیہ
(٥٢) حضرت امام حسن المثنیٰ رحمہ اللہ (٥٣) حضرت عبداللہ اولی معروف عبداللہ المحض (٥٤) حضرت ادریس اولی
(٥٥) عمر (٥٦) احمد (٥٧) عبداللہ ثانی
(٥٨) محمود (٥٩) حمود (٦٠) علی
(٦١) ناصر الدین الحسنی (٦٢) یحییٰ (٦٣) عسکر
(٦٤) ادریس ثانی (٦٥) سید طیب (٦٦) سید طاہر
(٦٧) نواب ابو القاسم الحسنی (٦٨) سید فرید علیخان نائب نظام تان اعراق (٦٩) سید اسمٰعیل غوری
(٧٠) سید عبدالرحمٰن غوری (٧١) سید شہاب الدین غوری (٧٢) سید عبید اللہ الحسنی
(٧٣) سید مولانا عبدالمہیمن الحسنی (٧٤) سید مولانا محمد صالح الحسنی (٧٥) سید حافظ عبدالغفور
(٧٦) عبدالرزاق الحسنی (٧٧) سید ضیاء الدین الحسنی النقشبندی معروف بابی بکر عبداللہ الحسنی (٧٨) سید برہان الدین ابراہیم الحسنی
(٧٩) سید نور الدین احمد الحسنی (٨٠) سید غوث الدین آل صفی خفوی الحسنی (٨١) سید نور الدین علی الحسنی
(٨٢) سید ابی زکی حسن الحسنی (٨٣) سید قوۃ الدین محسن الحسنی النقشبندی (٨٤) سید ابی کمال محمد الحسنی
(٨٥) سید ابی نصر بلخی الحسنی (٨٦) سید ابی سعید محمود الحسنی (٨٧) سید شاہ مسعود الحسنی

وتتمہ شجرۂ خاندان حضرت مع تفصیل افراد نسبت۔ و مختصر حالات افراد ہمیں شجرہ بعد ازیں ورق علیحدہ منضبط است

نمبر شجرہ	تفصیل نمبر	نمبر مسلسل	نام شخص	تفصیل اولاد	نمبر شجرہ	تفصیل نمبر	نمبر مسلسل	نام شخص	تفصیل اولاد
۸۸	الف	۱	خواجہ مرادالدین خان رح	الف طبقہ (۸۹)		ب	۲۵	خواجہ شہیدالدین خان	ب طبقہ (۹۲)
	ب	۲	شیخ الاسلام خواجہ عبدالسلام رح	ب " "		ج	۲۶	خواجہ حمیدالدین خان	ج " "
	ج	۳	ملا خواجہ عبدالکریم	ج " "		۲	۲۷	خواجہ عزیزالدین خان	۰
	د	۴	خواجہ محمد ابراہیم			۳	۲۸	" محی الدین خان	د " "
۸۹	الف	۵	خواجہ جلیل الدین خان	الف طبقہ (۹۰)		د	۲۹	خواجہ سید کمال الدین	ھ " "
	۲	۶	دختر	۰		ھ	۳۰	احمد شاہ	۰
	۳	۷	دختر	۰		۲	۳۱	دختر	و " "
	ب	۸	وحیدالدین خان	ب " "	۹۲	الف	۳۲	دختر	الف طبقہ (۹۲)
	۲	۹	فریدالدین خان	ج " "		۲	۳۳	دختر	۰
	۳	۱۰	دختر	د " "		ب	۳۴	دختر	۰
	۴	۱۱	دختر	ھ " "		۲	۳۵	مولوی سدیدالدین خان	ب " "
	۵	۱۲	دختر	۰		۳	۳۶	دختر	ج " "
	ج	۱۳	محمد رضا	۰		۴	۳۷	منسوکہ خواجہ مؤیدالدین خان	د " "
۹۰	الف	۱۴	بہاءالدین خان	الف طبقہ (۹۱)		۵	۳۸	منسوکہ خواجہ سلیم الدین خان	ھ " "
	۲	۱۵	صدرالدین خان	۰		ج	۳۹	خواجہ حفیظ الدین خان	
	۳	۱۶	دختر	۰		۲	۴۰	خواجہ رفیع الدین خان	و " "
	ب	۱۷	امین الدین خان	ب " "		۳	۴۱	دختر	ز " "
	۲	۱۸	دختر	۰		د	۴۲	دختر	ح " "
	ج	۱۹	معین الدین خان	ج " "		۲	۴۳	دختر	ط " "
	د	۲۰	خواجہ اکبر	د " "		۳	۴۴	دختر	ی " "
	ھ	۲۱	دختر	ھ " "		۴	۴۵	دختر	
۹۱	الف	۲۲	دختر	الف طبقہ (۹۳)		۵	۴۶	راجہ یوسف علی خان	ک " "
	۲	۲۳	خواجہ نجم الدین خان	۰		ھ	۴۷	سید محمد شاہ	ل " "
	۳	۲۴	خواجہ شمس الدین خان	۰		۲	۴۸	سید احمد شاہ	م " "

نمبر صفحہ	تفصیل طبقہ	نمبر اشخاص از ۱ تا ۹۰۰	نام اشخاص	حوالہ تفصیل اولاد		نمبر صفحہ	تفصیل طبقہ	نمبر اشخاص از ۱ تا ۹۰۰	نام اشخاص	حوالہ تفصیل اولاد	
	۳	۴۹	دختر				۵	۷۵	رضی الدین خان	ذ″ ″	
	۴	۵۰	سید اسد اللہ شاہ	ان″ ″			۶	۷۶	دختر		
	و	۵۱	غلام شاہ	س″ ″			۷	۷۷	علاء الدین خان		
۹۲	الف ۱	۵۲	دختر				و ۱	۷۸	دختر		
	ب ۱	۵۳	وحید الدین خان				ز ۱	۷۹	سید اسد اللہ خان		
	۲	۵۴	دختر	الف طبقہ (۹۴)			ح ۱	۸۰	دختر		
	۳	۵۵	دختر	ب″ ″			ح ۲	۸۱	دختر		
	۴	۵۶	حمید الدین خان	ج″ ″			۳	۸۲	دختر		
	۵	۵۷	فرید الدین خان				ط ۱	۸۳	سید حسین		
	۶	۵۸	دختر				۲	۸۴	سجاد حسین		
	۷	۵۹	اکبر حسین				۳	۸۵	مرتضیٰ حسین		
	۸	۶۰	اصغر حسین				۴	۸۶	رضا حسین		
	۹	۶۱	عزیز الدین خان				۵	۸۷	مہدی حسین		
	۱۰	۶۲	دختر				۶	۸۸	ہادی حسین		
	۱۱	۶۳	مراد الدین خان	د طبقہ (۹۴)			۷	۸۹	کاظم حسین		
	۱۲	۶۴	دختر	ھ″ ″			ی ۱	۹۰	سید حسین		
	ج ۱	۶۵	تفضل حسین	ب″ ″			۲	۹۱	آغا حسین		
	د ۱	۶۶	امین الدین خان				۳	۹۲	دختر		
	۲	۶۷	معین الدین خان	.			۴	۹۳	دختر		
	۳	۶۸	دختر				ک ۱	۹۴	دختر		
	۴	۶۹	محی الدین خان	و″ ″			ک ۲	۹۵	دختر	ح	
	۵	۷۰	طفل چند روزہ				۳	۹۶	دختر		
	ھ ۱	۷۱	دختر				ل ۱	۹۷	سید جلال الدین	ط″ ″	
	۲	۷۲	دختر				۲	۹۸	سید عزیز اللہ	ی″ ″	
	۳	۷۳	علیم الدین خان				۳	۹۹	دختر	ک″ ″	
	۴	۷۴	دختر				۴	۱۰۰	دختر	ل″ ″	

علامت نسب	تفصیل نسب شخص	نمبر شمار	نام شخص	نشان تفصیل اولاد
	۵	۱۰۱	دختر	م ″ ″
	م / ۱	۱۰۲	سید حمید اللہ شاہ	ن ″ ″
	ن / ۱	۱۰۳	سید عبداللہ شاہ	س ″ ″
	۲	۱۰۴	سید رسول شاہ	ع ″ ″
	۳	۱۰۵	سید کمال شاہ	ف ″ ″
	۴	۱۰۶	سید صمد شاہ	ص ″ ″
	۵	۱۰۷	سید احمد شاہ	ق ″ ″
	۶	۱۰۸	سید مقبول شاہ	
	۷	۱۰۹	دختر	
	۸	۱۱۰	دختر	س
	۹	۱۱۱	دختر	
	س	۱۱۲	احمد شاہ	ش
	س / ۲	۱۱۳	دختر	
	۲	۱۱۴	محمد شاہ	
۹۴	الف / ۱	۱۱۵	دختر	
	۲	۱۱۶	سید احمد خان	
	۳	۱۱۷	سید محمد خان	
	ب / ۱	۱۱۸	دختر	
	ج / ۱	۱۱۹	مجید الدین خان	
	۲	۱۲۰	سعید الدین خان	
	د / ۱	۱۲۱	ریاض الدین خان	
	۲	۱۲۲	احمد الدین خان	
	ہ / ۱	۱۲۳	عظمت اللہ خان	
	۲	۱۲۴	دختر	
	و / ۱	۱۲۵	نصیر الدین خان	
	۲	۱۲۶	بشیر الدین خان	

علامت نسب	تفصیل نسب شخص	نمبر شمار	نام شخص	نشان تفصیل اولاد	
	۳	۱۲۷	نذیر الدین خان		
	۴	۱۲۸	رشید الدین خان		
	۵	۱۲۹	غلام غوث خان		
	ز / ۱	۱۳۰	دختر		
	۲	۱۳۱	رفیع الدین خان		
	۳	۱۳۲	دختر		
	۴	۱۳۳	امتیاز الدین خان		
	ح / ۱	۱۳۴	تجمل حسین		
	۲	۱۳۵	دختر		
	ط / ۱	۱۳۶	صدر الدین		
	۲	۱۳۷	قادر		
	۳	۱۳۸	مصطفٰے		
	۴	۱۳۹	احد اللہ		
	۵	۱۴۰	ولی شاہ		
	۶	۱۴۱	دختر		
	۷	۱۴۲	دختر		
	ی / ۱	۱۴۳	علی شاہ		
	۲	۱۴۴	دختر		
	۳	۱۴۵	دختر		
	۴	۱۴۶	محمد شاہ		
	ک / ۱	۱۴۷	دختر		
	۲	۱۴۸	دختر		
	۳	۱۴۹	محی الدین		
	ل / ۱	۱۵۰	علی شاہ		
	م / ۱	۱۵۱	میر احمد شاہ		
	ن / ۱	۱۵۲	نور الدین		

طبقہ	تفصیل نمبر طبقہ	نمبر اولاد وار	نام اشخاص	تفصیل اولاد		طبقہ	تفصیل نمبر طبقہ	نمبر اولاد وار	نام اشخاص	تفصیل اولاد	
	٢	١٥٣	سعید شاہ				٢	١٦٣	غلام محی الدین		
	٣	١٥٤	حسین شاہ				٣	١٦٤	دختر		
	س ا	١٥٥	حسن				ص ا	١٦٥	دختر		
	٢	١٥٦	قاسم				٢	١٦٦	سید عزیز اللہ		
	٣	١٥٧	دختر				٣	١٦٧	سید احمد شاہ		
	ع ا	١٥٨	دختر				ق ا	١٦٨	سید غلام		
	٢	١٥٩	سید حسین شاہ				٢	١٦٩	سید غلام مصطفٰی		
	٣	١٦٠	سید غلام شاہ				ر ا	١٧٠	سید محمد شاہ		
	٤	١٦١	سید سلام شاہ				٢	١٧١	دختر		
	ف	١٦٢	دختر				ش	١٧٢	علی شاہ		

مختصر حالات اصحاب شجرۂ تفصیلی مذکورۂ بالا

(۱) در دفعات ۴ و ۵ کتاب ہذا تذکرۂ ایشان ست۔
(۲) از حالات ایشان تمام کتاب مملوست۔
(۳) در دفعات ۶ و ۱۳ و ۸۰ تذکرۂ ایشان ست۔
(۴) در دفعات ۱۱ و ۱۳ و ۸۰ تذکرۂ ایشان ست۔
(۵) در دفعہ ۱۳ تذکرۂ ایشان ست۔
(۶) از خواجہ محمد عمر المخاطب بو حید الدین خان منسوب شدند در دہلی بمقبرۂ حضرت باقی باللہ مدفون گردیدند قبر از سنگ باسی کنگرہ دارست۔
(۷) از ملا عبد الصمد المخاطب بہ فرید الدین خان منسوب شدند۔
(۸) در مقبرہ حضرت خواجہ باقی باللہ صاحب بہ شہر دہلی بفاصلہ صد قدم طرف مشرق از مزار حضرت آسودہ اند قبر از سنگ باسی ست۔
(۹)
(۱۰) از سید خواجہ افضل صاحب منسوب شدند کہ فرزند خواجہ قابل بیگ خانصاحب فرزند سید باقی صاحب کاشغری بودند کہ از خاندان عالی واکابر کشمیر بودند و بمقبرۂ آخون صاحب مدفون اند۔
(۱۱) از خواجہ محمد سالم منسوب شدند و بمقبرۂ آخون صاحب مدفون اند۔
(۱۲)
(۱۳) یک دختر داشت کہ از سید عبد النبی کتخدا شدہ و لاولد فوت شدہ در نوشہرہ مدفون ست۔
(۱۴) در خانقاہ حضرت غلام علی شاہ صاحب مدفون اند۔
(۱۵) در طب مشہور بودند در بنارس لاولد فوت شدند و در انجا مدفون اند۔
(۱۶) از حکیم سیف الدین احمد خان منسوب شدند۔
(۱۷) از قمر النسا معروف بی زینب صاحبہ منسوب شدند و در بنارس انتقال کردہ در انجا مدفون شدند۔

(۱۸) از مرزا کمال الدین بیگ خان بن عطاء اللہ بیگ خان منسوب شدند۔
(۱۹) از نیازی بیگم ہمشیرۂ مرزا اسیتا بیگ کوتوال لکھنؤ منسوب شدند و در لکھنؤ انتقال کردند و مدفون شدند۔
(۲۰) در ۱۱۵۰ہجری تولد شدند و بتاریخ ۱۸ ربیع الاول ۱۲۲۵ھ انتقال کردند در عمر ۷۵ سال در مقبرۂ آخون صاحب مدفون شدند از دختر سید قاسم شاہ صاحب منسوب بودند مرید حضرت آخون صاحب بطریقۂ نقشبندیہ بودند۔
(۲۱) بہ خواجہ خیر اللہ صاحب منسوب بودند در کشمیر بمقبرۂ لکھا مدفون اند۔
(۲۲)
(۲۳) لاولد در بنارس انتقال کردند و مدفون شدند۔
(۲۴) " " " " "
(۲۵) بتاریخ ۸ محرم ۱۲۴۳ ہجری در دہلی انتقال کردند و در مقبرۂ حضرت خواجہ باقی باللہ مدفون گردیدند۔
(۲۶) در لکھنؤ مدفون اند۔
(۲۷) لاولد انتقال کردند۔
(۲۸) در لکھنؤ انتقال کردند و مدفون شدند۔
(۲۹) در ۱۱۹۰ ہجری تولد شدند و بتاریخ ۱۴ ربیع الثانی ۱۲۱۵ھ انتقال فرمودند بطریقہ نقشبندیہ مرید محی الدین صاحب بودند تاریخ وفات (شیخ دین نبی کمال الدین) در مقبرۂ کامل بیگ مدفون اند۔
(۳۰) بعمر سی سال بعد کدخدائی لاولد انتقال کرد۔
(۳۱) در کشمیر بہ مقبرۂ لکھا مدفون اند۔
(۳۲) از رفیع الدین خان بن مجید الدین خان منسوب شدند و در بنارس مدفون گردیدند
(۳۳)
(۳۴) خورد سال انتقال کردند و در دہلی بہ سنہری مسجد مدفون اند۔
(۳۵) در رامپور انتقال کردند و در انجا مدفون گردیدند۔ مفتی ریاست رامپور بودند۔

(۳۶) در میرٹھ نزد برادر خود مولوی موید الدین خان رفته بودند در انجا علیل گردیده انتقال نمودند و در انجا مدفون اند۔

(۳۷) در حیدرآباد دکن به عهدهٔ معتمدی مدار المهام مامور بودند در انجا بیمار شدند و بتاریخ ۱۸ شعبان ۱۲۸۳ ہجری انتقال کردند در مقبرهٔ یوسف صاحب شریف صاحب مدفون اند۔

(۳۸) بتاریخ یکم رجب ۱۲۳۹ھ تولد شدند و در ۱۳۱۲ھ در دہلی انتقال کردند در مقبرهٔ حضرت خواجه باقی بالله مدفون گردیدند۔

(۳۹) در لکھنؤ مدفون اند۔

(۴۰) در بنارس مدفون اند۔

(۴۱) در لکھنؤ مدفون اند۔

(۴۲)

(۴۳)

(۴۴)

(۴۵)

(۴۶) در لکھنؤ انتقال کردند۔

(۴۷) در ۱۲۶۱ھ تولد شدند و در ۱۲۹۴ھ بتاریخ ۵ شوال بعمر ۳۳ سال انتقال کردند۔ در مقبرهٔ آخون صاحب مدفون اند۔

(۴۸) بعمر ۲۳ سال در ۱۲۳۳ھ در ماه ربیع الاول انتقال کردند ۱۲۱۱ سنه تولد اوشان ست بمقبرهٔ مرزا کامل بیگ مدفون اند۔

(۴۹) ناکدخدا لاولد فوت شدند در ۱۲۰۵ ہجری تولد شدند و در ۱۲۳۲ھ انتقال کردند بمقبرهٔ مرزا کامل بیگ مدفون اند۔

(۵۰) بتاریخ ۲۷ شوال ۱۲۱۱ھ روز دوشنبه تولد شدند و بتاریخ ۱۷ جمادی الثانی ۱۲۴۲ انتقال کردند و در خانقاه مرزا کامل بیگ صاحب مدفون گردیدند۔

(۵۱)۔ در ۱۲۲۵ھ تولد شدند و بتاریخ ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۹۱ھ بروز پنجشنبه انتقال نمودند و بمقبرهٔ شیخ بهاء الدین صاحب گنج بخش مدفون گردیدند۔

(۵۲)

(۵۳) در علاقۂ الور در تکیہ مدفون اند۔

(۵۴) در ۱۳۱۲ھ در دہلی انتقال کردند از سید شیر محمد خانصاحب شخص عالی خاندان منسوب بودند در خانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ صاحب مدفون شدند۔

(۵۵) در دہلی در ۱۳۱۸ھ انتقال کردند از سید تفضل حسین بن حیات النسا بیگم منسوب بودند در خانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ مدفون شدند۔

(۵۶) از دختر مولوی سلیم الدین خان مسمات بستی بیگم عقد کردند و در ۱۳۱۱ھ انتقال کردند و در خانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ مدفون شدند۔

(۵۷) در جیپور مستقل اقامت میدارند و طبابت میکنند مشہور طبیب اند۔

(۵۸) بعمر ہفت سال در دہلی انتقال کردہ در خانقاہ حضرت باقی باللہ مدفون شدند۔

(۵۹) در خوردسالی بمقام اکبر آباد انتقال کرد و در انجا مدفون گردید۔

(۶۰) در خوردسالی بمقام کلکتہ انتقال کرد و در انجا مدفون گردید۔

(۶۱) در خوردسالی بمقام دہلی انتقال کرد و بخانقاہ حضرت باقی باللہ مدفون شد۔

(۶۲) " " " "

(۶۳) از دختر خواجہ ابوالحسن عقد کردند و در حیدرآباد دکن بصیغۂ مالگذاری ملازم اند۔

(۶۴) از نعمت اللہ خانصاحب علوی کہ مرد عالی خاندان اند منسوب شدند و ہمراہ شوہر خود در حیدرآباد دکن مقیم اند شوہر ایشان بر خدمت معززی مامور ست۔

(۶۵) یک دختر گذاشتہ در ۱۳۲۸ھ انتقال کردند۔ و در دہلی مدفون شدند۔

(۶۶) در حیدرآباد معتمد مدار المہام علاقۂ عدالت و کوتوالی بودند و عالم علوم و قبل از انتقال خود باصرار تمام خدمت گذاشتہ چند سال تارک الدنیا ماندند و بتاریخ ۱۴ رمضان ۱۳۳۸ہجری انتقال کردند و در مقبرۂ یوسف صاحب شریف صاحب مدفون شدند۔

(۶۷) درحیدرآباد خدمت جلیل القدر نظامت عدالت العالیہ فوجداری میداشتند و نہایت عابد و زاہد و عالم بودند و مجرد ماندند و درسنہ ۱۲۹۵ھ انتقال کردند و در مقبرۂ یوسف صاحب شریف صاحب مدفون شدند۔

(۶۸) در خردسالی در دہلی انتقال کردہ در مقبرۂ خواجہ باقی باللہ نزد قبر برادر خود مدفون شدند۔

(۶۹) درحیدرآباد مستقل سکونت میدارند و رکن مجلس عالیہ عدالت اند۔

(۷۰) در خردسالی انتقال کردہ در مہرولی مدفون گردید۔

(۷۱) بعد عقد انتقال کردند و بدہلی مدفون اند۔

(۷۲) بہ حمید الدین خان منسوب شدند و در دہلی موجود اند۔

(۷۳) خردسال انتقال کردہ در خانقاہ خواجہ باقی باللہ مدفون گردید۔

(۷۴) 〃 〃 〃 〃

(۷۵) بتاریخ ۲۹ رمضان سنہ ۱۳۲۳ ہجری انتقال کردہ در دہلی بخانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ مدفون گردید۔

(۷۶) خردسال انتقال کردہ در خانقاہ خواجہ باقی باللہ مدفون گردید۔

(۷۷) 〃 〃 〃 〃 〃 〃

(۷۸) در خاندان عالی و نجیب عقد شدہ بود لیکن در شہر بنارس لاولد انتقال کردند و در انجا مدفون گردیدند۔

(۷۹) در شہر لکھنؤ انتقال کردند و در انجا مدفون گردیدند۔

(۸۰)

(۸۱)

(۸۲)

(۸۳)

(۸۴)

(۸۵)

(۸۶)

(۸۷)

(۸۸)

(۸۹)

(۹۰)

(۹۱)

(۹۲)

(۹۳)

(۹۴)

(۹۵)

(۹۶)

(۹۷) بتاریخ ۵ رمضان ۱۲۹۰ھ تولد شدہ بتاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۰ھ انتقال کرد و در خانقاہ آخون صاحب مدفون گردید۔

(۹۸) بتاریخ ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۰۳ھ تولد شد و در ۱۳۹۳ھ از وبا فوت گردید در خانقاہ آخون صاحب مدفون ست۔

(۹۹) بتاریخ ۴ محرم ۱۳۲۶ھ تولد شدند از سلام صاحب فرزند شیخ عمر خلف حاجی عبدالسلام صاحب منسوب شدند و بتاریخ ۳ جمادی الثانی ۱۳۹۳ھ انتقال کردند و در مقبرۂ حاجی عبدالسلام صاحب بمحلہ بالی کدل مدفون گردیدند۔

(۱۰۰) در ۱۳۲۰ہجری تولد شدہ از احمد شاہ مرحوم عقد شدہ در ۱۳۵۰ھ انتقال کردند و در لکھا مدفون گردیدند۔

(۱۰۱) در ۱۳۳۰ھ تولد شدہ از میر مختار شاہ منسوب شدند و در ۱۳۸۰ انتقال کردند بتاریخ بستم ذیحجہ و در مقبرۂ بہاء الدین صاحب مدفون گردیدند۔

(۱۰۲) بتاریخ چہارم محرم ۱۳۴۳ھ تولد شدند و در ۱۳۹۳ھ انتقال کردند و در مقبرۂ مرزا کمال الدین مدفون گردیدند۔

(۱۰۳) بتاریخ ۲۴ شعبان ۱۳۴۵ہجری یوم جمعہ تولد شدند و در ۱۳۹۵ھ انتقال فرمودند در مقبرۂ مرزا کمال الدین مدفون گردیدند مرید والد خود در طریقہ قادریہ بودند۔

(اعظم)

(۱۰۴) بتاریخ ہفدہم شعبان سنہ ۱۲۹۵ھ تولد شدند۔

(۱۰۵) بتاریخ غرۂ ربیع الاول سنہ ۱۲۹۸ھ تولد شدند و در سنہ ۱۳۱۰ھ انتقال کردند در مقبرۂ مرزا کمال الدین مدفون گردیدند۔

(۱۰۶) بتاریخ غرہ شوال سنہ ۱۳۰۱ھ تولد شد۔

(۱۰۷) بتاریخ دوم رمضان سنہ ۱۲۹۶ھ تولد شد۔

(۱۰۸) بتاریخ ۲۶۔ شعبان سنہ ۱۲۷۱ھ تولد شد و در سنہ ۱۳۰۰ھ فوت گردید و در مقبرۂ مرزا اکمل الدین بدخشانی مدفون گردید

(۱۰۹) بتاریخ ۱۰۔ شوال سنہ ۱۲۷۳ھ تولد شد و در سنہ ۱۳۰۰ھ فوت گردید از سید حمید اللہ شاہ صاحب منسوب بودند و در مقبرۂ مرزا اکمل الدین بدخشانی مدفون گردیدند۔

(۱۱۰) بتاریخ ۲۲۔ ذیحجہ سنہ ۱۲۷۵ھ تولد شد از حضرت یوسف صاحب منسوب گردید و بتاریخ ۱۷ جمادی الاول سنہ ۱۲۸۵ھ انتقال کردہ در مقبرۂ کامل بیگ صاحب متصل قبر والدۂ خود مدفون گردیدند۔

(۱۱۱) بتاریخ ۵۔ شوال سنہ ۱۲۸۰ھ تولد شدند۔

(۱۱۲)

(۱۱۳) از احمد صاحب عقد گردید و بعد ازان انتقال کرد و در کشمیر مدفون ست۔

(۱۱۴) مفقود الخبر گردید۔

(۱۱۵) در دہلی نزد والد خود موجود اند۔

(۱۱۶) نہایت ذی علم و لائق و خلیق متصف با وصاف حمیدہ و در سرکار آصفیہ کامیاب بامتحان وکالت درجۂ اول و تا چندی منتظم دفتر رئیس حیدرآباد بود و خود مستعفی شدہ کار وکالت آغاز کرد نہایت خوشحال نیکو سیرت ست و ازین جوان زیرک بسیار امید ہاست و یقین ست کہ اشہر ترین اہل دنیا و دین خواہد شد در ملک دکن میماند۔

(۱۱۷) نہایت سلیم الطبع و خوش خصال عابد و زاہد و نیک بخت ست در دہلی سکونت میدارد۔

(۱۱۸) از احسان الرحمٰن خانصاحب برادر حقیقی مولوی عنایت الرحمٰن خان صاحب ڈپٹی کمشنر انعام سرکار آصفیہ حیدرآباد کہ مرد شریف و نجیب بودند منسوب بودند نہایت

شریف الخصائل ونیک خو وزکی و پابند صوم وصلوٰۃ بودند در مرض ولادت انتقال کردند و در خانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ مدفون گردیدند۔

(۱۱۹) در دہلی نزد والدۂ خود موجود اند معمولی نوشت وخواند ہم بخوبی نمیدانند۔ واطوار وافعال ایشان نادرست اند امید اصلاح کم ست۔

(۱۲۰) در دہلی نزد والدۂ خود اند وطرف اکتساب علم توجہ میدارند وامیدست کہ متوسط معلومات حاصل کنند۔

(۱۲۱) خورد سال ست وہمراہ والد خود در حیدرآباد ست۔

(۱۲۲) 〃 〃 〃 〃 〃

(۱۲۳) گو خورد سال ست وہمراہ والد خود در حیدرآباد ست واکتساب علم میکنند لیکن نہایت زکی وسلیم الطبع وذی قابلیت ست وامیدست کہ شخص نامآور خواہد شد۔

(۱۲۴) خورد سال ست وہمراہ والدین خود در حیدرآباد ست وقرآن شریف میخوانند۔ امیدست کہ نیک سیر خوش اخلاق سنجیدہ خواہد شد۔

(۱۲۵) از معمولی تعلیم فارغ شدہ است امیدست کہ متوسط لیاقت حاصل خواہد کرد و نیز در ملازمت ہم متوسط خواہد ماند و آیندہ حالات این فرزند پسندیدہ تر خواہد شد و در مزاج این تبدیلی بظہور خواہد آمد بماہوار یکصد روپیہ منصبدار سرکار آصفیہ است وامیدست کہ آیندہ از دیگر خدمات سرکار آصفیہ کہ زاید المشاہرہ باشند ممتاز خواہد شد۔

(۱۲۶) نہایت سنجیدہ ولئیق وذی علم وخلیق وہوشیار وذی مروت وذی محبت وذی قابلیت وعابد وزاہد ست ودر علم انگریزی ہم کامیاب ست وہمہ نیک امید ہا صرف ازین فرزند ست ویقین ست کہ این فرزند ہمچو اجداد خود در علوم ظاہری وباطنی کامیابی حاصل خواہد کرد۔ ونیز در دنیا علوی مراتب علیہ حاصل خواہد نمود ونیز کما حقہ بکار اعزہ خواہد آمد خداوند کریم در ہمہ ارادات نیک این را کامیاب گرداند فی الحال منصبدار سرکار آصفیہ است ویکصد ماہوار می یابد۔

(۱۲۷) این حافظ قرآن ست واز یک چشم نابینا واز چشم دیگر چیزے بینا نہایت سنجیدہ ومتقی وعابد وزاہد ست وچیزے در علوم مہارت میدارد وامید ترقی ست۔

(۱۲۸) این طفل سہ سالہ در حیدرآباد انتقال کرد ودر تکیہ چادر گھاٹ مدفون ست اگر زندہ میماند لایق ترین اعزۂ خود می شد۔

(۱۲۹) این طفل روزی که در حیدرآباد زاد انتقال کرد روز دویم والدهٔ او انتقال کرد والده در مقبرهٔ حضرت نورالدین شاه صاحب قادری مدفون اند وادو در مکان قدیمی واقع حشمت گنج

(۱۳۰) در دهلی نزد والدهٔ خود موجود ست نهایت سلیم الطبع نیک سیرت از فنون زنان شرفا واقف واز نوشت وخواند هم واقف ست امید ست از مجید الدین خان منسوب خواهد شد۔

(۱۳۱) خوشنویس ست وسلیم الطبع وچیزے بطرف علوم راغب ممکن ست کامیابی حاصل کند۔

(۱۳۲) مثل همشیرهٔ خود نمبر (۱۳۰) ممکن ست که به سعید الدین خان منسوب شود۔

(۱۳۳) مثل برادر خود نمبر ۱۳۱۔

(۱۳۴)

(۱۳۵)

(۱۳۶) بتاریخ ۲۳- ذیقعده سنه ۱۲۵۶ه تولد شد اولاً از صاحبزادی سلام صاحب وبعد از ان از دختر حاجی عبد السلام عقد کرد در رجب سنه ۱۲۸۱ه بوجه هیضه فوت شد ودر مقبرهٔ آخوند صاحب مدفون شد۔

(۱۳۷) بتاریخ ۱۵ رجب سنه ۱۲۵۹ه تولد شد واز دختر نجم الدین کانپ شادی کرد وبتاریخ ۱۱ رجب سنه ۱۲۸۲ه فوت شد ودر مقبرهٔ آخوند صاحب مدفون شد۔

(۱۳۸) بتاریخ ۲۳ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۶ه تولد شد واز دختر احمد شاه منسوب شد۔

(۱۳۹) بتاریخ ۵- ذیقعده سنه ۱۲۶۹ه تولد شد ودر رمضان سنه ۱۳۰۲ه فوت شده بمقبرهٔ آخون صاحب مدفون گردید۔

(۱۴۰) بتاریخ ۸ صفر سنه ۱۲۶۳ه تولد شده بعد سه ماه انتقال کرد۔

(۱۴۱) بتاریخ ۱۹ جمادی الثانی سنه ۱۲۶۵ه تولد شد واز احمد شاه منسوب شد ودر سنه ۱۳۰۰ه یک دختر مسماة زینب بی بی گذاشته فوت شد۔

(۱۴۲) بتاریخ ۱۴ صفر سنه ۱۲۶۳ه تولد شد واز نجم الدین شاه صاحب عقد شد ودر سنه ۱۳۰۳ه یک دختر مسماة ساجده بی بی گذاشته فوت شد۔

(۱۴۳) بتاریخ ۲۹- رمضان سنه ۱۲۶۹ه تولد شد۔

(۱۴۴) بتاریخ ۱۸ ذیحجه سنه ۱۲۷۰ه تولد شد واز صمد شاه خاندان غیر عقد شده در سنه ۱۳۰۲ هجری

فوت شد و اولاد او نیز فوت شده - یک فرزند و دو دختر داشت -

(۱۴۵) بتاریخ ۲۷ - شوال سنہ ۱۲۶۶ھ تولد شد و از نور الدین پسر سید حمید الدین شاہ از خاندان خود عقد شده یک پسر تولد شد و پسر او و خود فوت شده در سنہ ۱۲۹۳ھ -

(۱۴۶) بتاریخ ۱۷ - صفر سنہ ۱۲۶۶ھ تولد شد در عمر یازده سالگی از کشمیر به شمله رسیده نزد مولوی عبد السلام صاحب عزیز خود تا ہفت سال مانده از انجا به بمبئی و از انجا بحیدر آباد و از انجا بزیارت حرمین شریفین مشرف شده واپس آمد -

(۱۴۷) بتاریخ ۴ - شعبان سنہ ۱۲۶۸ھ تولد شد و به قمر الدین از خاندان غیر منسوب شده بتاریخ ۶ شوال سنہ ۱۲۷۵ھ فوت شده در مقبره لکھا مدفون شد -

(۱۴۸) بتاریخ دہم ربیع الاول سنہ ۱۲۵۸ ہجری تولد شد و از صدر الدین فرزند سید جلال الدین منسوب شد -

(۱۴۹) بتاریخ نوزدہم ربیع الآخر سنہ ۱۲۶۲ھ تولد شد و از دختر لطف اللہ شاہ منسوب شد -

(۱۵۰) خورد سال انتقال کردند -

(۱۵۱) در ماه ربیع الاول سنہ ۱۲۵۹ھ تولد شد -

(۱۵۲) بتاریخ ۲۷ ربیع الاول سنہ ۱۲۶۲ھ تولد شد -

(۱۵۳) بتاریخ ۷ - رجب سنہ ۱۲۷۵ھ تولد شد و در امرتسر مقیم ست و در انجا توطن اختیار کرده است پیری مریدی میکند در محله بنگالی قلعہ - امرتسر میماند -

(۱۵۴) در سنہ ۱۲۸۲ھ تولد شد -

(۱۵۵) بتاریخ ۱۹ محرم سنہ ۱۲۸۱ھ تولد شد -

(۱۵۶) بتاریخ ۹ جمادی الثانی سنہ ۱۲۸۲ھ تولد شد -

(۱۵۷) بتاریخ ۱۲ - ربیع الاول سنہ ۱۲۹۴ھ تولد شد -

(۱۵۸) یک و نیم ساله فوت گردید -

(۱۵۹)

(۱۶۰)

(۱۶۱)

(۱۶۲)

(۱۶۳)

(۱۶۴)

(۱۶۵)

(۱۶۶)

(۱۶۷)

(۱۶۸)

(۱۶۹)

(۱۷۰) بتاریخ ۲۹ - صفر سنہ ۱۲۷۳ھ تولد شد -

(۱۷۱) بتاریخ ۲۲ - جمادی الثانی سنہ ۱۲۷۵ھ تولد شد -

(۱۷۲)

(۹۴) بیان احتیاط مؤلف در تالیف کتاب و خاتمه

صاحب روضة السلام گو بیشتر حالات حضرت آخون صاحب در کتاب خود نوشته است۔ لیکن چندان که حالات اقربای حضرت و تعلقات خانگی بیان کرده است بمقابله مکاتیب والد بزرگوار حضرت و فرزندان حضرت و نیز دیگر تحریرات خلفای حضرت اکثر غلط ثابت میشوند صرف تائید بعض حالات حضرت و ظهور خوارق البته از دیگر کتب و مکاتیب میشود و وجه این غیر ازین معلوم نمیشود که صاحب روضة السلام محقق نبود خبرے که می شنید بلا لحاظ علم واقفیت ناقل و حیثیت ناقل و حالات ناقل و پابندی اصول اعتبار نقل بلا تحقیق اعتبار میکرد و بر همچنین مبادی مجهوله قیاسات قایم میکرد۔ پس بوجوه مذکوره روایات صاحب روضة السلام بغیر ازینکه تائید آن از طریق دیگر شود قابل اعتبار نمیشوند۔ لهذا منجمله اندراجات روضة السلام تائید اموری که از دیگر کتب و مکتوبات خلفای حضرت و تحریرات اراکین این خاندان گردید درین کتاب درج نمودم و اموری که تائید آن از کدامی چیز دیگر نشد آنرا گذاشتم بهر حال بتحقیق کامل حالاتیکه بهم رسیدند درج این کتاب نمودم و در تحقیق احتیاط کامل بکار بردم۔ والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب۔ حالاتیکه درین کتاب مندرج کرده شده اند نهایت مختصر اند در تفحص حالات بزرگان این خاندان هستم اگر وقتی وسعت داد و حالات بهم رسیدند در جلد دوم این کتاب درج خواهم کرد۔ جلد اول را برین ختم میکنم۔

بماند سالها این نظم و ترتیب ... ز ما هر ذره خاک افتد بجائے

غرض نقشیست کز ما یاد ماند ... که هستی را نمی بینم بقائے

ولی صاحبدلی روزی برحمت ... کند در کار این مسکین دعائے

و آخر دعونا ان الحمد لله رب العالمین

تمت